

اهل بیت از خود دفاع می کنند

تلاشی مخلصانه

در راستای تصحیح بعضی مفاهیم و تحکیم وحدت بین
امت اسلامی

مؤلف:

دکتر حسین موسوی

مترجم:

جواد منتظری

عنوان کتاب:

اهل بیت از خود دفاع می کنند

تالیف:

دکتر حسین موسوی

ترجمه:

جواد منتظری

موضوع:

پاسخ به شبهات و نقد کتابه

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده
است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
اهداء	۱۱
پیش در آمد	۱۳
مطلب اول: تعریف و توضیح چند اصطلاح	۱۴
مطلب دوم: تحقیق را جانشین تقلید کنیم	۱۵
مطلب سوم: کدام یک؟ شیعه یا سنی؟	۱۹
مطلب چهارم: در باره‌ی این کتاب	۲۳
مقدمه مؤلف	۲۷
شناسنامه	۲۸
وسوسه‌ها	۲۸
کنجکاوی	۲۹
آغاز تحقیق	۳۰
همفکران	۳۰

- ۳۱ خوشخبری
- ۳۲ پیش بینی
- ۳۳ مسیر اصلاح طلبان
- ۳۳ آمادگی
- ۳۴ امیدواری
- ۳۵ **فصل اول: عبد الله ابن سبأ افسانه یا حقیقت؟**
- ۳۶ ابن سبأ در عمق روایات
- ۳۸ نتیجه گیری
- ۴۱ **فصل دوم: تشیع و مذهب اهل بیت علیهم السلام**
- ۴۲ تشیع از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام
- ۴۲ رأی امیر المؤمنین علیه السلام
- ۴۲ لاف گزاف!
- ۴۳ رأی امام حسن علیه السلام
- ۴۳ روان شناس موفق:
- ۴۳ رأی امام حسین علیه السلام
- ۴۳ دعای خیر!
- ۴۳ نفرین بر طاغوت:
- ۴۴ رأی امام زین العابدین علیه السلام
- ۴۴ از امت من نیستید:
- ۴۴ زرنگ باید بود:

- ۴۵..... رأی امام باقر علیه السلام
- ۴۵..... خدا را شکر:.....
- ۴۵..... رأی امام صادق علیه السلام
- ۴۵..... تا این حد؟!.....
- ۴۵..... رأی فاطمه صغری (س).....
- ۴۵..... این هم افتخار بود؟!.....
- ۴۶..... رأی حضرت زینب (س).....
- ۴۶..... جواب دارید؟!.....
- ۴۶..... نتیجه گیری.....
- ۴۷..... صبراهل بیت علیهم السلام
- ۴۸..... توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴۸..... الاغ و حدیث!.....
- ۴۸..... نتیجه گیری.....
- ۴۹..... معجزه نوح علیه السلام!
- ۴۹..... حتی پیامبر؟!.....
- ۴۹..... پسر عموی ناز!.....
- ۵۰..... مرا آزرده مکن!.....
- ۵۰..... حق خادم!.....
- ۵۱..... توهین به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۵۱..... کارشناسی قضایی!.....
- ۵۱..... آموزش دشنام از منبر؟.....

- طناب انداختند! ۵۲
- متهم کیست؟ ۵۲
- فقط خنده رو؟! ۵۲
- پیر مرد حقه باز! ۵۳
- چشمان خیره! ۵۳
- توهین به حضرت فاطمه (س)! ۵۳
- قهرمانی! ۵۳
- جر و بحث! ۵۳
- عدم رضایت؟! ۵۴
- شکایت؟! ۵۴
- توهین به امام حسین علیه السلام! ۵۴
- حسین علیه السلام نمی خواهیم! ۵۴
- من هم نمی خواهم! ۵۵
- حسین شیر نخورد! ۵۵
- عجبا! ۵۵
- توهین به ام کلثوم (ع)! ۵۶
- چاره ای نبود؟ ۵۶
- دستور محبت با کی؟ ۵۶
- تناقض کجاست؟! ۵۷
- توهین به امام حسن مجتبی علیه السلام! ۵۷
- بدون لباس! ۵۷

- خوارکننده مؤمنان؟! ۵۸
- توهین به امام صادق علیه السلام ۵۸
- سند رسوایی!: ۵۸
- لغزش عالم!: ۵۹
- از همان زندیق!: ۶۰
- مقام شامخ!: ۶۰
- توهین ادامه دارد! ۶۰
- حضرت عباس علیه السلام: ۶۰
- فرزندان عباس علیه السلام: ۶۱
- حضرت عقیل علیه السلام!: ۶۱
- کور دل کیست؟! ۶۱
- امام زین العابدین علیه السلام! ۶۲
- چه می خواهند؟! ۶۳
- توهین به امام رضا علیه السلام ۶۳
- یک داستان یک جنایت! ۶۳
- تقلید از منافقین ۶۴
- تحلیل شاخدار! ۶۴
- بازهم تهمت!: ۶۵
- توهین به جعفر علیه السلام ۶۵
- قاتل اهل بیت کیست؟! ۶۵
- فصل سوم: ازدواج مؤقت ۶۷

- ۶۸ شرط ایمان!
- ۶۸ ثواب صیغه!
- ۶۹ ارتقای درجه!
- ۷۰ سِنِّ صیغه
- ۷۰ فتوای امام خمینی
- ۷۰ قسم خوردم
- ۷۱ تحریم صیغه!
- ۷۳ بدعت گذار کیست؟
- ۷۴ یک روایت متناقض
- ۷۴ بعضی مفسد صیغه
- ۷۶ تأویل بی دلیل
- ۷۷ دزد راه:
- ۷۷ خاطره یک خانم
- ۷۸ رأی قرآن چیست؟
- ۷۸ آیه اول:
- ۷۸ آیه دوم:
- ۷۹ رأی امام صادق علیه السلام
- ۸۰ رأی امام رضا علیه السلام
- ۸۱ رأی امام باقر علیه السلام
- ۸۱ خلاصه

۸۲ حدیث بخوانیم
۸۲ شما اختیار دارید
۸۳ مشروعیت لواط!
۸۳ قوت استدلال!
۸۴ مخالفت با نص قرآن
۸۵ خلاف فطرت
۸۶ راهزنی
۸۷	فصل چهارم: خمس یا کلید بانکها!
۸۷ خمس از دیدگاه ائمه <small>علیهم السلام</small>
۹۰ فتاوی عدم وجوب خمس
۹۳ تقلید از ائمه یا آقایان
۹۴ رأی مفصل شیخ مفید
۹۵ رأی مفصل شیخ طوسی
۹۷ چرخش اندیشه!
۹۸ خلاصه تحول در دیدگاه خمس
۹۸ مرحله اول:
۹۹ مرحله دوم:
۹۹ مرحله سوم:
۱۰۰ یک پرسش مهم
۱۰۰ مرحله چهارم:

- مرحله پنجم: ۱۰۱
- علت تولد خمس ۱۰۱
- رأی امام خمینی ۱۰۲
- اسباب انحراف انسان ۱۰۳
- دعای خماس ۱۰۳
- کاش شعر فارسی می گفت! ۱۰۴
- فصل پنجم: بازی با کتاب‌های آسمانی ۱۰۷**
- ۱- الجامعہ: ۱۰۷
- ۲- صحیفه الناموس: ۱۰۸
- ۳- صحیفه العیطة: ۱۰۹
- ۴- صحیفه ذؤابۃ السیف: ۱۰۹
- ۵- صحیفه علی علیه السلام: ۱۱۰
- ۶- الجفر: ۱۱۰
- کینه با اهل بیت ۱۱۰
- انتقام از اهل بیت! ۱۱۱
- ۷- مصحف فاطمه: ۱۱۱
- ۸- تورات و انجیل و زبور: ۱۱۲
- ۹- قرآن کریم: ۱۱۳
- با دلیل باید گفتن ۱۱۳
- یک سؤال بی جواب ۱۱۴

- اعتراف به یک حقیقت تلخ..... ۱۱۴
- فصل ششم: اهل سنت از دیدگاه شیعه..... ۱۱۷**
- ۱- اختلاف با عامه واجب است!..... ۱۱۸
- ۲- موافقت عامه جایز نیست!..... ۱۱۸
- ۳- با عامه مشترک نیستیم!..... ۱۲۰
- دشمنی با صحابه!..... ۱۲۱
- جمع بندی..... ۱۲۵
- فصل هفتم: نقش بیگانگان در انحراف تشیع..... ۱۲۷**
- هشام بن الحکم..... ۱۲۸
- زُرَّارَه بن أعین..... ۱۳۰
- أبو بصیر مرادی..... ۱۳۲
- دزدی فرهنگی!..... ۱۳۴
- منزلت اصول کافی..... ۱۳۴
- کافی چاق می شود!..... ۱۳۵
- کدام چاق تر است؟!..... ۱۳۶
- مسئول کیست؟..... ۱۳۶
- اعتراف شجاعانه..... ۱۳۷
- وجود خارجی ندارد؟!..... ۱۳۹
- شاهکارهای حضرت (عج)..... ۱۴۰
- ۱- کشتار عرب‌ها!..... ۱۴۰

- ۱۴۱ ۲-تخریب مسجد الحرام!
- ۱۴۳ ۳- حکم آل داود!
- ۱۴۴ این حدیث را حفظ کنید
- ۱۴۴ چند پرسش بدیهی
- ۱۴۵ خوشخبری برای عراقیها
- ۱۴۶ این است عدالت!
- ۱۴۶ نماز جمعه چرا تعطیل شد؟!
- ۱۴۹ **فصل پایانی**
- ۱۵۰ ترس از شمشیر قائم؟
- ۱۵۱ چرا شیعه بودم؟
- ۱۵۱ انتخاب کردم
- ۱۵۳ **منابع**

اهداء

این اثر ناچیز را به تمام حق جویان تقدیم می‌دارم آنانیکه همواره حق را بر باطل، تحقیق را بر تقلید، وحدت را بر تفرقه، حق طلبی و عزت را بر ننگ و عار ترجیح می‌دهند، کسانی که به تعبیر قرآن کریم تمام سخنان را می‌شنوند و آنگاه بهترین آنرا پیروی می‌کنند.

خوشا به سعادتشان

جواد

پیش درآمد

خواننده گرامی!

همچنانکه می‌دانید بیش از هزار و چهار صد سال است که از عمر اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین الهی می‌گذرد، این قهرمان نوپا از همان اولین روزهای تولدش روی آرامش ندید و دشمنانش همواره چنگ و دندان تیز می‌کردند و در کمین نشسته بودند هرچه روزها و سال‌ها بیشتر می‌گذشت دشمنی‌ها بیشتر می‌شد و کینه‌ها و حسادت‌ها عمیق‌تر می‌گردید، دسیسه‌ها و توطئه‌ها اوج می‌گرفت و رنگ عوض می‌کرد، چهره‌های مختلف و جبهه‌های گوناگون گاهی مستقل و گاهی با هماهنگی برای از پای در آوردن این قهرمان آینده تاریخ در تکاپو بودند، هر جبهه‌ای به نوبت خود زورآزمایی کرد، مشرکین در مکه، یهود و منافقین در مدینه نصاری در روم و مجوس در فارس تمام نیروی خود را صرف کردند اما اسلام همچنان داشت پیروز می‌شد و رشد می‌کرد.

بدنبال وفات حضرت ختمی مرتبت رسول بزرگوار اسلام ﷺ دین الهی بیش از هر زمان دیگری در معرض خطر قرار گرفت، از داخل، بعضی قبائل عرب که هنوز اسلام در قلبشان راسخ نشده بود با امتناع از پرداخت زکات اعلان ارتداد کردند و از خارج هر دو امپراطوری بزرگ آماده انتقام شدند به گمان اینکه با وفات رسول بزرگوارمان ﷺ اسلام یتیم شده است و دیگر کسی نیست از او حمایت کند، اما خداوند حکیم و توانا مردانی را مسخر کرد که نه تنها از او حمایت کردند که دامنه آن را از هر سو تا اقصی نقاط جهان

گسترش دادند، این یاران با وفا و شاگردان مخلص مکتب رسالت درخت پربار اسلام را باخونشان آبیاری کردند، و چنان درسی به دشمنان کینه توز و طماع داخلی و خارجی آموختند که برای همیشه از شکست این قهرمان بزرگ نا امید گردیدند.

آری خواننده عزیز! اینجا بود که دشمنان شکست خورده اسلام پس از آنکه برای همیشه از ضربه زدن مستقیم به دین الهی نا امید شدند و نتوانستند جلو انتشارش را بگیرند. به فکر آن افتادند که به هر نحوی شده نیش خودشان را بزنند و کینه شان را فروشانند، لذا دسیسه ها و توطئه ها رنگ دیگری بخود گرفت و با شدت هر چه تمام تر برای کاشتن و پرورش میکروب اختلاف دست بکار شدند.

از آنجایی که همه امت اسلامی همچنانکه باخود رسول گرامی صلی الله علیه و آله محبت دارند طبعاً با خانواده و بلکه با تک تک افراد خانواده و آل بیت ایشان -صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین- محبت دارند، آنها سعی کردند از همینجا آغاز کنند، و به بهانه حب اهل بیت علیهم السلام در میان امت تخم تفرقه بپاشند، تاکید می کنم که محبت آل بیت علیهم السلام جزو ایمان هر مسلمان است، اما آنان گویا چنین وانمود کردند که عده مخصوصی اهل بیت را دوست دارند، و بقیه با آنان دشمن هستند، متأسفانه این دسیسه آنان تا حدی در میان بعضی مسلمانان ساده آنزمان کارگر افتاد و امت متحد و یکپارچه اسلامی زخم بزرگی برداشت، از آنجایی که این کتاب تلاشی در جهت مرهم گذاشتن بر این زخم چرکین و گندیده است بنده سعی خواهم کرد در این مقدمه کوتاه چند مطلب به طور اختصار عرض کنم:

مطلب اول: تعریف و توضیح چند اصطلاح

شیعه: به معنی پیرو، شیعه ابراهیم، پیروان ابراهیم، شیعه علی پیروان علی.

اهل سنت: یعنی پیروان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله.

بنابراین اگر بین تعریف شیعه و تعریف اهل سنت بنگریم هیچ تعارضی وجود ندارد، ممکن است یک مسلمان هم شیعه علی باشد و هم پیرو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله،

هم اهل بیت پیامبر را دوست داشته باشد و هم مطابق سنت پیامبر عمل کند، پس هیچ تناقضی وجود ندارد.

ناصبی: «من نصب العداوة لآل البيت» «کسی که با آل بیت علیهم السلام ابراز دشمنی کند».

رافضی: «من رفض آل البيت» «کسی که اهل بیت را ترک کند».

سبایی: پیروان عبدالله بن سبا.

پس مسلمان کسی است که علاوه از پایندی به اصول اعتقادی از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سنت اصحاب و یاران باوفایش -رضوان الله علیهم اجمعین- و سنت اهل بیت اطهارش علیهم السلام که عین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است پیروی نماید و تمام آنان را دوست داشته باشد و از هیچ فردی از آنان کینه به دل نداشته باشد، چنین شخصی هم شیعه هم سنی و هم مسلمان کامل است و چنین مسلمانی نه رافضی نه سبایی و نه ناصبی است پس هر شیعه خوب هم سنی و هم مسلمان است، و هر سنی خوب هم شیعه و هم مسلمان است.

باتوجه به این گفتار نه هیچ سنی ناصبی و نه هیچ شیعه‌ای رافضی و سبایی است، مشروط به آنکه نه سنی با اهل بیت علیهم السلام کینه داشته باشد و نه شیعه با صحابه رضی الله عنهم، اگر سنی‌ای دیدیم که با اهل بیت علیهم السلام یا حتی یک فرد آنان کینه داشته باشد او سنی نیست بلکه ناصبی است، و اگر شیعه‌ای دیدیم که با اصحاب پیامبر -رضوان الله علیهم اجمعین- یا حتی یک فرد آنان کینه داشته باشد او شیعه نیست بلکه رافضی و سبایی است.

مطلب دوم: تحقیق را جانشین تقلید کنیم

خوانندگان عزیز! این موضوع بسیار مفصلی است بنده در صدد نقل اقوال نیستم که وقت زیادی خواهد گرفت چند نکته را فشرده عرض می‌کنم.

اول: دین الهی بویژه بخش اعتقادات خارج از دایره تقلید است چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «هر حدیثی که از ما به شما رسید بر قرآن عرضه کنید هر چه با قرآن موافق بود به آن عمل کنید و آنچه با قرآن مخالف بود به دیوار بزنید». پس هیچ مسلمانی در هیچ اصلی از اصول اعتقادی نباید مقلد کس دیگری باشد، مثلا اگر فلان شخصیت که میلیون‌ها مقلد و ارادتمند هم دارد یا حتی فرض کنید از زبان فلان امام مطلبی گفته شود که مخالف با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد به هیچ عنوان قابل قبول نیست چون هیچ شخصی بشمول خود ائمه اطهار علیهم السلام نمی‌تواند مطلبی برخلاف قرآن بگوید، اگر چنین چیزی به ما رسید حتما دروغ است نه اینکه آن شخصیت دروغ گفته باشد بلکه از زبان او دروغ ساخته‌اند.

دوم: تکلیف ما چیست؟ آیا برای همیشه و در همه چیز حتی اعتقادات خودمان مقلد باشیم؟ مستقیما ترجمه قرآن نخوانیم و در آیات آن نیندیشیم؟ درباره صدها هزار روایتی که به ما رسیده تحقیق نکنیم؟ به کتب مراجعه نکنیم؟ روایات متناقض را که چه بسا با قرآن و عقل سلیم نیز تناقض دارد بررسی نکنیم؟! در جواب این پرسش‌ها عرض می‌کنم که خوشبختانه در سال‌های اخیر از بیماری تقلید مطلق کاسته شده و دایره جنبش محققان گسترش یافته است، حتی در میان محصلان و دانشجویان، و این بسیار جای خرسندی است، بلکه دایره تحقیق از دانشگاه‌ها فراتر رفته و کم‌کم دارد پایه عرصه حوزه‌ها می‌گذارد، و این آرزوی دیرینه‌ای است که بسیاری از محققان و مصلحان تاکنون انتظارش را داشته‌اند، به عبارت دیگر جنبش اصلاح طلبی مذهبی که از دهها سال پیش جستان و خیزان به تلاش خودش ادامه می‌داد اینک موفق شده است سرپایش بایستد ما به همه کسانی که به نحوی در این راستا گام برداشته‌اند و حتی اندیشیده‌اند تبریک عرض می‌کنیم برای آنانیکه از دنیا رفته‌اند طلب آموزش و رفع درجات می‌کنیم و به

پیروان آنان و ادامه دهندگان این خط پیامبرانه مژده می‌دهیم که به امید خدا شما بهر حال پیروزید و راه شما که راه پیامبران است ان شاء الله همیشه پر رهرو خواهد بود.

سوم: مسئولیت همه ما این است که به اندازه توان خودمان سعی کنیم مسلمین را به محور وصل کنیم و روشن است که محور فقط قرآن کریم است طبعاً از حاشیه‌ی محور که سنت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سیرت آل بیت اطهارش علیهم السلام و اصحاب و یاران وفادارش - رضوان الله علیهم اجمعین - است هرگز مستغنی نخواهیم بود، اما فقط آن قسمت از روایات و احادیث را می‌پذیریم که با قرآن کریم و عقل سلیم سازگار باشد، و تمام آنچه که با روح قرآن کریم و حیات طیبه حضرت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله و صحابه جانباز و اهل بیت اطهارش مخالف باشد و در قالب عقل سالم بشری نگنجد نه حدیث است و نه دین، و از دید هر مسلمان عاقل و صادقی مردود است البته اشتباه نشود که معیار حق شناسی فقط عقل نیست بلکه وحی است، و صحبت ما از عقلی است که در پرتو نور وحی بتواند راه خودش را تشخیص دهد.

چهارم: درکار تحقیق باید صرفاً قرآن را محور قرار دهیم و از روایات برای آن مثال و شاهد و نمونه و تأیید بیاوریم نه اینکه احادیث محور باشد و برای مطلب از پیش تعیین شده‌ای که توسط روایات جعلی و دروغین اساسش گذاشته شده است آیات قرآن را هر جوری که لازم بود قیچی کنیم و با تأویل و تفسیر خلاف واقع به آن بچسپانیم، این کار نه تنها تحقیق نیست که بازی کردن بانصوص وحی و بلکه بازی کردن با عقل انسان‌های آزادمنش و خدا جوست که همواره بر قوت استدلال تکیه دارند و می‌خواهند برای همه معتقداتشان از قرآن دلیل واضح و روشن داشته باشند.

پنجم: یک قاعده ثابت اسلامی را هم خدمت شما عرض کنم و آن اینکه هر اصل اعتقادی حتماً باید در قرآن با صراحت ثابت شده باشد ناممکن است که چیزی جزو اصول اعتقادی باشد اما در قرآن آشکار بیان نشده باشد، بنابراین هر آنچه که در قرآن با صراحت نیامده باشد عقیده نیست، برای توضیح بیشتر به مثال

ذیل توجه فرمایید: اگر کسی از نبوت منکر شود کافر می شود چون در قرآن باصراحت و مفصل ثابت شده است اما اگر کسی از ولایت یا امام زمان یا عصمت ائمه علیهم السلام منکر شود کافر نمی شود، چون ثبوت این موضوعات (البته برای کسانی که به آنها معتقدند) اجتهادی است یا حداکثر بوسیله روایات ثابت شده و روایات احتیاج به بحث و تحقیق مفصل دارد، و متأسفانه اغلب اینگونه روایات دستاورد دشمنان اسلام است که به نام پاک ائمه اطهار علیهم السلام جعل شده است.

ششم: خداوند متعال می فرماید:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ۝ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۗ﴾ [الزمر:

۱۷-۱۸].

«و مژده بده ای پیامبر بندگانم را کسانی که هر سخنی را می شنوند و بهترین آنرا پیروی می کنند».

پس از صفات هر مسلمان صادق این است که هر دیدگاه و نظریه ای را بشنود و بهترین آنرا پیروی کند، بنابراین برای شناخت هر مذهب و گروه و اندیشه باید به کتب و نوشته های خود اصحاب آن رجوع کرد، مثلاً برای شناخت اسلام باید به قرآن کریم رجوع کرد و نه تحریفات مستشرقین، برای شناخت مسیحیت و آشنایی با تحریفات کلام الهی از سوی مسیحیان باید به کتب خود آنان رجوع کرد، برای شناخت تشیع و تسنن باید به نوشته های خود علمای شیعه و سنی مراجعه کرد نه آنچه که دیگران درباره آنان نوشته اند، پس برای شناخت تشیع باید مستقیماً به مصادر اصلی تشیع مراجعه کنیم تا آن را دقیق بشناسیم نه اینکه به فهم دیگران اکتفاء کنیم، لذا بنده از خوانندگان عزیزم خواهش می کنم که برای شناخت درست تشیع به اصول کافی مراجعه کنید اگر فرصت نبود کتاب الحجة، نهج البلاغه، تفسیر مجمع البیان را حتماً بخوانید، و کتاب های مهم دیگر.

به همین ترتیب برای شناخت اهل سنت ترجمه قرآن کریم، صحیح بخاری، صحیح مسلم، و تفسیر ابن کثیر را بخوانید اگر ترجمه آن در دسترس نیست تفسیر نور- یک جلد از دکتر خرم دل - یا هرتفسیری که از اهل سنت می‌توانید تهیه کنید بخوانید، برای شناخت خلفای راشدین صهرین و شیخین خطیب را بخوانید، و کتاب‌های دیگر، پس نادرست است که ما بخواهیم مذهبی را از طریق دشمنانش بشناسیم خوشبختانه کتابی که در دست دارید عصاره‌ای از معروف‌ترین کتب تشیع است با این وجود برای اطمینان بیشتر می‌توانید به منابع مذکور مراجعه فرمائید.

مطلب سوم: کدام یک؟ شیعه یا سنی؟

اسم مهم نیست محتوا مهم است یک سنی منصف و یک شیعه منصف اگر از خرافات بدور باشند و سرو کارشان با قرآن و سنت باشد واز اختلاف پراکنی نفرت داشته باشند و اهل بیت -اطهار علیهم السلام- و صحابه اخیار رضی الله عنهم را دوست داشته باشند هیچ فرقی باهم ندارند، در مسائل فقهی هر کس از هر مذهبی که دوست دارد با دلیل صحیح و بدون تعصب پیروی کند مهم این است که خدا را به یکتایی بشناسد، هیچ صفتی از صفات پروردگار بزرگ از جمله علم غیب را به بندگان نسبت ندهد، آشکار است که پیامبران و صحابه جانباز و اهل بیت اطهار -رضوان الله علیهم اجمعین- مخلص‌ترین و پاک‌ترین اولیاء خدا بودند، و در بندگی و عبودیت پروردگارشان به اوج کمال رسیده بودند، محال است که کسی از آنان برای خودش یا برای کس دیگری ادعای علم غیب کرده باشد، آنها عالم‌ترین و ماهرترین شخصیت‌ها به قرآن کریم بودند، آنها می‌دانستند که جز خدا هیچکس غیب نمی‌داند، آنها این آیه کریمه را خوانده بودند که:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ
الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ
لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو که اختیار سود و زیانی برای خود ندارم مگر آنچه خدا بخواهد و اگر غیب
می دانستم خیر فراوان برای خود کسب می کردم و هیچ ناگواری به من نمی رسید».

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹].

«وکلیدها (گنجینه ها) ی غیب نزد اوست که هیچکس جز او آنرا نمی داند».

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾ [الأنعام: ۵۰].

﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿۴۱﴾﴾ [الطور: ۴۱].

﴿أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ ﴿۳۵﴾﴾ [النجم: ۳۵].

اگر پیامبر بزرگوارمان صلی الله علیه و آله غیب می دانستند از شهادت عمومی شان سید الشهداء
حضرت حمزه قهرمان رضی الله عنه با هفتاد نفر دیگر از صحابه عزیزشان در احد جلوگیری
می کردند! اگر غیب می دانستند بازهم در احد چاله جلو پایشان را می دیدند و در آن
نمی افتادند که دندان مبارکشان شهید شود و چهره نازنیشان زخم بردارد!

اگر غیب می دانستند تهمتی که منافقین به همسرشان ام المؤمنین عائشه
صدیقه رضی الله عنها زدند و آبروی شان را در انظار تمام مردم اعم از کافر و مسلمان در معرض
خطر قرار دادند این تهمت را از خودشان دفع می کردند و تا پنجاه روز با تمام اهل بیت
اطهار و یاران جان نثارشان در انتظار وحی نمی نشستند! نه تنها حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
حضرت امیر المؤمنین، حضرت امام حسن، حضرت امام حسین، حضرت زهراء علیها السلام
همه حضور داشتند و همه از این مصیبت بزرگ ناراحت بودند اما غیب دانی هیچکدام
آنان ظاهر نشد که غم پیامبر را برطرف کند و بیت طاهره صاحب رسالت را از آماج

زخم زبان‌های منافقین نجات دهد! تا آنکه پنجاه روز بعد آیات معروف سوره نور نازل شد و از چهره دشمنان پیامبر ﷺ و دشمنان ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها پرده برداشت و خدای عالم الغیب بر عفت و طهارت حمیرای عقیقه مهر وحی گذاشت.

اگر حضرت امام مجتبی علیه السلام غیب می‌دانست چرا مسموم شد و به شهادت رسید! اگر حضرت امام حسین علیه السلام غیب می‌دانست چرا نفهمید که اهل کوفه منافقند و به عهد و پیمانشان وفا نمی‌کنند! و حضرتش را تنها می‌گذارند! و چرا تمام خانواده‌اش را به میدان کربلا برد؟ برایشان جهاد فرض بود اطفال شیرخوار چرا بشهادت برسند؟ شهادت افتخار است برای کسی که مکلف است نه برای کودکان! پس امام حسین علیه السلام نیز غیب نمی‌دانستند!

اگر امام صادق علیه السلام غیب می‌دانستند چرا اسماعیل را به امامت انتصاب کردند که قبل از خودشان وفات کرد آنگاه امام کاظم علیه السلام را تعیین فرمودند؟!.

اگر امام رضا علیه السلام غیب می‌دانستند چرا مسموم شدند و به شهادت رسیدند؟! و اگر امام باقر و امام صادق علیه السلام غیب می‌دانستند چرا اینهمه زندیق و منافق را شناسائی و رسوا نکردند و گذاشتند بنام آنان دروغ بسازند و سیرت پاک آنان را لوٹ کنند!

پس غیب دانی صفت خداست که خداوند آن را به کسی نداده است، بنابراین هر مسلمانی که خدا را یکتا ولا شریک بداند قطعاً مسلمان واقعی است چه شیعه باشد و چه سنی، اما اگر کسی صفات خداوند را به غیر خدا نسبت دهد، حاجتش را به غیر خدا عرضه کند، در مشکلاتش به غیر خدا روی آورد، برای غیر خدا ذبح و نذر کند به اهل بیت اطهار و صحابه اختیار توهین کند چنین شخصی نه شیعه است و نه سنی، نه اهل بیت چنین اعتقادی داشته‌اند و نه صحابه، زندگی آنان نسخه متحرکی از قرآن کریم بوده است، پس ما زمانی می‌توانیم خود را شیعه و سنی و مسلمان بنامیم که صد در صد به قرآن کریم و مطابق سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سیرت اهل بیت اطهار و

صحابه اخبارش عمل کنیم آنوقت است که ما امتی متحد و نیرومند خواهیم بود و خواهیم توانست از اسلام عزیز دفاع کنیم و دشمنانش را سرکوب نماییم.

پس بیاییم اسلام را محکم بگیریم که در آن همه جا دارند آنچه در اسلام جاندارد ولی متأسفانه بوسیله دشمنان اسلام رخنه کرده اختلاف است، دشمنی است، کینه است، توهین است، لعنت است، نفاق است، دروغ است، شرک است، خرافات است، بدعت‌گرایی است، سنت زدایی است، سؤ ظن است و... و آنچه متأسفانه از جامعه اسلامی رخت بر برسته وحدت است، محبت است، احترام است، صداقت است، حب توحید و سنت است، بغض شرک و بدعت است، تلاش پی گیر برای اصلاح و پاک‌سازی جامعه است، و قیام به مسئولیت‌هایی است که صحابه و اهل بیت علیهم‌السلام بخاطر آن جان دادند، و غیره.

هدف این است که ما مسلمانان با یکدیگر خوب باشیم، این آرزو زمانی تحقق خواهد یافت که با اولیای خدا محبت داشته باشیم و همچنانکه قبلاً اشاره کردم پس از انبیاء علیهم‌السلام از آل و اصحاب پیامبر اولیای پاک‌تر و صادق‌تری برای خدا نه وجود داشته و نه در آینده وجود خواهد داشت، صفات اولیاء خدا ایمان و تقوا است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٦﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٧﴾﴾ [یونس: ۶۲-۶۳].

و آل و اصحاب پیامبر به اوج ایمان و تقوا رسیده بودند، و خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

«من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب». «کسی که با ولییی از اولیاء من دشمنی کند من با او اعلان جنگ می‌کنم».

و اگر اهل بیت پیامبر و اصحاب پیامبر از اولیاء و دوستان خدا نباشند دیگر خدا دوست و ولی ندارد.

خداوند متعال پس از ستایش از صحابه مهاجر و انصار، صفات مؤمنانی که بعد از آن پاکان خواهند آمد چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«و کسانی که پس از آنان آمده‌اند گویند پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت دارند بیامرز، و در دل‌های ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای مگذار پروردگارا! تویی که رئوف مهربانی».

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«آنها امتی بودند که در گذشته‌اند. اعمال آنان مربوط به خودشان است و اعمال شما مربوط به خود شماست، و شما هیچگاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود».

مطلب چهارم: در باره‌ی این کتاب

کتاب روی دست در واقع اولین کتابی است که تاکنون در موضوع مورد نظر نوشته شده است. گرچه نواقصی دارد اما در مجموع نمونه بسیار جالبی برای محققان بخصوص نسل جوان است، چون مؤلف محترم چنانکه در مقدمه ایشان ملاحظه خواهید فرمود برای تهیه این کتاب سال‌ها زحمت کشیده است.

لذا مهم‌ترین خصوصیت کتاب حاضر این است که خواننده خودش را در مقابل دانشمند بزرگ و محقق توانایی میابد که از خودش حرف نمی‌زند بلکه مطالبش را با سند مطرح می‌کند و خواننده را در برابر حقایق غیر قابل انکاری قرار می‌دهد که مجبور است یا قبول کند و یا به سراغ منابع برود.

ترجمه:

در این رابطه چند نکته قابل تذکر است زیرا در ترجمه کتاب تصرفات جزئی ای کرده‌ام که در همینجا به نکات مهم آن اشاره خواهم کرد.

اسم عربی کتاب (لله ثم للتاریخ: كشف الأسرار وتبرئة الأئمة الأطهار) است که بنده اسم (اهل بیت علیهم السلام) از خود دفاع می‌کنند) را برای آن انتخاب کردم. جز هفت عنوان اصلی کتاب بقیه تیترها و عناوین جانبی از سوی مترجم اضافه شده است.

بخش‌هایی از کتاب که مترجم آن را با ذوق خوانندگان سازگار ندانسته و به وحدت مسلمین کمک نمی‌کرده حذف کرده است.

مترجم سعی کرده اصطلاحاتی بکار گیرد که عموماً خواندگانش با آنها آشنا هستند. مثلاً بجای (ابوجعفر و ابوعبدالله) که جز متخصصین بقیه مردم با آنها آشنا نیستند اسمای معروف امام باقر و امام صادق را استعمال کرده است.

و نیز اصطلاح (علیه السلام) که در روایات آمده است چونکه امروز در جامعه تشیع اصطلاح (علیه السلام) معروف است لذا مترجم همین اصطلاح را ترجیح داده است.

بعضی جملات این کتاب واقعا زننده، خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان است! اما مترجم از ترجمه آنها ناگزیر بوده است بنابراین مسئولیت کامل چنین مواردی به دوش مؤلفان اصلی یا در واقع حدیث‌سازان است نه بدوش مؤلف محترم و مترجم آن، لذا از اینکه با الفاظاً آحیاناً رکیک خودم در مجروح کردن احساسات شما خوانندگان عزیز شریک شده‌ام پیشاپیش پوزش می‌طلبم.

مؤلف:

چنانکه از متن کتاب ملاحظه خواهید فرمود مؤلف محترم از بزرگ‌ترین چهره‌های علمی معاصر در حوزه علمیه نجف اشرف است، اما متأسفانه شرایط

دشوار محیط به ایشان اجازه نداده که اسم اصلی خود را بر ملا کنند بنابراین اسم روی جلد و همچنین در داخل کتاب اسم مستعار ایشان است.

سن ایشان اکنون نزدیک به نود سال است، زیرا ایشان قبل از وفات علامه حسین کاشف الغطاء فارغ التحصیل شده و علامه کاشف الغطاء در هیجدهم ذی قعدة ۱۳۷۳ قمری وفات نموده است البته مرتبه علمی ایشان آیه الله العظمی است ولی چونکه دکترا هم دارند ما ایشان را فقط دکتر خواندیم.

برای آشنایی بیشتر با مؤلف به مقدمه خود ایشان مراجعه فرمایید.

سرفراز باشید / مترجم

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا الأمين وآله الطيبين الطاهرين والتابعين لهم بإحسان إلى يوم الدين. أما بعد:

همه می‌دانند که زندگی با مرگ پایان می‌یابد و سپس مسیر هر کس مشخص می‌شود، یا به سوی بهشت و یا به سوی دوزخ، و هر مسلمانی شدیداً آرزو دارد که از اهل بهشت باشد، بنابراین مجبور است که برای راضی کردن پروردگارش تلاش کند، و از هر آنچه خداوند از آن نهی فرموده خودش را باز دارد، به همین دلیل می‌بینیم که مسلمان همواره آرزو دارد به طاعت پروردگارش و به همه آنچه که او را به وی نزدیک می‌کند مشغول باشد، این حال عموم مردم است، که طبعاً خواص در این زمینه حرص بیشتری دارند.

همچنین روشن است که زندگی پیچ و خم‌های زیادی دارد، و اسباب فریب و لغزش برای انسان فراوان است بنابراین عاقل کسی است که همان راهی را برگزیند که در نهایت او را به بهشت می‌رساند گر چه دشوار باشد و راههایی که او را به دوزخ می‌کشاند ترک کند هرچند که به ظاهر آسان و لذت بخش باشد.

داستانی که اینک می‌خوانید ثمره‌ی تلاش سال‌ها بحث و تفکر و مطالعه و تحقیق است، و آرزویی جز این ندارم که تا زنده هستم و در کفن پیچانده نشده‌ام پروردگارم از من خشنود گردیده و خواهران و برادران مسلمانم از آن بهره‌مند گردند.

شناسنامه

بنده در کربلا و در محیطی کاملاً شیعی متولد شده‌ام و در دامن پدر و مادری متدین پرورش یافته‌ام، تا سن جوانی در مدارس شهر خودمان تحصیل کردم و سپس پدرم مرا به حوزه علمیه نجف اشرف که بزرگ‌ترین حوزه در جهان است فرستاد تا از محضر علماء و مراجع عالیقدری همچون امام سید محمد حسین آل کاشف الغطاء و دیگران کسب فیض نمایم.

تحصیل در نجف اشرف و در این حوزه علمیه بسیار معروف ادامه یافت و آرزویم این بود که روزی بتوانم به عنوان یک مرجع دینی بارز ریاست حوزه را عهده‌دار شوم و به دین و امتم خدمت کنم و مسلمانان را بیدار نمایم کما اینکه آرزو داشتم مسلمانان را اُمتی واحد و ملتی متحد بینم که از یک رهبر خط می‌گیرند، و کشورهای کفری را در مقابل امت مسلمان سست و ضعیف و از هم پاشیده بینم، و دیگر آرزوهای بسیاری که هر جوان مسلمان و غیور در سینه دارد، لذا همیشه از خود می‌پرسیدم که آنچه باعث این همه بدبختی و عقب افتادگی و اختلاف و چند دستگی ما مسلمانان گردیده چیست؟ چرا ما با هم اختلاف داریم؟ چرا دشمنان از ما حساب نمی‌برند؟ و چرا...؟ و دهها سؤال دیگری که همواره ذهنم را به خود مشغول می‌داشت اما جوابی برای آن نمی‌یافتم خلاصه این لطف و خواست خدا بود که من دنبال درس و طلب علم بروم.

وسوسه‌ها

پس از مدتی تحصیل در حوزه احساس کردم که نصوص زیادی مرا به خود مشغول می‌کند و مسائل مختلفی مرا به حیرت و شگفت وای می‌دارد، اما من همیشه خودم را به کج فهمی و ضعف ادراک متهم می‌کردم. وقتی دیدم وضعیت ادامه پیدا کرد تصمیم گرفتم بعضی مسائل را با یکی از اساتید بزرگ حوزه در جریان بگذارم، اما او مرد زیرکی بود و فهمید که این بیماری مرا چگونه علاج کند، و این وسوسه‌ها را

چطور در نطفه خفه کند!، بسیار ساده و با کلماتی کوتاه به من خطاب کرد و فرمود: در حوزه چه می‌خوانی؟ گفتم طبعاً مذهب اهل بیت علیهم‌السلام فرمود: آیا در مذهب اهل بیت شک داری؟! گفتم: معاذ الله! فرمود: پس این وسوسه‌ها را از خودت دور کن، تو از پیروان اهل بیته، و اهل بیت علیهم‌السلام علمشان را از جدشان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت ختمی مرتبت علم خویش را از پروردگارش گرفته است.

اندکی خاموش ماندم سپس گفتم: خیلی متشکرم که مرا از این وسوسه‌ها نجات دادید، آنگاه به درس خودم بازگشتم، اما سؤالات و وسوسه‌ها مجدداً هجوم آورد، هرچه درسم جلوتر می‌رفت پرسش‌ها و سردرگمی‌ها بیشتر می‌شد.

کنجکاوی

خلاصه اینکه درس را به پایان رساندم و مدرک علمی خودم را در نیل به درجه اجتهاد و از فرید عصرش سید محمد حسین آل کاشف الغطاء رئیس حوزه نجف اشرف حاصل نمودم، اینک به طور جدی در این موضوع شروع به اندیشیدن کردم که چگونه ما امور شریعت را می‌خوانیم تا اینکه توسط آن خدا را بپرستیم اما در همین کتاب‌ها نصوص صریح و آشکاری وجود دارد که کفر به خدا را ثابت می‌کند؟!.

آری! بخدا سوگند گیجم نمی‌دانم ما چه می‌خوانیم؟! آیا واقعا ممکن است مذهب اهل بیت علیهم‌السلام همین باشد؟! این قضیه انسان را دچار تناقض و سردرگمی می‌کند، چگونه ممکن است که از یکسو خدا پرستیده شود و در عین حال تکذیب گردد؟! چگونه ممکن است که هم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروی شود و هم به ایشان طعن وارد گردد؟! چگونه ممکن است که شخصی از اهل بیت پیروی کند، با آنها محبت داشته باشد و مذهب‌شان را تدریس کند در حالیکه او آنان را دشنام می‌دهد و به آنها توهین می‌کند؟!.

خدایا! رحمت و لطف ترا می‌خواهم، اگر با رحمت خودت مرا در نیابی حتماً از گمراهان و بلکه از زیانکاران خواهم بود، مجدداً برمی‌گردم و از خودم می‌پرسم، که

موضع این همه علمای بزرگ و رهبران گذشته ما در این باره چه بوده است؟ آیا چیزی که من الآن دارم می بینم آنها نمی دیدند؟ آنچه من اکنون خوانده ام آنها نمی خوانده اند؟! آری نه تنها خوانده اند بلکه آنچه که بسیار دردناک و تأسف آور است این که بسیاری از این کتابها نوشته خود آنهاست، این چیزی بود که خیلی مرا رنج می داد، من به شخصی احتیاج داشتم که با او درد دل کنم و غم و پریشانی خودم را به او باز گویم.

آغاز تحقیق

سرانجام طرح جالبی به ذهنم رسید و آن اینکه آنچه خوانده ام مجدداً آن را با دید محققانه ای باز خوانی کنم، بنا براین همه مصادر معتبر را خواندم نصوص و مسائل زیادی توجه مرا جلب می کرد که احساس می کردم باید چیزی در پای آن بنویسم، شروع به یادداشت و حاشیه نویسی نمودم، هنگامی که مطالعه مصادر معتبر را تمام کردم دیدم یادداشت های فراوانی در کتابخانه ام انباشته شده است، آنها را جمع و جور کردم و در جایی نگهداری نمودم به امید آنکه شاید خداوند شرایطی فراهم کند که بتوان از آنها استفاده کرد.

روابط من کماکان با همه علماء و مراجع دینی حسنه بود، و با این امید با آنان نشست و برخاست می کردم که به نتیجه برسم تا اگر روزی تصمیم دشواری گرفتم به من کمک کنند، مسائل بسیار شده بود، تا اینکه بالاخره صد در صد قانع شدم که تصمیم دشوار خودم را بگیرم، اما فقط در انتظار فرصت مناسبی بودم.

همفکران

دوست عزیزم علامه سید دکتر موسی موسوی را نمونه بسیار جالبی می دیدم که از پذیرش انحرافی که در مذهب شیعه بوجود آمده بود خودداری نمود و علناً مخالفت خودش را اعلان کرد و تلاش هایی که ایشان برای تصحیح این انحرافات انجام داد بسیار قابل تحسین است.

چندی بعد کتاب «تطور الفكر الشيعي» (رشد اندیشه تشیع) از برادر عزیزمان اندیشمند توانا سید احمد کاتب به بازار آمد، پس از مطالعه آن دریافتیم که اینک فرصت آن فرا رسیده است که حق را ظاهر کنم و برادران و خواهران فریب خورده‌ام را آگاه نمایم، زیرا که ما به عنوان علماء و رهبران دینی جامعه، مسئولیت عظیمی به دوش داریم و در روز قیامت از ما سؤال خواهد شد لذا مجبوریم روشنگری کنیم و حق را بیان نماییم حتی اگر تلخ باشد.

اسلوب من در طرح اندوخته‌هایم با اسلوب آقایان «موسوی» و «کاتب» اندکی متفاوت است شاید علتش روش متفاوتی باشد که هر یک از ما در هنگام تحقیق و مطالعه در پیش گرفته است.

این را هم عرض کنم که شرایط زندگی دوستان مذکور نیز با شرایط من تفاوت کلی دارد چونکه هردوی آنان مؤفق شده‌اند منطقه را ترک گویند و در یکی از کشورهای غربی زندگی کنند و کارشان را از آنجا آغاز نمایند، ولی بنده هنوز در داخل عراق و در خود نجف اشرف بسر می‌برم، و طبعاً امکاناتی که من در اختیار دارم با امکانات آنان همخوانی ندارد، خیلی فکر کردم که چه باید کرد؟ آیا من هم راه هجرت را در پیش گیرم یا اینکه همینجا بمانم؟ سرانجام تصمیم گرفتم که با توکل به خدا از کشورم بیرون بروم و همینجا کار کنم.

خوشخبری

مضافاً این را هم بدانید که عده زیادی از اقشار مختلف مردم ما به خصوص در میان روشنفکران و دانشگاهیان و حتی بعضی علماء و طلبه به علت آنچه که بر خلاف واقعیت می‌بینند و می‌شنوند و در کتاب‌ها می‌خوانند و بر آن سکوت می‌کنند وجدان‌شان شدیداً ناراحت است، و هر کدام آنان در انتظار فرصت مناسبی بسر می‌برند، کما اینکه عده زیادی از آنان سرگرم مطالعه و تحقیق هستند از خداوند

بزرگ مسئلت دارم که این کتاب مرا وسیله‌ای قرار دهد که آنان بتوانند از آن استفاده کنند، و بر اساس تحقیق و استدلال راه خودشان را انتخاب کنند، زیرا که عمر کوتاه است، و کسیکه حق را بشناسد و از پذیرش آن سر باز زند حجت بر او تمام شده است و دیگر عذری ندارد.

این خوشخبری را هم به سمع مبارکتان برسانم که عده‌ای از مراجع و اساتذہ محترمی که با آنان رابطه نزدیک‌تری دارم بحمد لله دعوت‌م را پذیرفته‌اند و حقایقی که من بدانها دست یافته‌ام از دید و مطالعه آنها نیز گذشته است و مدتی است که آنان مشغول دعوت و روشننگری هستند از خداوند منان مسئلت دارم که به همه‌مان توفیق مزید عنایت فرماید تا اینکه بتوانیم مردم عزیزمان را به حقیقت و راه شناخت آن از طریق تحقیق و مطالعه آشنا کنیم. آمین.

پیش‌بینی

با اینکه می‌دانم که این کتابم غوغای فراوانی به پا خواهد کرد و اتهامات بسیاری به سوی من سرازیر خواهد شد، اما بنده همه اینها را در نظر گرفته‌ام و هیچ باکی ندارم، طبیعی است که نوکر اسرائیل و آمریکا معرفی شوم و اینکه دین و وجدانم را به مبلغ اندکی از دنیا فروخته‌ام، این چیز تعجب‌آوری نیست، قبلاً به دوستان علامه دکتر موسی موسوی نیز چنین اتهاماتی وارد کرده‌اند، تاجاییکه آقای علی غروی می‌فرمود: «پادشاه عربستان سعودی به دکتر موسوی قول داده‌است که زن زیبایی از آل سعود در اختیارش بگذارد و حالت مادی‌اش را بهبود بخشد بنابراین در ازای پذیرفتن مذهب وهابیت پیشاپیش مبلغ قابل ملاحظه‌ای در یکی از بانک‌های آمریکا به حساب او ریخته شده است»!!

این نمونه‌ای از دروغ‌ها و افتراءات و شایعه‌پراکنی‌هایی بود که راجع به دکتر موسی موسوی گفته شد، تا ببینیم که سهم ما در این میان چه خواهد بود.

مسیر اصلاح طلبان

شاید هم اینک در پی قتل بنده باشند همچنانکه کسان دیگری را که قبلا زبان به حق گشودند، کشته‌اند، یکی از چهره‌های بسیار مهم و معروفی که به قتل رسانده‌اند فرزند رشید امام راحل آیه الله العظمی سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (پدر دوست مذکورمان دکتر موسی موسوی) بود، آیه الله بزرگ به راستی که او نور چشم همه علمای شیعه بالاتفاق بود، با این وجود هنگامی که تصمیم گرفت مذهب شیعه را اصلاح کند و خرافات را از دامن تشیع بزدايد تحملش نکردند، و برای آنکه او را از برنامه اصلاحی اش بازدارند فرزند عزیزش را مانند گوسفندی در داخل محراب سر بردند.

کما اینکه پیش از آن آقای احمد کسروی را که او نیز بیزاری خودش را از انحراف و کجروی اعلان کرده بود و در پی تصحیح مذهب تشیع برآمده بود کشتند و تکه تکه کردند، (آیه الله بزرگ سید ابوالفضل برقعی را سر نماز تیر کردند و چنانکه خود ایشان می‌فرمود (۶۰۰) نفر از روحانیون توماری امضاء کردند که برقعی یهودی است و نیز دکتر علی مظفریان شیرازی، استاد رضا زنگنه اصفهانی و) کسان دیگری که به سرنوشت مشابهی گرفتار شده‌اند تعدادشان کم نیست هرکس که از پذیرش خرافات و عقائد باطلی که به مذهب رخنه کرده سرباز زده حتی الامکان تصیفه شده است، بنا براین بنده هم بعید نمی‌دانم که قربانی چنین توطئه کور و تعصب‌آمیزی شوم!!

آمادگی

البته بنده هیچ واهمه‌ای ندارم برای من همین افتخار کافی است که برادران و خواهرانم را نصیحت کنم و راه حق و حقیقت را به آنان نشان دهم و دیگر هیچ آرزویی ندارم بنده اگر مطامع دنیا را در نظر می‌داشتم صبیغه و خمس برایم کافی بود، همچنانکه آقایان دیگر از همین راه توانسته‌اند سرمایه‌های هنگفتی جمع کنند، و ماشین‌های آخرین سیستم سوار شوند، اما بنده بحمد لله پس از اینکه حق را

شناختم نخواستم جیب مردم را بیشتر خالی کنم و اینک بخورنمیری برای خودم و خانواده ام از راه حلال و پیشه شریف تجارت بدست می‌آورم.

بنده سعی کردم در این کتاب مطالب مشخصی را عنوان کنم تا برادران و خواهرانم بتوانند حقیقت را آنگونه که هست در یابند و برای هیچ کس اشکال و ابهامی باقی نماند، و انشاء الله تصمیم دارم کتاب‌های دیگری نیز در زمینه‌های مختلف به رشته تالیف در آورم تا اینکه همه مسلمین حقایق را دریابند و هر کس آگاهانه راه خودش را انتخاب کند.

امیدواری

مطمئنم که این کتاب من از سوی طالبان حق و عاشقان حقیقت که تعدادشان بحمدلله بسیار است به گرمی استقبال خواهد شد، روی سخن ما نیز بیشتر با همین عده است و اما آقایانی که زندگی مرفه و موقعیت دلپذیری دارند و بدلیل داشتن عمامه و القاب بلند بالا، خمس و صیغه‌شان مرتب می‌رسد و ماشین‌های‌شان هر سال عوض می‌شود طبیعی است اگر نخواهند گوش فرا دهند و ماندن بر باطل را ترجیح دهند پس ما هم با آنها سخنی نداریم، بالآخره خود آنها خواهند بود که باید در دادگاه عدل الهی حاضر شوند و در آن روز که هیچ مال و فرزندی جز قلب سالم و خالی از شرک بدرد کسی نخواهد خورد جواب همه آنچه که انجام داده‌اند پس بدهند.

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

فصل اول:

عبد الله ابن سبأ افسانه يا حقيقت؟

آنچه در نزد ما شیعیان رایج است اینست که عبد الله ابن سبأ یک شخصیت خیالی است که هیچ حقیقتی ندارد، و اهل سنت برای وارد کردن طعن بر شیعه و معتقدات آنان این افسانه را اختراع کرده‌اند، و آغاز تشیع را به او نسبت می‌دهند تا اینکه مردم را از شیعیان و مذهب اهل بیت علیهم السلام باز دارند.

بنده از علامه محمد حسین آل کاشف الغطاء درباره ابن سبأ پرسیدم ایشان فرمودند: ابن سبأ افسانه‌ای است که اموی‌ها و عباسی‌ها بخاطر کینه‌ای که با اهل بیت اطهار علیهم السلام داشته‌اند اختراع کردند بنابراین یک شخص عاقل نباید خودش را با اینگونه افسانه‌ها مشغول کند.

اما در کتاب معروف ایشان [أصل الشيعة وأصولها: ص ۴۰-۴۱] مطلبی دیدم که بر وجود این شخصیت دلالت می‌کند، می‌فرماید:

«أما عبد الله بن سبأ الذين يلصقونه بالشيعة ويلصقون الشيعة به فهذه كتب الشيعة بأجمعها تعلن لعنه والبراءة منه...». «و اما عبد الله بن سبأ، کسانی که او را به شیعه و شیعه را به او می‌چسبانند، -باید بدانند که- همه کتب شیعه بطور کلی لعن خودشان را بر او و بیزاری از او را اعلان می‌کنند...».

بدون شک این اعتراف به وجود این شخصیت است، وقتی از خود ایشان توضیح

خواستم فرمودند: آنچه من گفتم تقیه است، چونکه کتاب مذکور مخاطبانش اهل سنت هستند، لذا در ادامه نوشته‌ام که: (بعید به نظر نمی‌رسد گفته کسی که مدعی است عبد الله ابن سبأ - و امثال آن - همه افسانه‌هایی است که داستان سرایان و خیال بافان اختراع کرده‌اند).

آقای مرتضی عسکری کتابی تالیف کرده بنام (عبدالله بن سبأ و افسانه‌های دیگر) که در آن وجود چنین شخصیتی را انکار کرده است، چنانکه آقای محمد جواد مغنیه در مقدمه‌اش بر کتاب مذکور از وجود شخصیت ابن سبأ منکر شده است، اما اگر کتب معتبر خودمان را ورق بزنیم می‌بینیم که ابن سبأ یک شخصیت حقیقی است گرچه علمای ما یا تعدادی از آنان وجودش را منکر شوند، اینک ملاحظه فرمائید:

ابن سبأ در عمق روایات

۱- کسی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«عبدالله بن سبأ مدعی نبوت بود، و عقیده داشت که نعوذ بالله امیرالمؤمنین خودش خداست، وقتی به امیر المؤمنین خبر رسید او را فراخواندند، و در مورد از وی پرسیدند، اعتراف کرد و گفت: آری، تو خدایی، در دلم آمده است که تو خدایی و من پیامبرم، امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: هلاکت بر تو باد، شیطان ترا مسخره کرده است، مادر مرده! فوراً برگرد و توبه کن، وی انکار کرد، او را زندان کردند و سه روز به او مهلت دادند که توبه کند ولی توبه نکرد بنابراین امیرالمؤمنین او را به آتش انداختند و فرمودند: شیطان او را فریب داده بود، و چنین کفریاتی را در دلش وسوسه می‌کرد»^۱.

۲- و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند:

«خداوند لعنت کند عبد الله بن سبأ را که درباره امیر المؤمنین علیه السلام ادعای ربوبیت می‌کرد، و به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علیه السلام جز بنده فرمانبرداری برای خدا

نمود، هلاکت باد برکسی که بر ما دروغ می‌بندد، عده درباره ما چیزهایی را ادعا می‌کنند که خودمان درباره خود ادعا نکرده‌ایم، از آنان بیزاریم و به خدا پناه می‌جوییم»^۱.

۳- مامقانی می‌فرماید:

«عبد الله بن سبأ کسی است که به کفر بازگشت و اظهار غلو نمود و می‌فرماید: غالی مطعونی است که امیرالمؤمنین او را با آتش سوزاند، وی معتقد بود که علی علیه السلام خدا و خودش پیامبرست»^۲.

۴- نوبختی می‌فرماید:

«سبائیهها به امامت علی قائل بودند، و اعتقاد داشتند که امامت فرض است و از سوی خدا تعیین می‌گردد، آنها پیروان عبد الله بن سبأ هستند، ابن سبأ از کسانی بود که بر ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه آشکارا طعن وارد می‌کرد و از آنان بیزاری می‌جست و مدّعی بود که علی علیه السلام او را به این کار مکلف کرده است، امیرالمؤمنین از وی در این باره توضیح خواستند، او اعتراف نمود، بنابراین دستور به قتلش دادند، مردم سراسیمه پیش امیر المؤمنین رفتند و گفتند: آیا کسی را می‌کشی که به محبت شما اهل بیت دعوت می‌کند و بسوی ولایت شما و بیزاری از دشمنان شما می‌خواند، بنابراین او را به مدائن تبعید کردند».

۵- نیز می‌فرماید:

«عده‌ای از اهل علم حکایت کرده‌اند که عبد الله بن سبأ مردی یهودی بود که مسلمان شد، و با علی علیه السلام دوستی کرد، او قبلاً، که هنوز یهودی بود درباره یوشع بن نون که پس از موسی علیه السلام آمد همین مقوله را می‌گفت وقتی که مسلمان شد درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نیز چنین ادعائی کرد. او اولین کسی بود که از فرض بودن امامت علی علیه السلام و اظهار بیزاری از دشمنانش سخن گفت از اینجاست که

۱- رجال کشی: ۷۱/۱.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ / ۱۸۳-۱۸۲.

کسانی که با شیعه مخالفند می گویند: اصل رفض از یهودیت است»^۱.

۶- سعد بن عبدالله اشعری قمی در آغاز سخنش از سبائیت می فرماید:

«سبائتها پیروان عبدالله بن سبأ هستند، او عبد الله بن وهب راسبی همدانی است، عبد الله بن خرسی واین آسودکه از معتمدترین یارانش بودند او را در این کار یاری کردند، وی اولین کسی بود که بر ابوبکر و عمر و عثمان آشکارا طعن وارد کرد و از آنان اعلان بیزاری نمود»^۲.

۷- ابن ابی الحدید تصریح کرده که درحالی که علی علیه السلام خطبه می خواند

عبد الله بن سبأ بلند شد و گفت: (أنت أنت) تویی تویی، چندین بار این جمله را تکرار کرد، حضرت علی فرمودند:

«نفرین بر تو باد من کیستم؟ گفت: (أنت الله) تو خدایی، دستور دادند که او را با پیروانش دستگیر کنند»^۳.

۸- آقای نعمة الله جزائری می فرماید:

«عبد الله بن سبأ به امیرالمؤمنین گفت: تو اله بر حقی، امیر المؤمنین او را به مدائن تبعید کردند، او از یهودیت مسلمان شده بود، و مانند آنچه که به حضرت علی علیه السلام گفت در یهودیت به یوشع بن نون و موسی علیه السلام می گفت»^۴.

نتیجه گیری

۱- فرق الشيعة: ص ۳۲-۴۴.

۲- المقالات والفرق: ص ۲۰.

۳- شرح نهج البلاغه: ج ۵/۵.

۴- الانوار النعمانية: ج ۲/۲۳۴.

این بود چند تا روایت از کتب معتبر و متنوع که در علوم رجال و فقه و فرق بود، بخاطر آنکه مطلب زیاد طولانی نشود از روایات بی شمار دیگری که در کتب مختلف وجود دارد صرف نظر کردیم، که همه آنها شخصیتی را ثابت می کنند که اسمش عبد الله بن سبا است، بعد از این دیگر ممکن نیست که از وجود او منکر شویم خصوصاً اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام او را به خاطر مقوله کفرآمیزی که گفته بود عذاب داد، معنای این سخن آن است که حضرت امیرالمؤمنین، عبد الله بن سبا را دیده است، و این خود برای اثبات شخصیت او کافیست که دیگر جای انکار باقی نمی ماند.

آنچه از نصوص گذشته برمی آید این است:

۱- اثبات شخصیت ابن سبا و وجود فرقه ای که او را یاری می کردند، و حرف او را می زدند که این فرقه «سبائیت» نام دارد.

۲- ابن سبا، مردی یهودی بود که مدعی اسلام شد، گرچه او تظاهر به اسلام نمود، اما حقیقت این است که او بر یهودیتش باقی ماند و بر اساس آن سمپاشی کرد.

۳- او اولین کسی بود که بدعت طعن بر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه -رضوان الله علیهم- را اختراع نمود.

۴- او اولین کسی بود که از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت.

۵- و او اولین کسی بود که مدعی شد امیرالمؤمنین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است. طبعاً این مقوله را از یهودیت نقل کرده بود و چنین وانمود می کرد که گویا با اهل بیت علیهم السلام محبت دارد، لذا به ولایت آنان و بیزاری از دشمنانشان -که گویا صحابه پیامبر بودند- دعوت می کرد.

بنابراین، عبد الله بن سبا یک شخصیت حقیقی است که نمی توان انکارش کرد و نه از کنارش به آسانی گذشت لذا با صراحت در کتب و مصادر معتبر ما از او سخن رفته است، برای اطلاع و آشنائی بیشتر با ابن سبا می توانید به کتب ذیل مراجعه فرمایید:

غارات ثقفی، رجال طوسی، رجال حلی، قاموس الرجال تستری، دائرة المعارف
اعلمی حائری موسوم به مقتبس الاثر، الکنی و الالقاب از عباس قمی، حل الاشکال
بن طاووس، رجال بن داود، تحریر طاووسی، مجمع الرجال قهبائی، نقد الرجال
تفرشی، جامع الرواة مقدسی اردبیلی، مرآة الانوار محمد بن طاهر عاملی و مناقب
آل ابی طالب از ابن شهر آشوب.

اینها - که البته نمونه است و نه حصر - و تعداد کثیری از دیگر مصادر معتمد ما
همگی اتفاق دارند که ابن سبأ یک شخصیت واقعی است که هرگز نمی‌توان از تاریخ
حذفش کرد، ولی تعجب می‌کنم که علمای معاصر ما امثال مرتضی عسکری و
محمد جواد مغنیه و دیگران چرا اصرار دارند که از وجود ابن سبأ منکر شوند؟ در
حالی که ادعای آنان کاملاً بی‌اساس است.

فصل دوم:

تشیع و مذهب اهل بیت علیهم السلام

در نزد ما شیعیان معروف است که فقط ما پیروان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام هستیم، و مذهب شیعه به ادعای ما بطور کلی بر محبت اهل بیت علیهم السلام استوار است، چونکه تبرّی ما ازعامه - یعنی اهل سنت- به بهانه محبت اهل بیت علیهم السلام است، بیزاری ما از صحابه بویژه خلفای ثلاثه و ام المؤمنین عائشه بنت ابوبکر - رضوان الله علیهم- به بهانه محبت اهل بیت علیهم السلام است، و آنچه در ذهن و خیال همه شیعیان اعم از کوچک و بزرگ، عالم و جاهل و مرد و زن، جای گرفته و نهادینه شده این است که صحابه رضی الله عنهم به اهل بیت علیهم السلام ظلم کرده و خونشان را ریخته‌اند! و اینکه همواره در قبال اهل بیت علیهم السلام موضع‌گیری خصمانه داشته‌اند.

لذا خیلی طبیعی می‌نماید که ما آنان را نواصب لقب دهیم و همیشه برای آنکه احساسات و عواطف مردم را داغ نگهداریم از مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و شیعیان سخن برانیم و از شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام ناله کنیم و روضه بخوانیم و اشک بریزیم! اما کتب معتبری که در دست داریم حقیقت را بگونه دیگری بیان می‌کنند، و ثابت می‌نمایند که اهل بیت - صلوات الله علیهم- چگونه از شیعیان‌شان رنج می‌بردند و شیعیان نخستین با اهل بیت علیهم السلام چگونه رفتار می‌کردند و چه مصیبت‌هایی بر سرشان آورده‌اند و روشن می‌کنند که چه کسانی خون اهل بیت علیهم السلام

را ریخته و باعث شهادت آنان گردیده و حرمت آنان را پاس نداشته اند.

تشیع از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

رای امیر المؤمنین علیه السلام

لاف گزاف!

«اگر شیعیان خودم را جدا کنم آنان را جز لاف زنان و خودستایانی نخواهم یافت! و اگر امتحانشان کنم جز مرتدانی نخواهم یافت! و اگر غربالشان کنم از هزار نفر یک نفر خالص نخواهم یافت!»^۱.

شما مردم دون!

«ای نه مردان به صورت مرد! ای کم خردان ناز پرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم که به خدا، پایان این آشنایی ندامت بود، و دستاورد آن اندوه و حسرت، خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پر خون است، و سینه ام مالامال خشم، شما مردم دون، که پیایی جرعه اندوه به کامم می ریزید، و با نافرمانی و فروگذاری جانبم، کار را به هم درمی آمیزید، تا آنجاکه قریش می گوید پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمی داند.... اما آن را که فرمان نبرند سر رشته کار از دستش برون است»^۲.

نه برادران یکرنگ؟

«گرفتار شما شده ام که سه چیز دارید و دو چیز ندارید، کرانید باگوش های شنوا، گنگانید با زبان های گویا، کورانید باچشهای بینا، نا آزادگانید در روز جنگ و نه به هنگام بلا برادران یکرنگ، پسر ابوطالب را واگذارید چون زن - که وقت زادن - میان ران خود گشاید»^۳.

۱- روضة الكافي: ۳۳۸/۸.

۲- نهج البلاغة خطبه: ۲۷ ترجمه شهیدی.

۳- نهج البلاغه خطبه: ۹۷ ترجمه شهیدی.

انگیزه چنین سخنانی این بود که آنان از حمایت ایشان دست کشیدند و به وی غدر و خیانت کردند، ایشان سخنان زیادی در باره شیعیانش فرموده که واقعا عبرت‌انگیز است.

رای امام حسن علیه السلام

روان شناس مؤفق:

«بخدا قسم، من معاویه را برای خودم از اینها بهتر می‌بینم، آنها مدعی‌اند که شیعیان منند در حالی که در پی کشتن من هستند، و چشم به مال من دارند، بخدا قسم، اگر بتوانم با معاویه کنار بیایم و خونم و خانواده‌ام را حفاظت کنم بهتر از این است که مرا بکشند و اهل بیتم ضایع شود، به خدا سوگند اگر با معاویه بجنگم اینها مرا زنده با دست خودشان تحویل او خواهند داد و باز به خدا سوگند اگر عزتمند با معاویه صلح کنم بهتر از این است که در اسارت مرا بکشند»^۱.

رای امام حسین علیه السلام

دعای خیر!:

«پروردگارا! اگر به آنان تا مدتی مهلت دادی به چندین گروه متفرقشان کن، تا اینکه با یکدیگر در آویز باشند، و هرگز اولیای آموزشان را از آنان خشنود مگردان، زیرا آنان ما را فرا خواندند که نصرتمان کنند، اما بر ما ظلم روا داشتند و ما را کشتند»^۲.

نفرین بر طاغوت:

«اما شما در بیعت ما همچون پرنده (الدباء) از عجله کار گرفتید و همانند پروانه شتاب‌زده شدید و بلافاصله عهدتان را شکستید پس نفرین و هلاکت و نابودی باد

۱- احتجاج طبرسی: ج ۲ صفحه ۱۰.

۲- الارشاد: از مفید ص ۲۴۱.

برطاغوت‌های این امت و گروهی‌های دیگر و آنانیکه کتاب را بفراموشی سپردند و شما هم که دارید ما را خوار می‌گذارید و می‌کشید، هان لعنت خدا برستمگران باد!»^۱.

این سخنان دردناک بخوبی برایمان روشن می‌کنند که قاتلان حقیقی اما حسین علیه السلام شیعیان کوفه بودند، پس چرا مسئولیت شهادت ایشان را بردوش دیگران می‌گذاریم؟! «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهِ».

«بیست هزار نفر از مردم عراق با امام حسین علیه السلام بیعت کردند اما به او خیانت نمودند و علیه او شوریدند و در حالیکه بیعت وی را به گردن‌شان داشتند ایشان را به شهادت رساندند»^۲.

رأی امام زین العابدین علیه السلام

از امت من نیستید:

«آیا می‌دانید که شما به پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید باوجودیکه با او عهد و پیمان بسته بودید، او را کشتید و خوار کردید، به چه رویی به چهره نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه خواهید کرد هنگامی که به شما بگویند اهل بیت را کشتید و حرمت مرا پاس نداشتید، پس از امت من نیستید»^۳.

زرنگ باید بود:

«اینها بر ما گریه می‌کنند! مگر ما را جز آنها چه کسی کشته است؟!»^۴.

۱- احتجاج ۲ طبرسی: ۴۲.

۲- أعيان الشيعة قسمت اول: ص/۳۴.

۳- احتجاج: ۳۲/۲.

۴- احتجاج: ۲۹/۲.

رأى امام باقر علیه السلام

خدا را شکر:

«اگر همه مردم هم، شیعه ما می‌بودند، حتما سه چهارم‌شان درباره ما شکاک (شک‌کننده) و یک چهارم دیگرشان احمق می‌بودند»^۱.

رأى امام صادق علیه السلام

تا این حد؟!:

«به خدا سوگند اگر سه نفر مؤمن از میان شما بیابم که سرّ مرا کتمان کنند هیچ سخنی را از آنان پنهان نخواهم داشت»^۲.

رأى فاطمه صغری (س)

این هم افتخار بود؟!:

«ای اهل کوفه! ای اهل غدر و مکر و تکبر! خداوند ما اهل بیت را با شما و شما را با ما گرفتار کرده است، و ما را خوب در آزمایش قرار داده است، ما را تکذیب کردید و تکفیر نمودید جنگ با ما را حلال دانسته و اموالمان را تاراج کردید کما اینکه دیروز «جذّ» ما را به شهادت رساندید، خون ما از شمشیرهای شما دارد می‌چکد. هلاکت باد بر شما، منتظر لعنت و عذاب باشید، گویا اینکه عذاب بر شما لازم شده است، خداوند شما را تنبیه سختی خواهد کرد، در عذاب دردناک روز قیامت همیشه خواهید ماند این به سبب ظلمی است که بر ما روا داشتید. خبردار! لعنت خدا بر ستمگران باد، هلاکت باد بر شما ای اهل کوفه! چقدر... سسپس به برادرش علی ابن ابی طالب و جدم حضرت حسین و فرزندانش و اهل بیت اطهارش خیانت کردید، یکی از اهل کوفه افتخارکنان گفت: آری، علی و فرزندانش را ما با

۱- رجال کشی: ص ۷۹.

۲- اصول کافی: ۱/۴۹۶.

شمشیرهای هندی و سر نیزه کشتیم و زنانشان را کنیز گرفتیم!'.^۱

رأی حضرت زینب (س)

جواب دارید؟!:

«اما بعد: ای اهل کوفه، ای اهل مکر و غدر و خذلان! مثال شما مانند زنی است که با زحمت نخ می‌ریسد و با دست خودش خرابش می‌کند، آیا در شما جز تکبر و خود خواهی و کینه‌توزی و دروغ وجود دارد؟ شما برای برادرم گریه می‌کنید؟! تعجب است! پس زیاده‌تر گریه کنید و کم‌تر بخندید، مگر شما نمی‌دانید که ننگ تلف کردن او را شما بر پیشانی دارید؟! چگونه به خود اجازه دادید که نوه خاتم الانبیاء را به شهادت برسانید؟!». ^۲

نتیجه‌گیری

- روایات بسیار است که مجبوراً اختصار نمودیم، از آنچه نقل کردیم چنین برمی‌آید:
- ۱- خستگی و دلسردی امیرالمؤمنین و فرزندانش از شیعیان‌شان بسبب مکر و خیانت و ذلتی که به آنان روا داشتند.
 - ۲- اینکه خذلان و خیانت اهل کوفه باعث ریخته شدن خون اهل بیت علیهم‌السلام و آبروریزی آنان گردید.
 - ۳- اینکه اهل بیت علیهم‌السلام مسئولیت شهادت حضرت امام حسین و یارانش را مستقیماً بردوش شیعیان‌شان می‌گذارند چنانکه یکی از آنان اعتراف می‌کند که آنها علی و فرزندانش را کشته و زنانشان را کنیز گرفته‌اند.
 - ۴- اینکه اهل بیت بر شیعیان‌شان دعای بد کردند و آنان را به طواغیت این امت و دیگر گروهها تشبیه دادند و به کسانی که کتاب را پشت سر می‌اندازند، علاوه بر آن فرمودند: هان! لعنت خدا برستمگران باد.

۱- احتجاج: ۲/۲۸.

۲- احتجاج: ۲/۲۹-۳۰.

«الله سواکم الراضه!».

بنا بر همین دلایل بود که نزد امام صادق علیه السلام آمدند و گفتند:

«چه کنیم ما به لقبی متهم شدیم که پشت ما را سنگین کرد، و دل‌های ما، دارد می‌ترکد و حاکمان خون ما را بخاطر آن حلال می‌دانند؟ فرمودند: الرافضه؟! منظور رافضه است؟ گفتند: بله، فرمودند، نه والله، آنها نیستند که اسم شما را رافضه گذاشتند، خداوند شما را رافضه خوانده است!»^۱.

صبر اهل بیت علیهم السلام

این روایات را چندین بار خواندم و در آنها فکر کردم، و در عین حال اینگونه روایات را در دفترهای جداگانه‌ای یادداشت می‌نمودم، شب‌های طولانی می‌نشستم و در آنها نگاه می‌کردم و می‌اندیشیدم و گیج می‌شدم ناگاه می‌دیدم که بی‌اختیار از زبانم جملاتی ردیف می‌شود و با صدای بلند دارم با خودم ورد می‌کنم: ای اهل بیت پیامبر! ای چهره‌های پاک و مقدس! در قبال این همه مصائبی که از شیعیان تان تحمل کردید خدایتان پاداش دهد.

ما همه می‌دانیم که انبیاء علیهم السلام چقدر مشکلات فراوانی از دست اقوامشان تحمل کردند، و پیامبران صلی الله علیه و آله چه رنجها و مصیبت‌ها کشیدند، اما من از دو جریان خیلی تعجب می‌کنم:

یکی: از موسی علیه السلام و صبر حیرت‌انگیزی که در برابر بنی اسرائیل از خودش نشان داد لذا می‌بینیم که قرآن کریم از میان همه پیامبران علیهم السلام از موسی بیشتر سخن می‌گوید که چگونه توانست در برابر نیرنگ‌ها، و دسیسه‌های مختلف بنی اسرائیل صبر و مقاومت نشان دهد.

دوم: از اهل بیت علیهم السلام خیلی در تعجبم که چگونه در برابر این همه ستم و عهد شکنی، غدر و خیانت و کشتار و جنایت اهل کوفه صبر کردند، کوفه‌ای که در آن زمان مرکز تشیع به حساب می آمد، و آنچه بیشتر جای تعجب دارد این است که ما شیعیان مسئولیت همه بدبختی‌هایی که بر سر اهل بیت آورده‌ایم بدوش دیگران می گذاریم و آنها را ملامت می کنیم، وقتی کتاب‌های معتبرمان را می خوانم تعجب می کنم و چه بسا انسان نمی تواند باور کند که کتاب‌های ما شیعیان به اهل بیت علیهم السلام و به پیامبر عزیزمان صلی الله علیه و آله و سلم تا این حد اهانت می کنند! ملاحظه فرمایید:

توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم الاغ و حدیث!

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که غفیر - اسم الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان گفت:
«(پدر و مادرم فدایت باد) ای رسول خدا! پدرم از پدر بزرگم و او از پدرش و او از پدر بزرگش روایت می کنند که:

«أنه كان مع نوح في السفينة فقام إليه نوح فمسح على كفله ثم قال يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار». «او با نوح علیه السلام در کشتی بود نوح پشت او را دست کشید و فرمود از نسل این الاغ، الاغی پیدا خواهد شد که سرور و خاتم پیامبران بر او سوار می شود پس خدا را سپاس می گویم که این افتخار را به من بخشید»^۱.

نتیجه گیری

الاغ حرف می زند!

الاغ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب می کند: پدرو مادرم فدایت باد! در حالی که این

مسلمانان هستند که پدر و مادرشان را فدای رسول خدا می‌کنند و نه الاغها!

الاغ می‌گوید: «حدیثی ابی عن جدی» تاجد چهارمش در صورتیکه بین نوح و پیامبرمان صلی الله علیه و آله هزاران سال است، پس چگونه الاغ می‌گوید که جد چهارمش با نوح علیه السلام در کشتی بوده است؟! مگر الاغ چقدر عمر می‌کند!؟.

معجزه نوح علیه السلام!

باری باچند نفر از دوستان طلبه خدمت امام خوئی اصول کافی می‌خواندیم، ایشان در شرح این حدیث فرمودند: این معجزه را ببینید، که نوح علیه السلام هزاران سال پیش از تولد پیامبرمان به ایشان و نبوتشان بشارت می‌دهد!

این سخنان امام خوئی تا هنوز در ذهنم موج می‌زند که این چگونه می‌تواند معجزه باشد درحالیکه الاغ به پیامبرمان صلی الله علیه و آله می‌گوید پدر و مادرم فدایت باد؟! و چگونه امیرالمؤمنین چنین روایتی نقل کند؟! اما آنروز بنده نیز مثل بقیه از کنار آن گذشتم.

حتی پیامبر؟!

پسر عموی ناز!:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم دیدم ابوبکر و عمر خدمت ایشان نشسته‌اند «فجلست بینه و بین عائشة فقالت عائشة: ما وجدت إلا فخذی وفخذ رسول الله؟ فقال: مه یا عائشة» «بین او و عائشه نشستم، عائشه گفت: جز ران من و ران رسول خدا جای دیگری نیافتی؟ پیامبر فرمودند: عائشه ساکت باش!»^۱.

مرا آزرده مکن!:

«باری دیگر جانی نیافت پیامبر ﷺ اشاره کردند: اینجا، یعنی پشت سرشان، و عائشه در حالی که چادری بر سر داشت پشت سر پیامبر ایستاده بود، علی آمد و بین رسول خدا و عائشه نشست عائشه در حالی که ناراحت شده بود گفت: جز بغل من جایی نیافتی که بنشینم؟! رسول خدا ﷺ ناراحت شدند و فرمودند: حمیرا! با آزردن برادرم مرا آزرده مکن»^۱.

حق خادم!:

«با رسول خدا ﷺ به مسافرت رفتیم، جز من خادم دیگری نداشتند و یک لحاف هم بیشتر نبود عائشه نیز همراه بود، رسول خدا بین من و عائشه خوابید روی هر سه نفرمان همان یک لحاف بود، هرگاه برای تهجد بلند می‌شدند با دستشان لحاف را بین من و عائشه پایین می‌زدند، که به فرش پایینی می‌رسید»^۲.

آیا رسول خدا ﷺ در باره ناموسشان ننگ و غیرت نشان نمیدهند که راضی می‌شوند پسر عمویشان که نا محرم است در بغل همسرشان بنشیند؟ آیا با او در یک بستر بخوابد؟! و آنگهی امیرالمؤمنین چگونه تن به چنین حرکت غیر اخلاقی می‌دهد.

همچنانکه ملاحظه می‌کنید در این چرندیات، اهانت آشکاری به رسول خدا ﷺ است. به همین شش روایت در رابطه با پیامبر ﷺ اکتفا می‌کنیم و به موضوع بعدی می‌پردازیم.

۱- کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۷۹.

۲- بحار الانوار: ۳/۴۰.

توهین به امیرالمؤمنین علیه السلام

کارشناسی قضایی!:

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«یک زن که به مردی از انصار عاشق شده بود نزد عمر آورده شد، زن برای بدام انداختن مرد انصاری تخم مرغی شکسته و سفیدی آنرا به لباسها و بین رانهایش مالیده بود، حضرت علی - که مستشار قضائی عمر بود - بلند شد و بین رانهایش را نگاه کرد! و او را متهم نمود»^۱.

آیا واقعا ممکن است امیرالمؤمنین بین رانهای زن نامحرمی را نگاه کنند؟! و آیا با عقل جور درمی آید که امام صادق علیه السلام چنین روایتی را نقل کنند؟ آیا کسیکه با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبت داشته باشد چنین سخنی می گوید؟!.

آموزش دشنام از منبر؟:

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«باری امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر منبر بود و داشت خطبه می داد که زن بد اخلاقی بلند شد و گفت: این قاتل دوستان است، حضرت امیر به طرف وی نگاه کرد و فرمود: ای زن بیباک و پُرو! ای بد زبان شبیه مردان! ای کسیکه مانند زنان حیض نمی بینی! ای کسیکه بر فرجش آشکارا چیزی آویزان است!» «یا سلفع، یا جرینه، یا بذیه، یا مذکره، یا التي لا تحيض کما تحيض النساء، یا التي علی هنها شیء ین مدلی»^۲.

آیا ممکن است امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سخنان زشتی از زبانشان بیرون کنند؟ و آیا امام صادق علیه السلام چنین سخن پوچی را نقل می کند، اگر اینگونه روایات مسخره در

۱- بحار الانوار: ۳۰۳/۴.

۲- بحار الانوار: ۲۹۳/۴۱.

کتب اهل سنت می بود غوغا بپا می کردیم و آنها را رسوا می نمودیم، اما متأسفانه در کتب خود ما شیعیان است!

طناب انداختند!:

طبرسی در احتجاج روایت می کند که:

«عمر و کسانی که دور و بر او بودند طناب به گردن امیرالمؤمنین انداختند و کشان کشان او را نزد ابوبکر بردند، تا جائیکه او فریاد می کشید: «یا ابن اُمی إن القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی»!!».

آیا امیرالمؤمنین تا این حد بزدل و ترسو بودند؟!:

متهم کیست؟:

همچنین در احتجاج طبرسی آمده است که فاطمه - سلام الله علیها - به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«ای فرزند ابو طالب! «ماشتملت شیمة الجنین وقعدت حجرة الظنن» خلق خوی انسان در تو نیست! و اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی!».

فقط خنده رو؟!:

و نیز از زبان فاطمه سلام الله علیها می گویند:

«زنان قریش درباره او به من می گویند: او مردی است باشکم بزرگ، دستان دراز، مفاصل درشت، موهای دو طرف پیشانیش ریخته، چشمان بزرگ، شانه هایش همچون کوهان شتر بالا آمده، و خنده رو اما مال و ثروتی ندارد»^۱.

پیرمرد حقه باز!:

دروغ دیگری ملاحظه فرمایید:

«پدرم روز جمعه مرا با خودشان به مسجد بردند، دیدم که علی بر بالای منبر خطبه می خواند: پیر مردی کچل، با پیشانی برآمده، شانه های عریض، حقه بازی از چشمانش نمایان بود!».

چشمان خیره!:

«او علیه السلام سبزه چهار شانه بود، که به کوتاهی نزدیک تر بود، شکم بزرگ، انگشتان باریک، بازوان کلفت، ساق های باریک، چشمان خیره، ریش بزرگ، موی سر ریخته، و پیشانی شان بالا آمده بود»^۱.
طوری که آقایان مدعی هستند اگر امیرالمؤمنین علیه السلام دارای همین صفات می بود حضرت زهراء (س) چگونه به ایشان راضی شد؟!.

توهین به حضرت فاطمه (س)!

قهرمانی!:

ابو جعفر کلینی در اصول کافی روایت می کند که:
«فاطمه از شانه های عمر گرفت و او را بطرف خودش کشید».

جر و بحث!:

و در کتاب سلیم بن قیس آمده است که:
«او -سلام الله علیها- در قضیه فدک پیش ابوبکر و عمر رفت و با آنان جر و بحث کرد، و در میان مردم فریاد کشید تا اینکه مردم به دورش جمع شدند!»^۲.

۱- مقاتل الطالبین: ص ۲۷.

۲- کتاب سلیم بن قیس: ص ۲۵۳.

آیا حضرت زهراء -سلام الله علیها- دخت گرامی رسول الله ﷺ ممکن است چنین حرکتی بکنند؟!.

عدم رضایت؟!:

آقای کلینی در فروع آورده است که:

«حضرت زهراء -سلام الله علیها- از ازدواجش با علی راضی نبود! چون پدرش داخل خانه گردید دید که گریه می کند فرمود: «چرا گریه می کنی بخدا قسم اگر در فامیل من بهتر از او کسی را پیدا می کردم او را دامادم می کردم، من ترا به زنی او نداده ام خداوند ترا به زنی او داده است».

شکایت؟!:

پس از ازدواج که حضرتش ﷺ با بریده نزد حضرت زهراء (س) رفتند تا پدرش را دید چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند:

«دخترم! چرا گریه می کنی؟ فرمود: بدلیل قلت طعام، و کثرت ناراحتی ها و شدت غمها».

و در روایت دیگری هست که فرمود:

«بخدا قسم ناراحتی ام شدت گرفته، تنگدستی ام زیاد شده، و بیماری ام طولانی گردیده است!».

توهین به امام حسین ﷺ!

حسین ﷺ نمی خواهیم!:

آقای کلینی در کافی نقل می کند، که:

«حضرت جبریل بر محمد ﷺ فرود آمد و گفت ای محمد! خداوند ترا به

فرزندى مژده مى دهد که از فاطمه متولد خواهد شد، امت تو او را پس از تو خواهد کشت، فرمود: ای جبریل! به پروردگارم سلام برسان و بگو، من چنین فرزندی نمی خواهم که از فاطمه متولد شود و اتمم پس از من او را بکشد، جبریل بالا رفت و برگشت و سخن اول را بازگو نمود دو مرتبه این گفتگو تکرار شد بار سوم جبریل فرمود: ای محمد! پروردگار سلام می گوید و ترا مژده می دهد که امامت و ولایت وصیت را در نسل او قرار خواهد داد، فرمود پس من راضی شدم!».

من هم نمی خواهم!:

آنگاه نزد فاطمه فرستاد، و فرمود:

«خداوند ترا به فرزندی مژده می دهد که از تو متولد خواهد شد و امت من او را پس از من خواهد کشت گفت من به چنین فرزندی احتیاج ندارم دوباره فرستاد و فرمود: امامت و ولایت و وصیت را در ذریه او قرار داده گفت: پس من راضی هستم!».

حسین شیر نخورد!:

«(فحلمته کرها و وضعته کرها) با دل ناخواسته حامله شد و او را تحمل کرد و با دل ناخواسته او را زاد، و هرگز حسین علیه السلام از فاطمه (س) شیر نخورد و نه از هیچ زن دیگری، او را نزد پیامبر می آوردند ایشان انگشت ابهام خود را در دهانش می گذاشتند که او می مکید و تا دوسه روز برایش کافی بود!».

عجبا!:

من نفهمیدم مژده ای که خداوند به پیامبرش می داد ایشان چگونه آنرا رد می کردند؟ و نمی دانم آنچه که برای حضرت زهراء در تقدیر نوشته بود و خداوند به وی مژده می داد ایشان چگونه آن تقدیر و آن بشارت را رد می کرد؟ و می گفت من احتیاج ندارم؟ آیا حضرت زهراء بادل ناخواسته حامله شد و نه ماه حسین را در شکم نگهداشت؟! و آیا بادل ناخواسته او را زاد؟! آیا از شیردانش امتناع می ورزید؟!.

نعوذ بالله! سید و مولای ما حضرت حسین علیه السلام شهید حماسه آفرین تاریخ، خیلی بزرگ تر و پاک تر از این است که چنین چرندیاتی درباره ایشان گفته شود، زن های دنیا آرزو می کنند که هر کدام آنان دهها حسین بیاورند، وانگهی حضرت فاطمه زهراء، آن طاهره عقیقه چگونه از افتخار فرزندی همچون حسین سرباز می زند و ناخواسته حملش می کند و میزاید و شیرش هم نمی دهد؟ نعوذ بالله به خدا پناه می بریم از این بهتان بزرگ.

توهین به ام کلثوم (ع)!

چاره ای نبود؟:

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام دخترشان ام کلثوم را به نکاح عمر بن خطاب دادند چرا دشمنی با اهل بیت را مانع این وصلت ندانستند!؟، ابو جعفر کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان درباره آن ازدواج فرمودند:

«إن ذلك فرج غضبناه»!!! «آن فرجی بود که از ما غضب شد»^۱.

از گوینده این سخن می پرسیم: آیا عمر با ام کلثوم ازدواج شرعی کردند؟ یا اینکه او را به زور غضب نمود؟ کلام صادق علیه السلام معنایش آشکار است آیا ممکن است ابوعبدالله چنین سخن پوچی درباره بیت طاهره حضرت علی علیه السلام بفرماید؟ و انگهی اگر عمر ام کلثوم را غضب نمود پدرش اسدالله صاحب ذوالفقار و قهرمان قریش چگونه به این ذلت تن داد و از ناموسش دفاع نکرد!؟.

دستور محبت با کی؟:

مگر در حدیث ابوبصیر نمی خوانیم که زنی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پرسید، فرمودند:

«(تولیهها) آن دو نفر را دوست داشته باش زن می‌گوید: پس در روز قیامت که من با پروردگارم روبروشوم بگویم که «إنك أمرتني بولايتهما» تو مرا به دوستی آنان امر کردی؟ فرمودند: «بله»!.

تناقض کجاست!؟:

حالا دقت کنید که امام صادق علیه السلام چگونه از یک طرف می‌فرمایند:
 «آن فرجی بود که از ما اهل بیت غصب شد توسط کی؟ توسط عمر».
 و از طرف دیگر می‌فرمایند:
 «با آن دو نفر دوستی کنید کدام دو نفر ابوبکر و عمر».
 این معما را چگونه باید حل کرد؟! هنگامی که از امام خوئی درباره این فرموده امام صادق علیه السلام پرسیدم که فرمودند:
 «با ابوبکر و عمر دوستی کنید، جواب این بود که امام صادق از روی تقیه چنین فرموده‌اند!!».
 اینجاست:

ای خوئی بزرگوار! مگر نه این است که زن سوال کننده از شیعیان اهل بیت علیهم السلام و ابوبصیر از اصحاب امام صادق علیه السلام بود؟ پس اینجا چه لزومی به تقیه بود؟! بنابراین اجازه بفرمائید که بگویم این توجیه آیه الله العظمی ابوالقاسم خوئی نادرست است.

توهین به امام حسن مجتبی علیه السلام!

بدون لباس!:

-اهل کوفه- چنان ایشان را محاصره کردند و دایره را بر ایشان تنگ نمودند -نه تنها لباس‌هایشان را که حتی- جانماز را از زیر پایش کشیدند، سرانجام حضرت

مجبور شد شمشیرش را حمایل کند و بدون لباس بنشیند!!^۱.

آیا شایسته بود که امام حسن مجتبی علیه السلام تا این حد مورد ظلم و ستم قرار گیرد که مجبور شود لخت مادرزاد جلو مردم بنشیند این است محبت اهل بیت!؟.

خوارکننده مؤمنان!؟:

سفیان ابن ابی لیلی خدمت اما حسن مجتبی در منزل ایشان رفت و گفت:
 «السّلام علیک یا مدل المؤمنین!!» «سلام عرض می کنم ای خوارکننده مؤمنان!!»،
 فرمود از کجا فهمیدی که مؤمنان را خوار کردم؟ گفت: مسئولیت امت را به تو سپردند و تو از آن شانه خالی کردی و به این سرکش سپردی که به غیر قانون خدا حکم کند؟^۲.
 آیا امام حسن مجتبی خوارکننده مؤمنان بود!؟ یا اینکه عزت دهنده مؤمنان؟ که جلو خونریزی را گرفت و با مدیریت حکیمانه و دیدگاه زیرکانه اش در آن شرایط بحرانی امت را متحد گردانید؟ اگر حضرت مجتبی علیه السلام با معاویه بر سر خلافت می جنگید چه دریایی از خون براه می افتاد و خدا می داند که چقدر مسلمان از دم تیغ می گذشت!؟.

توهین به امام صادق علیه السلام!

ایشان آزار و اذیت های فراوانی دیده و هیچ کار زشتی نبوده که به ایشان نسبت نداده باشند.

سند رسوایی!:

از زراره ابن أعین روایت است که گفت:
 «از ابو عبدالله در باره تشهد پرسیدم فرمود التحیات والصلوات.... مجددا در باره تشهد پرسیدم فرمود: «التحیات و الصلوات»، هنگامیکه خارج شدم «ضرطت

۱- ارشاد مفید: ص ۱۹۰

۲- رجال کشی: ص ۱۰۳.

فی لحیته» «به ریشش گوزیدم»!! و گفتم: «لن یفلح ابدا!» «هرگز رستگار نخواهد شد»!'.^۱

ای ستمگران! و ای از خدا بی خبران! به ما حق بدهید که به حال امام صادق علیه السلام خون بگیریم، چطور نسبت به آن الگوی دانش و تقوا و چهره درخشان خاندان نبوت چنین الفاظ رکیک و زشتی استعمال می کنید؟ آیا با شخصیتی همچون امام صادق - علیه و علی آباءه الف الف سلام- باید چنین برخورد شود؟! این است محبت آل بیت؟! متأسفانه حدود هزار سال است که از تألیف کتاب کشی می گذرد، و تمامی علمای شیعه ما در هر زمان آنرا دیده و خوانده اند اما ندیدم که یکی از آنان بر این سند رسوائی اعتراض کرده باشد!

لغزش عالم!:

حتی امام خوئی هنگامی که کتاب بزرگش (معجم رجال الشیعة) را شروع به تألیف کرد، بنده یکی از همکاران ایشان در تألیف این کتاب ضحیم بودم، که روایات را از میان کتابها جمع آوری می کردم وقتی که به این روایت رسیدم و آن را برایشان خواندم اندکی فکر کرد و فرمود:

«هیچ عالمی از لغزش خالی نیست!».

همین و بس یک کلمه دیگر اضافه نکرد!

اما چه بگویم ای امام بزرگوار! لغزش آن است که بدون اختیار و قصد انجام گیرد، اما وقتی ایشان فهمید که فلان کار یا اندیشه اش اشتباه هست دیگر درست نیست که خاموش بماند! اگر بنده برای شما بمنزله فرزند و شما برای من به حقیقت یک پدر نبودید هرگز این سکوت شما را تحمل نمی کردم! سکوت در برابر این اهانت بزرگی که به امام بزرگوارمان امام جعفر صادق علیه السلام روا داشته شده است.

از همان زندیق!:

ثقة الاسلام کلینی می فرماید:

«هشام بن حکم وحماد از «زراره» نقل می کنند که گفت: در دلم گفتم پیرمردی است که درباره خصومت هیچ علمی ندارد، منظور امام صادق علیه السلام است».

مقام شامخ!:

در شرح این حدیث نوشته اند، که:

«این شیخ، پیر مردی است که عقل ندارد، و روش صحبت کردن با رقیب را بلد نیست!».

آیا امام صادق علیه السلام عقل ندارد؟ ای ستمگران واز خدا بی خبران!! ای کسانی که سنگ محبت آل بیت را به سینه می زنید! آخر چه بگویم؟! دلم از غم و درد و اندوه دارد خون می چکد، آیا اینگونه دشنامها و اهانتها و جسارتها شایسته اهل بیت کرام است؟! بدانید که مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام بسیار بالاتر از این بی ادبی هاست!

توهین ادامه دارد!

حضرت عباس علیه السلام!:

کشی روایت می کند که: این ارشاد خداوندی

«كَبَسَ الْمَوْتَىٰ وَكَبَسَ الْعَشِيرَ» «درباره او یعنی عباس علیه السلام نازل شده است»^۱.

و این ارشاد خداوند:

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾

[الإسراء: ۷۲].

﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ

يُعْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [هوی: ۳۴].

هم درباره او نازل شده است.^۱

فرزندان عباس علیهم السلام!:

و همچنین کسی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که ایشان برای عبدالله ابن عباس و برادرش عبیدالله دعای بد فرمودند:

«اللهم العن ابني فلان- یعنی عبد الله و عبیدالله - وأعم أبصارهما كما عميت قلوبهما واجعل عمي أبصارهما دليلا علي عمي قلوبها!». «پروردگارا! دو فرزند عباس -عبدالله و عبیدالله- را لعنت کن و چشمانشان را کورگردان، چنانکه دل هایشان کور شده است.. و کوری چشمشان را دلیلی بر کوری دلشان بگردان!»^۲.

حضرت عقیل علیه السلام!:

ثقة الاسلام ابوجعفر کلینی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که:

«درباره امیرالمؤمنین فرمود: با او دو مرد ضعیف ذلیل تازه مسلمان باقی مانده بود، عباس و عقیل»^۳.

کور دل کیست!؟:

آیات سه گانه ای که کسی معتقد است درباره عباس علیه السلام نازل شده گویا نعوذ بالله او را کافر می دانند که برای همیشه در آتش جهنم باقی خواهد ماند و إلا چه معنی دارد ﴿فَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲].

۱- رجال کشی: ص ۵۲-۵۳.

۲- رجال کشی: ص ۵۲.

۳- فروع کافی: ۲۳۵/۸.

و این دعاییکه گویا امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عبدالله و عبیدالله فرزندان عباس علیهما السلام فرمودند:

که خداوند آنان را لعنت کند و چشم‌ها و دل‌هایشان را کور نماید». نیز دلالت بر آن دارد که آنها کافرند!! نعوذ بالله.

عبدالله بن عباس را عامه -یعنی اهل سنت- (ترجمان القرآن و حبر الأمة) لقب می‌دهند «مفسر قرآن و دانشمند امت» پس ما چگونه او را لعنت می‌کنیم و مدعی محبت اهل بیت علیهم السلام هم هستیم؟! عجب! و آیا عقیل علیه السلام -که برادر امیرالمؤمنین علیه السلام است - ذلیل و تازه مسلمان بود؟!!

امام زین العابدین علیه السلام!

کلینی روایت می‌کند که:

«یزید بن معاویه از او خواست که غلام او باشد او علیه السلام پذیرفت و در جوابش فرمود: «قد أفررت لك بها سألت، أنا عبد مكره فإن شئت فأمسك وإن شئت فبع» «آنچه از من خواستی قبول کردم، من اکنون غلام بی‌اختیار توام، اگر خواستی مرا نگهدار و اگر خواستی بفروش!!!»^۱.

عجیب! آیا شخصیتی همچون امام زین العابدین علیه السلام به یزید می‌گوید من غلام بی‌اختیار توام، اگر خواستی از من کاربگیر اگر نخواستی مرا بفروش!!! اگر خواسته باشیم همه آنچه که درباره اهل بیت آمده جمع‌آوری کنیم سخن بسیار به درازا می‌کشد چون هیچ فردی از آنان نیست که کلمه زشت یا کردار بدی به او نسبت داده نشده باشد، مصادر و مراجع بزرگمان متأسفانه از اینگونه اهانت‌ها و الفاظ رکیک و پوچ درباره اهل بیت اطهار علیهم السلام پر است، که باز هم قسمتی از آن را ملاحظه فرمائید:

چه می خواهند؟!:

از امام صادق علیه السلام روایت است که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله تا صورت فاطمه را نمی بوسیدند نمی خوابیدند»^۱.

«حضرت صورتشان را بین پستان های او می گذاشتند، «و کان یضع وجهه بین

ثدیها!»^۲.

فاطمه -سلام الله علیها - زن بالغه ای بود آیا با عقل جور درمی آید که رسول الله صلی الله علیه و آله صورتشان را بین پستان های او بگذارند؟! اگر این حال پیامبر و فاطمه باشد پس بقیه باید چکار کنند؟!.

توهین به امام رضا علیه السلام!

بزرگان ما! در نسب محمد قانع شک کرده اند که آیا وی فرزند امام رضا است یا اینکه فرزند (...)! ملاحظه فرمائید:

یک داستان یک جنایت!:

از علی ابن جعفر باقر روایت است که:

«به حضرت رضا علیه السلام گفته شد: در میان ما- اهل بیت- رنگ سیاه نبوده است، فرمود: او پسر من است، گفتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام لزوم از قیافه شناس کار می گرفتند بنا براین بهتر است قیافه شناس بین ما و شما قضاوت کند.... همه ما را در باغ جمع کردند، و خواهران و برادران و پسر عموهایش را به صف نشانند، آنگاه حضرت رضا علیه السلام را در حالی احضار کردند، که عبایی پشمی بر تن، کلایی بر سر و بیلی هم بر شانه داشت، به ایشان گفته بودند خود را کارگری ظاهر کند که در باغ کار

۱- بحار الانوار: ۴۳-۴۴.

۲- بحار الانوار: ۸۷/۴۳.

می‌کند، آنگاه ابو جعفر را آوردند و گفتند پدر این پسر را شناسایی کن، گفت پدرش در میان حضار نیست این عموی پدرش، و آن یکی عمویش و آن دیگری عمه‌اش هستند اگر پدرش داخل این باغ شد جز این باغبان کس دیگری نیست چونکه پاهای هر دو کاملا مثل هم است، آنگاه قبول کردند که حضرت رضا پدر محمد قانع است»^۱.

تقلید از منافقین

پس شیعیان حضرت رضا شک کردند که محمد قانع فرزند ایشان باشد!! و با وجود اینکه حضرت می‌فرمایند او فرزند من است آنها باور نمی‌کنند، و برای اثبات مدعای خود دست به دامن قیافه شناس می‌اندازند!

تردیدی نیست که این برخورد، طعن آشکار در آبرو و حیثیت حضرت رضا علیه السلام است، گویا همسرش را آشکارا متهم کردند و در عفت و پاکی او شک نمودند. (همانگونه که منافقین به آبروی رسول گرامی صلی الله علیه و آله حمله کردند و همسرش را متهم نمودند).

ممکن است درباره کس دیگری چنین اتهامی مطرح شود شاید هم مردم آن را باور کنند اما به اهل بیت علیهم السلام چنین تهمت ظالمانه‌ای روا داشتن، کمال پستی و رذالت را می‌رساند، ولی متأسفانه مصادر علمی ما که ما مدعی هستیم علوم اهل بیت علیهم السلام را برایمان نقل کرده‌اند، پر از امثال این‌گونه باطیل و خرافاتند.

تحلیل شاخدار!

هنگامی که در حوزه این روایت را خواندیم علماء و مراجع عظام باکمال خونسردی از کنار آن گذشتند هنوز تحلیل آقای خوئی را بیاد دارم که وقتی از ایشان درباره این روایت جويا شدیم به نقل از آقای کاشف الغطاء فرمودند:

«آنها به این دلیل چنین سؤ ظنی به حضرت رضا علیه السلام نمودند تا اینکه نسل شان همیشه پاک بماند!».

بازهم تهمت!:

بلکه علاوه بر آن حضرت رضا علیه السلام را متهم کردند که:
 «به دختر عموی مأمون عاشق بود و او نیز به حضرت عاشق شده بود»^۱.

توهین به جعفر علیه السلام

حضرت جعفر را -که برادر امام حسن عسکری علیه السلام است- به جعفر کذاب ملقب کردند، و او را سب و شتم نمودند، آقای کلینی می فرماید:
 «او فاجری بود که فسقش را آشکار می کرد، شهوترانی که بشدت معتاد عرق خوردن بود، در میان مردان مثل او کسی را ندیدم، که خودش آبروی خود را بریزد و در باطن، خویشتن را حقیر و سبک بشمارد»^۲.
 آیا واقعا در میان اهل بیت علیهم السلام چنین شخصی وجود داشته که فاسق و فاجر و شهوتران و عرق خوار باشد؟!.

قاتل اهل بیت کیست؟!:

اگر خواسته باشیم در این زمینه تفصیل بیشتری بدانیم باید مراجع معتبر خودمان را بخوانیم، تا اینکه بدانیم در حق بقیه اهل بیت علیهم السلام چه ظلمی روا داشته! و ذریه طاهره آنان چگونه به شهادت رسیده اند، و قاتل آنان چه کسانی هستند؟!.
 عده زیادی از آنان در مناطق شیعه نشین به دست خود شیعیان به شهادت رسیده اند، اگر ترس آن نبود که کتاب از حجم تعیین شده بزرگ تر شود اسماء کسانی

۱- عیون اخبار الرضا: ص ۱۵۳.

۲- اصول کافی: ۱/۵۰۴.

که از اهل بیت به شهادت رسیده‌اند و اسمای کسانی که آنان را به شهادت رسانده‌اند را در اینجا درج می‌کردم ولی خواننده محترم را به کتاب مقاتل الطالبین اصفهانی ارجاع می‌دهم چه او بقدر کافی بیان مطلب کرده است.

در پایان این مبحث یادآور می‌شوم که امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بیش از بقیه مورد طعن و تمسخر قرار گرفته‌اند و اکثر مسائل مانند تقیه، و متعه، لواطت با زنان، و اعاره فرج و غیره را به آنان نسبت داده‌اند، درحالی‌که ساحت مقدس آنان بطور کلی از اینگونه افتراءات پاک است.

فصل سوم: ازدواج مؤقت

دوست داشتم عنوان این مبحث را بگذارم «زن ازدیدگاه تشیع» اما منصرف شدم چون دیدم همه روایاتی که کتب ما نقل کرده‌اند، به رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین و امام صادق و دیگر ائمه علیهم السلام نسبت داده شده است، بنابراین نخواستم که آنها مورد طعن قرار گیرند، چونکه در روایات آنقدر زشتی و کثافت بچشم می‌خورد که حتی فردی از ما حاضر نیست آن را برای خودش روا دارد، چه رسد به اینکه اینگونه سخنان زشت را به پیامبر گرامی ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام نسبت داده شود؟!.

از صیغه یا ازدواج مؤقت بسیار استفاده سوء به عمل آمده، و از این راه بدترین اهانتها به زن روا داشته شده است، لذا می‌بینیم که خیلی‌ها خواهشات خودشان را در زیر پوشش ازدواج موقت! و به اسم دین! ارضا می‌کنند، گویا به گمان خودشان به این آیه کریمه عمل می‌کنند که:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ [النساء: ۲۴].

روایات زیادی در ترغیب صیغه آورده‌اند، و پاداش و ثواب! بسیاری جعل کرده‌اند و برای کسی که به آن عمل نکند عذاب و عقوبت! سختی در نظر گرفته‌اند، بلکه چنین شخصی را مسلمان بحساب نمی‌آورند! ملاحظه فرمایید:

شرط ایمان!

صدوق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«إن المتعة ديني ودين آبائي فمن عمل بها عمل بدیننا ومن أنكرها أنكر ديننا واعتقد بغير ديننا» یعنی: «صیغه دین من و دین پدران من است کسی که به آن عمل کند به دین ما عمل کرده و کسیکه آنرا انکار کند دین ما را انکار کرده و به دین دیگری غیر از دین ما معتقد شده است»^۱.

ملاحظه فرمایید که بنابراین روایت هرکس متعه نکند، یا آنرا قبول نداشته باشد کافر است!

ثواب صیغه!

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: آیا صیغه ثواب دارد؟ فرمود:

«اگر مقصودش از آن رضای خدا باشد، در ازای هر کلمه‌ای که با او صحبت کند یک نیکی برایش نوشته می شود و هر باریکه به او نزدیک شود خداوند گناهی را از او می بخشد، و هرگاه غسل کند به اندازه قطرات آبی که بر بدنش ریخته خداوند گناهانش را می آمرزد»^۲.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند!

«من تمتع بإمارة مؤمنة كأنها زار الكعبة سبعين مرة». «کسی که یک مرتبه با زن مسلمانی صیغه کند گویا هفتاد مرتبه خانه کعبه را زیارت کرده است!» دقت کنید، آیا واقعا یک مرتبه صیغه کردن! ثواب هفتاد زیارت کعبه را دارد؟!.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من تمتع مرة آمن من سخط الجبار». «کسی که یکبار

۱- من لا يحضره الفقيه: ۳/۳۶۶.

۲- من لا يحضره الفقيه: ۳/۳۶۶.

صیغه کند از غضب خدای جبار در امان می ماند» و کسی که دو بار صیغه کند با ابرار محشور می گردد و کسیکه سه بار صیغه کند در بهشت دوشادوش من خواهد بود.^۱

ارتقای درجه!

آقای فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین از پیامبر ﷺ روایت می کند که: «فرمودند کسی که یک مرتبه صیغه کند به مقام امام حسین ﷺ می رسد و کسی که دو مرتبه صیغه کند به مقام حضرت امام حسن ﷺ می رسد، و کسی که سه مرتبه صیغه کند به درجه مولا علی ﷺ می رسد، و کسی که چهار مرتبه صیغه کند به درجه من می رسد».

دقت کنید که طبق این روایت اگر یک انسان پلیدی یک مرتبه صیغه کند ارتقاء درجه می کند و به مقام شامخ امام حسین ﷺ می رسد، و اگر دو بار سه بار و چهار بار صیغه کند به ترتیب درجات امام حسن و امیر المؤمنین و رسول اکرم ﷺ را کسب می کند؟! آیا مقام و منزلت رسول اکرم و ائمه اطهار تا این حد آسان است که با چنین فعل پستی! بدست آید؟! حتی اگر این صیغه کننده از نظر ایمانی به مرتبه بلندی رسیده باشد آیا ممکن است درجه او به امام حسین یا برادر یا پدر یا جد بزرگوارش برسد؟! منزلت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ بسیار بالاتر و ارزشمندتر از آن است که کسی بتواند به آن دسترسی پیدا کند هر چند که از نظر ایمان و عمل ترقی کند. حتی صیغه کردن با زنان هاشمی یعنی زنان اهل بیت ﷺ را جایز شمرده اند!^۲ خوب دقت کنید، زنان هاشمی که سلاله طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر ﷺ هستند از این هجوم محفوظ نمانده اند، در حالی که بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند.

۱- من لایحضره الفقیه: ۳/۳۶۶.

۲- تهذیب طوسی: ج ۲/۱۹۳.

آقای کلینی صیغه کردن را حتی برای یک بار مضاجعت! نیز جائز شمرده است.^۱

سنّ صیغه

این را هم بدانید که برای زن صیغه شونده شرط نیست که به سن بلوغ رسیده باشد، بلکه دختر ده ساله! را نیز می‌توان صیغه کرد!

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: دختر کوچک را هم می‌توان صیغه کرد؟ فرمودند: «بله، مگر اینکه خیلی کوچک باشد که فریب بخورد، پرسیده شد در چه سنی فریب نمی‌خورد، فرمود در ده سالگی»^۲.

در این روایت که به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده حد اقل سن صیغه ده سال در نظر گرفته شده ولی بنده می‌گویم بعضی‌ها معتقدند که دختر شیرخوار! را نیز می‌توان صیغه کرد!

فتوای امام خمینی

امام حتی صیغه کردن با دختر شیرخوار را نیز جایز می‌دانستند، لذا فرموده‌اند: «نزدیکی با زوجه قبل از تمام شدن نه سال جایز نیست و اما سایر لذت‌ها مانند لمس نمودن با شهوت و بغل گرفتن و تفحیذ حتی در شیرخوار اشکالی ندارد!!»^۳.

قسم خوردن

باری در دفتر آقای خوئی خدمت ایشان نشسته بودم، که دوتا جوان که گویا باهم اختلافی داشتند و قرار شده بود آقای خوئی را داور قرار دهند وارد دفتر شدند، یکی از آنان پرسید آقا! نظر شما درباره صیغه چیست؟ حلال است یا حرام؟ ایشان که

۱- فروع کافی: ج ۵/۴۶۰.

۲- فروع کافی: ۵/۴۶۳، و تهذیب: ۷/۲۵۵.

۳- تحریر الوسيلة جلد سوم با ترجمه فارسی مسأله ۱۲.

دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

گویا احساس کردند که این سؤال منظوری دارد پرسیدند شما ساکن کجا هستید؟ جوان گفت بنده ساکن موصل هستم، و اینک حدود دو سه ماهی است که در نجف سکونت دارم، آقا فرمودند: پس شما سنی هستی؟ جوان گفت بله، آقا فرمودند صیغه از نظر ما حلال است ولی در نزد شما حرام است.

جوان گفت: من در این شهر غریب هستم، ممکن است از شما خواهش کنم تا مدتی که اینجا هستم با دختر شما صیغه کنم؟ آقا نگاهی به جوان کردند و فرمودند: من سید هستم، و این کار بر سیدها حرام است، این چیز فقط برای عموم شیعه حلال است، جوان نگاهی به آقای خوئی کرد و لبخند زد، نگاهش می‌گفت که گویا فهمیده بود که آقا تقیه کرده است، آنگاه آن دو جوان خدا حافظی کردند و رفتند.

من هم از آقای خوئی اجازه گرفتم و خودم را به آن دوتا جوان رساندم، اکنون برای من جریان مشخص شده بود که یکی‌شان سنی بود و دیگری شیعه که در باره صیغه اختلاف کرده بودند که حلال است یا حرام، وقتی با آنها صحبت کردم جوان شیعه به شدت بر من خشم گرفت و شروع به ناسزا گفتن کرد، ای مجرمان! چگونه به خود اجازه می‌دهید که با دختران ما صیغه کنید و فتوی می‌دهید که حلال است و گویا آن را عبادت می‌شمارید آنگاه می‌گوئید دختران شما برای ما حرام است؟! هرچه دلش خواست گفت و قسم خورد که دیگر شیعه نخواهد بود از هم اکنون سنی می‌شود، سعی کردم او را آرام کنم و سوگند خوردم که صیغه حرام است و دلایل آن را برایش توضیح دادم.

تحریم صیغه!

واقعیت این است که صیغه در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی که اسلام آمد تا مدتی آن را بر حکم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزوه خیبر برای همیشه حرام گردید، اما آنچه در نزد ما شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است که

صیغه را عمر بن خطاب حرام کرده است، در حالی که خود حضرت رسول ﷺ در غزوه خیبر حرام بودن آنرا اعلان فرموده‌اند.

حدیث اول: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«حرم رسول الله ﷺ يوم خیبر لحوم الحمر الأهلية ونكاح المتعة»^۱.

حدیث دوم: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: «آیا مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ بدون شاهد ازدواج می‌کردند؟ فرمودند خیر»^۲.

طوسی در توضیح این روایت می‌فرماید:

«منظور از سؤال نکاح دائم نیست بلکه ازدواج مؤقت است، لذا این روایت را در باب متعه آورده است».

بدون شک این دو روایت برای نسخ حکم متعه و ابطال آن حجت قاطع بشمار می‌آید، و امیرالمؤمنین علیه السلام حکم تحریم آن را از خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده است، پس امیرالمؤمنین نیز از روز خیبر حکم حرام بودن صیغه را دانسته و ابلاغ فرموده است، و بقیه ائمه اطهار نیز بعد از ایشان این حکم را دانسته و نقل کرده‌اند، اینجاست که مابین دو امر متضاد قرار می‌گیریم از یک سو روایات صریح و روشن که حرمت متعه را ثابت می‌کند و از سوی دیگر روایاتی که باز هم به ائمه اطهار منسوب است و عمل و بلکه ترغیب به آن را ثابت می‌کند، پس مسلمان باید چه کند!؟.

حقیقت این است که متعه حرام است چنانکه نقل صریح امیرالمؤمنین آنرا حرام ثابت می‌کند و اما روایات متناقضی که به ائمه اطهار منسوب است درست نیست بلکه همه اینها روایاتی است که به نام آنان جعل شده است، چگونه ممکن است چیزی که رسول خدا ﷺ آنرا حرام فرموده و امیرالمؤمنین این حکم را نقل کرده آنها

۱- تهذیب: ۱۸۶/۲، استبصار: ۱۴۲/۳ و مسائل الشیعة: ۴۴۱/۱۴.

۲- تهذیب: ۱۸۹/۲.

با او مخالفت کنند، در حالی که ائمه علم خودشان را از همین منبع گرفته‌اند، نسل در نسل این علم به آنها منتقل شده است پس ممکن نیست ائمه به چیزی امر کنند که رسول خدا از آن منع فرموده است، اگر امام صادق علیه السلام حکم حرام بودن متعه را نمی‌دانست نمی‌فرمودند:

«نکاح بدون شاهد درست نیست».

بویژه اینکه سؤال اختصاصاً درباره متعه است، و ابو جعفر طوسی چنانکه ذکر کردیم آن را در باب متعه آورده است.

بدعت گذار کیست؟

پس ناممکن است که امام صادق علیه السلام و ائمه قبل و بعد از ایشان چیزی را حلال کنند که رسول صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده است، یا نعوذ بالله بدعتی پدید آورند که در عهد رسول خدا نبوده است.

بنابراین مشخص شد که روایاتی که به متعه یا صیغه ترغیب می‌کند یک حرف آن از ائمه اطهار علیهم السلام ثابت نیست بلکه نیروهای ستون پنجم و دشمنان قسم خورده اسلام که منظورشان بد نام کردن اهل بیت علیهم السلام و توهین به آنان بوده است این‌گونه روایات را جعل کرده‌اند، و إلا چگونه باید توجیه کرد که هر کس متعه نکند کافر است!، در حالی که حتی از یکی از ائمه اطهار و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست که متعه کرده باشند، یا اینکه به حلال بودن متعه حکم داده باشند، آیا نعوذ بالله آنها دین دیگری غیر از دین اسلام داشته‌اند؟

پس دیدیم که جعل کنندگان این روایات جز دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت نمی‌توانند باشند و إلا نعوذ بالله از این روایات تکفیر اهل بیت ثابت می‌شود! خوب دقت کنید.

یک روایت متناقض

آقای کلینی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که:

«زنی نزد عمر ابن خطاب آمد و گفت (من زنا کرده ام عمر دستور داد سنگسار شود، به امیر المؤمنین علیه السلام خبر رسید، پرسید چگونه زنا کردی؟ گفت به صحرا رفته بودم خیلی تشنه شدم، از یک اعرابی آب خواستم گفت تا مرا ارضا نکنی آب نمی دهم، وقتی خیلی تشنه شدم و ترسیدم هلاک شوم مجبوراً به خواسته او تن دادم، امیر المؤمنین فرمود) (تزویح ورب الکعبه) قسم به پروردگار کعبه این ازدواج است!»^۱.

همچنانکه روشن است متعه یا صیغه با رضایت و خشنودی طرفین انجام می گیرد، اما در این روایت زن مجبور است، و برای آنکه جان خودش را نجات دهد به چنین کاری تن در می دهد، پس اینکه در حکم زنا نیست که از عمر بخواهد او را سنگسار کند!، عمر هم فوراً دستور صادر کند!

جالب اینجاست که روایت تحریم متعه را در خبیر خود امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند باز چگونه این روایت را به ایشان نسبت داده اند؟!.

بعضی مفاسد صیغه

مخالف با نصوص شرعی است، زیرا که این به مثابه حلال کردن چیزی است که خداوند آنرا حرام کرده است.

این دیدگاه باعث شده که روایات دروغینی ساخته شود و به انمه أطهار علیهم السلام منسوب گردد درحالی که در این روایات آنقدر توهین نیست به آنان روا داشته شده که اگر کسی ذره ای ایمان در دل داشته باشد جرأت چنین اهانت هایی را به آنان ندارد.

در این روایات حتی صیغه با زن شوهردار که شوهرش زنده و موجود است جایز دانسته شده، که این خود برای ریشه کن کردن بنیاد خانواده کافی است، در این صورت

هیچ مردی نمی‌تواند به همسرش اعتماد کند، چون هر زمانی ممکن است او با مرد دیگری صیغه کند، این جنایت آنقدر بزرگ است که ابعاد آن را نمی‌توان تصور کرد، اگر مردی بداند که همسرش با مرد دیگری صیغه کرده و اکنشش چه خواهد بود؟!.

پدران و دیگر اولیای خانواده نیز نمی‌توانند بر دختران باکره‌شان مطمئن باشند، چون ممکن آنان بدون اطلاع و رضایت خانواده با کسی صیغه شوند، و چه بسا ناگهان پدر متوجه می‌شود که دخترش قبل از ازدواج حامله است چرا و چگونه؟ نمی‌داند، آنچه مشخص است این است که از یک مرد حامله شده، اما او گذاشته و رفته! چون با چنین وضعی احساس مسئولیت ندارد.

اکثر آقایانی که صیغه می‌کنند برای خودشان اجازه می‌دهند با آبروی مردم بازی کنند اما اگر کسی برای صیغه با دختر یا یکی از نزدیکانشان با آنان صحبت کند، هرگز موافقت نخواهند کرد و راضی نخواهند شد، چونکه این ازدواج! را مثل زنا می‌دانند و آن را برای خودشان باعث ننگ و عار می‌پندارند، اگر واقعا صیغه حلال و تا این حد باعث اجر و ثواب و بلکه شرط ایمان است پس چرا حاضر نمی‌شوند بقیه مردم با دختران آنان صیغه کنند؟!.

صیغه نه گواه دارد و نه اعلان، و نه رضایت سرپرست زن شرط است، و نه هم زن از مردی که او را صیغه کرده میراث می‌برد، بلکه صرفا او یک متاع کرایه‌ای است چنانکه این دیدگاه را به امام صادق علیه السلام منسوب کرده‌اند.

صیغه راه را برای زنان و مردان او‌باش باز کرده تا اینکه هر فسق و گناهی را به دین بچسبانند، که در نتیجه آبروی دین و دینداران به تاراج رفته است.

از خلال آنچه ذکر کردیم به مضرات و مفسدات دینی و اجتماعی و اخلاقی صیغه می‌توان پی برد، به همین دلیل صیغه حرام گردیده است، اگر در آن خیر و مصلحتی می‌بود حرام نمی‌شد، علت اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام آنرا حرام کرده‌اند همین مفسدات و مضراتی است که آشکارا در آن بچشم می‌خورد.

تأویل بی دلیل

از امام خونی پرسیدم که در باره فرموده امیر المؤمنین در تحریم متعه در روز خیبر چه می فرمایید؟ گفتند:

«فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام جنبه اختصاصی دارد یعنی تحریم در همان روز مراد است نه تحریم دائم!».

و پرسیدم که درباره فرمایش امام صادق علیه السلام چه می فرمایید؟ یعنی ازدواج بدون شاهد آیا در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله رائج بوده است؟ فرمودند: «جوابیکه ایشان به سؤال کننده دادند از روی تقیه بوده است، همه فقهای بر این امر اتفاق نظر دارند».

بنده جسارت می کنم و به خودم اجازه می دهم که بگویم باکمال تأسف رأی فقهای ما صائب نبوده است، به دلیل اینکه متعه همزمان با گوشت الاغ حرام شده، و گوشت الاغ از روز خیبر برای همیشه حرام شد لذا از همان روز شنیده نشده که کسی گوشت الاغ خورده باشد و تاقیامت هم حرام خواهد بود. بنابراین ادعای اینکه تحریم متعه به روز خیبر اختصاص داشته ادعایی بدون دلیل است، علاوه بر آن اگر تحریم اختصاصی می بود باید نسخ آن از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت می شد، وانگهی نباید فراموش کرد که علت اباحت صیغه جنگ و سفر بوده است پس چگونه در آن جنگ و سفر بسیار شدیدی که هیچکس دسترسی به همسرش ندارد متعه حرام شود و سپس در حالت عادی مباح می گردد؟!.

پس بیاییم حقیقت را بخاطر خدا بپذیریم که آغاز حرمت متعه از خیبر توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نقل آن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و توجیهاات و تأویلات فقهای ما باکمال احترامی که به آنان داریم هیچ ارزش دینی و اخلاقی و هیچ مستند شرعی ندارد، و چیزی جز بازی کردن با نصوص و روایات نیست.

دزد راه:

و بازگذاشتن این دزد راه خطرناک (متععه)، وسیله‌ای قرار گرفته که آدم‌های پست و شهوت پرست همواره برای ارضای خواهشات خویش در جستجوی زنان او باشی مانند خود هستند، و چه بسا خانواده‌های شریف و متدینی نیز فریب می‌خورند و به اسم دین مورد حمله و سوء استفاده این گرگان در لباس میش و دزدان دینی قرار می‌گیرند!

و اما اینکه فرموده امام صادق علیه السلام در جواب سؤال کننده از روی تقیه بوده است -اعرض معذرت- خنده آور است زیرا سؤال کننده خودش از شیعیان امام صادق علیه السلام بوده است، دلیلی وجود ندارد که اینجا تقیه کند، بویژه اینکه این فرمایش امام صادق با روایت تحریم متعه از امیرالمؤمنین موافق است. عجیب اینجاست که این متعه یا صیغه‌ای که برای آن فضائل بیشماری جعل کرده‌اند و فقهای عزیز ما هم به دام آن گرفتار آمده‌اند به یک مرد اجازه می‌دهد که در یک وقت هر چه می‌خواهد صیغه کند حتی اگر هزارتا زن هم به یک وقت در صیغه مردی باشد اشکالی ندارد! و چه بسا یک مرد بدون آنکه متوجه باشد با مادر و دختر، یا بادو تا خواهر همزمان صیغه کند!

خاطره یک خانم

زنی از اتقافی که برایش پیش آمده بود از من نظر خواست می‌گفت: آقای سید!:

«..... بیست سال پیش با او صیغه کرده و از او حامله شده است، مدتی بعد از صیغه حاجی آقا با او، دختری متولد می‌شود، قسم خورد که این دختر از اوست چون در آن روزها کسی دیگری با او صیغه نکرده است، سالها بعد که دختر بزرگ می‌شود و بالغ می‌گردد روزی مادرش احساس می‌کند که دختر حامله است، وقتی علت را می‌پرسد می‌گوید آقای سید!..... با او صیغه کرده! و از او حامله شده است، مادر بهت زده شده و حواسش را باخته بود نمی‌دانست چه کند، داستان را برای دخترش بازگفت، او بیشتر گیج شده بود که چگونه پدرش با او صیغه کرده است؟!».

او از من می‌پرسید که اکنون رابطه او با آقای مذکور بر چه اساس باید باشد؟! از این قبیل اتفاقات زیاد پیش می‌آید، یکی با دختری صیغه می‌کند بعد که متوجه می‌شود می‌بیند او خواهرش از صیغه است، یکی با همسر پدرش صیغه کرده است! اتفاقاتی که از این قبیل پیش می‌آید بشمار است!

رأی قرآن چیست؟

واقعا این صحنه‌های تکان‌دهنده انسان را علاوه از حیرت و تعجب به تفکر و تدبر وا می‌دارد که آیا اسلام برای این مشکل علاجی در نظر نگرفته است؟ از قرآن پرسیم که در این باره چه می‌فرماید:

آیه اول:

﴿وَلَيْسَ عَفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۳].

یعنی: «کسانی که به ازدواج دسترسی ندارند باید صبر کنند و خودشان را پاک نگهدارند تا وقتی که خداوند از فضل خودش آنان را غنا بخشد». پس علاج این است که انسان صبر کند و خودش را از آلوده کردن به چیزهای دیگر پاک نگهدارد تا خداوند شرایط ازدواجش را میسر کند، اگر صیغه حلال می‌بود دیگر لزومی نبود که به استعفاف و انتظار امر کند آشکارا می‌فرمود صیغه کنید.

آیه دوم:

همچنین خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَاذْنِ أَهْلِيهِنَّ وَعَانُوهُنَّ أُوْرَهُنَّ

بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسْلِفَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتٍ أَخْدَانٍ فَإِذَا
أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ
الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٥﴾ [النساء: ٢٥].

«و هرکس از شما توانانی مالی نداشته باشد که با زنانی آزاد مؤمن ازدواج کند -
بهتر است- باملك يمينهايتان از كنيزان مؤمن تان ازدواج كند و خداوند به ايمان
شما داناتر است همه از يكديگر پد پس با اجازه سرپرستشان با آنان ازدواج كنيد
و مهرهايشان را به وجه پسنديده به ايشان بدهيد در حاليكه پاكدامنان غير پليد كار
باشند و دوست گيران نهانی نباشند، آنگاه چون ازدواج كردند اگر مرتكب كار
ناشايستی -زنا- شدند مجازات آنان به اندازه نصف مجازاتيست كه بر زنان آزاد
مقرر است، اين حكم -ازدواج با كنيزان- برای کسی از شما است كه از آلايش
گناه بترسد و شكيبایی -و پاكدامنی- پيشه كردن براي تان بهتر است و خداوند
امر زگار مهربان است.»

پس خداوند حكيم در كلام پاكش كسانی را كه به علت كمبود امكانات به
ازدواج دسترسی ندارند دستور داده باكنيزها ازدواج كنند اگر به آن هم دسترسی
نداشتند صبر كنند، اگر متعه حلال می بود چرا در اینجا به عنوان آسانترین راه حل كه
هر كس در هر شرايطی می تواند به آن دسترسی داشته باشد طرح نگرديد؟!.

رأى امام صادق عليه السلام

ائمه اطهار عليهم السلام اين واقعيت را به خوبی می دانستند و در پرتو همين واقعيت و فهم
عمیقی كه از قرآن داشتند ارشادات و فرمايشاتشان در تحريم متعه صريح و روشن
است ملاحظه فرماييد:

عبدالله بن سنان می گوید از امام صادق عليه السلام درباره متعه پرسيدم فرمودند:

«لا تُدْنَسْ نفسك بها» «نفس خود را با آن کثیف مگردان»^۱.

اگر متعه حلال می بود و اینقدر فضیلت! می داشت و شرط ایمان می بود (و اعتقد بغیر دیننا) چرا امام صادق علیه السلام چنین تعبیری از آن بفرمایند؟ حضرت به این نیز اکتفا نکردند بلکه با صراحت حکم حرام بودن آنرا بیان فرمودند:

«از عمار روایت است که گفت امام صادق علیه السلام فرمودند: «قد حرمت عليكم المتعة» «تحقیقا متعه بر شما حرام شده است»^۲.

علاوه بر آن امام صادق علیه السلام اصحاب خودشان را همواره سرزنش می کردند و از صیغه کردن بر حذر می داشتند لذا می فرمودند:

«آیا یکی از شما خجالت نمی کشد که در جای پنهان و شرم آوری دیده شود آنگاه این کردار ناپسند او به حساب برادران و یاران صالح و نیکو کارش گذاشته شود؟!»^۳.

رأی امام رضا علیه السلام

هنگامی که علی بن یقطين از امام رضا علیه السلام درباره متعه پرسید جواب دادند:

«ما أنت وذاك؟ قد أغناك الله عنها» «تو را با متعه چه سروکاری است خداوند تو را از آن بی نیاز کرده است»^۴.

آری خداوند مردم را با ازدواج شرعی از متعه بی نیاز کرده است، لذا ثابت نشده که کسی با زنی از اهل بیت علیهم السلام صیغه کرده باشد، اگر حلال می بود و اینقدر فضیلت! و ثواب! می داشت آنها حتما اینکار را می کردند.

۱- بحار الانوار: ۱۰۰/۳۱۸.

۲- فروع کافی: ۴۸/۲، وسائل الشیعة: ۴۵۰/۱۴.

۳- فروع کافی: ۴۴/۲، وسائل الشیعة: ۴۵۰/۱۴.

۴- فروع کافی: ۴۳/۲، وسائل الشیعة: ۴۴۹/۱۴.

رأی امام باقر علیه السلام

وقتی عبد الله بن عمیر به امام باقر علیه السلام گفت:

«أیسرک أن نساءك وبناتك وأخواتك وبنات عمك يفعلن؟ - أي يتمتعن -

فأعرض عنه أبو جعفر علیه السلام حين ذكر نساءه وبنات عمه». «آیا خوشحال می شوی که همسران و دختران و خواهران و دختران عمویت اینکار را بکنند؟! یعنی متعه کنند، امام باقر علیه السلام وقتی این را شنیدند چهره خودشان را برگرداندند»^۱.

خلاصه

پس هر مسلمان عاقلی به درستی می داند که صیغه حرام است و بدلیل مفسد و مضرات بسیاری که در پی دارد و به دلیل مخالفتش باقرآن و سنت، و سیرت و اقوال ائمه اطهار علیهم السلام به هیچ عنوان قابل تحمل و توجیه نیست، با توجه به آنچه عرض کردیم نصوصی که گویا از فضائل! و ثواب! متعه سخن می گویند همه جعلی و قلابی است که هیچ ارزش شرعی نمی تواند داشته باشد چونکه با صریح قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عمل ائمه اطهار علیهم السلام و عقل و فطرت سالم تضاد آشکار دارد و پیامدهای زشت و بی شمار آن که به بعضی از آنها اشاره کردیم فقط تصور آن برای نفرت و انزجار از چنین عمل پلیدی! کافی است.

دین اسلام آمده است که به فضائل ترغیب کند و از رذایل باز دارد و مصالحی که زندگی انسانها بر اساس آن استوارگردیده و رونق می یابد را ترسیم و تقویت کند، و صیغه بدون شک نه تنها بر قیام و توانمندی پایه های زندگی کمک نمی کند، که آنرا سست تر و ناتوان تر می کند و بر فرض اگر یک مصلحت آتی برای یک فرد تأمین کند مفسد بیشمار دیگری را پدید می آورد که پیامدهای منفی آن کل جامعه را دچار سستی و ورشکستگی می گرداند.

۱- فروع کافی: ۴۲/۲، تهذیب: ۱۸۶/۲.

حدیث بخوانیم

مثلا طوسی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیده شد:

«الرجل یحلّ لأخیه فرج جاریته؟ قال: نعم لا بأس به، له ما أحل له منها». «آیا ممکن است کسی فرج کنیزش را برای برادرش حلال کند؟ فرمود بله، اشکالی ندارد، هر چه برای او از آن حلال بوده برای برادرش نیز حلال است»^۱.

کلینی و طوسی از محمد بن مضارب روایت می کنند که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

«یا محمد خذ هذه الجارية تخدمك وتصیب منها، فاذا خرجت فارددها الینا». یعنی: «این کنیز در اختیار تو باشد هم خدمت ترا می کند و هم خود را با او ارضا می کنی! هر وقت خواستی بروی او را به ما برگردان!»^۲.

شما اختیار دارید

اگر همه انسان های روی زمین جمع شوند و قسم بخورند که امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین چیزی گفته اند من یکی باور نخواهم کرد، ائمه اطهار بسیار عزیزتر و شرافتمندتر و بزرگوarter از آنند که چنین چرندیات باطلی بر زبان آورند، یا چنین عمل زشتی را که با اخلاق اسلامی و فطرت سلیم بشری منافات دارد جایز بشمارند، و توجیه کنند، این کار عین دیوئی و بی ناموسی است، آن ذوات مقدس علیهم السلام که علم شان را از سر چشمه نبوت فرا گرفته اند مگر ممکن است چنین چرت و پرت هایی معاذ الله از آنان صادر شود؟! نسبت دادن هر سخنی به آنان بمثابه نسبت دادن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و نسبت دادن سخنی به رسول اکرم بمثابه تشریح

۱- الاستبصار: ۱۳۶/۳.

۲- فروع کافی: ۲/۲۰۰، استبصار: ۱۳۶/۳.

الهی است یعنی این تشریح خداوند است؟! خدایا به تو پناه می‌جوئیم و از این‌گونه افتراءات و دروغ‌های مقدس مآبانه بیزاریم!

در سفری که به هند داشتیم و ملاقات‌هایی که با علمای بزرگ شیعه بویژه آقای نقوی انجام دادم، گروه‌های زیادی را از نزدیک دیدیم و مطالعه کردم هندوها، سیک‌ها گاوپرستان و دیگر پیروان ادیان باطل و بت‌پرستی، در هیچ دین باطلی ندیدم که چنین عمل زشتی را برای پیروان خودش مجاز بشمارد! پس چگونه ممکن است که اسلام بعنوان آخرین و کامل‌ترین دین آسمانی چنین عمل پست و ضد اخلاقی‌ای که با ابتدائی‌ترین مبادی اخلاق منافات دارد برای پیروانش جایز بشمارد؟!.

مشروعیت لواط!

قضیه تا همین جا تمام نمی‌شود لواط را نیز جایز شمرده‌اند و روایاتی نیز بافته و به اهل بیت علیهم‌السلام منسوب کرده‌اند.

طوسی از عبد الله بن یعفرور روایت می‌کند که:

«از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم اگر مردی از «دُبْر» با زن نزدیک شود چه حکمی دارد؟! فرمودند «لابأس إذا رضیت» «اگر زن راضی باشد اشکالی ندارد!»
گفتم پس معنی آیه کریمه ﴿فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ چیست؟ فرمودند: این در صورتی است که فرزند خواسته باشند. فرزند از جایی بخواهید که خداوند به شما دستور داده‌است لذا خداوند می‌فرماید: ﴿ذَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَأْتُوا حَرَّتْكُمْ أَلَىٰ شَيْئْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳].

قوت استدلال!

طوسی از موسی بن عبد الملک از مردی روایت می‌کند که گفت:

«از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم که اگر مردی از عقب در دبر زن به او نزدیک شود چه

حکمی دارد؟ فرمودند: «أحلتها آية من كتاب الله» آیه‌ای از کتاب خدا آن را حلال کرده است از قول حضرت لوط عليه السلام که فرمود: «هولاء بناتي هن أطهر لكم» او می دانست که آنها فرج را نمی خواهند!^۱

و طوسی از علی بن الحکم روایت می کند که گفت:

«از صفوان شنیدم که می گفت: به امام رضا عليه السلام گفتم: یکی از مخلصین شما می خواهد از شما مسأله‌ای بپرسد اما خجالت می کشد فرمود: مسأله چیست؟ گفت آیا جایز است که کسی در دبر با همسرش نزدیکی کند؟ فرمود: بله جایز است»^۲.

مخالفت با نص قرآن

امیدوارم خوانندگان عزیز به من اجازه دهند که جسارت کنم و به عرض برسانم که روایات مذکور با نص صریح قرآن مخالف است، زیرا خداوند می فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَظْهَرْنَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. اگر نزدیکی با همسر در دبر جایز می بود خداوند فقط دستور دوری کردن از فرج را صادر می فرمود و می گفت:

﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«در حال حیض از نزدیک شدن به فرج همسر خوداری کنید».

اما چونکه نزدیکی به «دبر» حرام است خداوند مطلق فرمود:

﴿وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«و به زنان نزدیک نشوید».

۱- الاستبصار: ۲۴۳/۳.

۲- الاستبصار: ۲۴۳/۳.

آنگاه خداوند بیان فرمود که مرد چگونه به همسرش نزدیک شود.

﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«هرگاه آنان پاک شدند از همان راهی که خداوند به شما دستور داده به آنان نزدیک شوید».

خداوند فرموده:

﴿يَسْأَلُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْى شِئْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳].

«همسران شما برای شما کشتزارند، هر طوری که خواستید می‌توانید به کشتزار خود نزدیک شوید».

و کشتزار جایی است که از آن امید فرزند می‌رود.

خلاف فطرت

مفهوم روایت ابویعفر از امام صادق علیه السلام این است که فرج فقط برای طلب فرزند است اما ارضای غریزه و لذت بردن در «دبر» است! یا حد اقل برای ارضای غریزه از هر دو می‌شود استفاده کرد! در حالی که این امر به طور کلی غلط است، و تنها فرج است که هم برای طلب فرزند و هم برای ارضای غریزه مورد استفاده قرار می‌گیرد این سنت خداوندی و فطرت بشری از آغاز تاریخ تاکنون است، و تا قیامت ادامه خواهد داشت، امام صادق علیه السلام بسیار پاک‌تر و شائشان بلندتر از آن است که نعوذ بالله اینگونه چرت و پرت بگویند، ایشان که از بارزترین و آگاه‌ترین علمای قرون طلایی اسلام و از ماهرترین شخصیت‌ها به قرآن و علوم قرآنی بودند چگونه این آیه کریمه با این وضاحت و صراحت رانمی‌توانند بفهمند ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾!؟

اگر فرض کنیم که در دبر هم می‌تواند کسی ارضا شود قبیل هم که طبعاً هست راه سومى هم که وجود ندارد بنابراین آیه کریمه و امری که در آن آمده و آنرا مقید به طهارت کرده کلامی بی‌معنی می‌شود!

از آنجایی که یکی از دو راه مذکور حرام بود و دیگری حلال ضرورت پیش آمد که راه حلال را که گاهی مؤقتاً حرام می‌شود بیان فرماید، پس خداوند دستور داد که از کشتزار استفاده کنند و کشتزار همان جایی است که از آن امید فرزند برده می‌شود علاوه بر آنکه هر دو همسر را ارضاء هم می‌کند.

راهزنی

و اما روایتی که به امام رضا علیه السلام منسوب کرده‌اند که لواطت با زنان را جایز می‌شمارد و به قول حضرت لوط علیه السلام استشهاد کرده‌اند، بنده عرضم این است که تفسیر آیه مذکور:

﴿هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾ [هود: ۷۸].

در آیه دیگری آمده است، آنجایی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتَأُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ أَيْنَكُمْ لَأْتَأُونَ الرِّجَالَ وَتَقَاطَعُونَ السَّبِيلَ﴾ [العنکبوت: ۲۸-۲۹].

راهزنی تنها آن نیست که دزدان راهزنی می‌کنند، خیر، اینکه کسی خودش را در غیر جای مشروع ارضاء کند و نسل را قطع کند نیز راهزنی گفته می‌شود، اگر همه مردان فقط خودشان را از دبر ارضاء نمایند و راه طلب فرزند را رها کنند نسل بشری منقرض می‌گردد.

پس معنای آیه کریمه روشن است و این معنا از امام رضا علیه السلام مخفی نبوده است بنابراین دروغ بودن این روایت از زبان امام ارضاء علیه السلام روشن و آشکار است.

فصل چهارم: خمس یا کلید بانکها!

از خمس نیز سوء استفاده زیادی بعمل آمده است، و بوسیله آن سرمایه‌های کلانی اندوخته شده است، گرچه نصوص شرع‌گویای این حقیقت است، که بر شیعیان چیزی بنام خمس واجب نیست بلکه یک امر مباح است که همانند بقیه اموالشان هر جوری که خواستند می‌توانند در آن تصرف کنند.

برای آنکه حقیقت خمس روشن گردد و خواننده عزیز با خمس و چگونگی عملکرد با این پدیده نوین آشنایی بیشتر و بهتر پیدا کند ما در اینجا نگاهی گذرا به پیشینه این کلید بانک‌ها خواهیم داشت البته در پرتو روایات شرعی و اقوال و فتاوی‌ای علماء و مجتهدین معتبری که مردم آنان را به رسمیت می‌شناسند و از آنان تقلید می‌کنند.

خمس از دیدگاه ائمه علیهم‌السلام

۱- از ضریس کنانی روایت است که امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: زنا از کجا درین مردم راه یافت؟ گفتم جانم فدای شما باد نمی‌دانم، فرمودند: «من قبلُ مُحْسِنِ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا شِيعَتَنَا الطَّيِّبِينَ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ لِمَيْلَادِهِمْ» یعنی: «از طریق خمس ما اهل بیت، مگر شیعیان خوب ما زیرا که خمس برای آنان حلال است تا اینکه نسلشان پاک بماند»^۱.

۱- اصول کافی: ۵۰۲/۲ با شرح شیخ مصطفی.

۲- از حکیم موذن بن عیسی روایت است که گفت:

«از امام صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر آیه کریمه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ چیست؟ [الأنفال: ۴۱]، آن امام اندکی فکر کردند سپس فرمودند: «هی والله الإفادة یوما بیوم الا أن أبی جعل شیعتہ فی حل لیزکوا.....» ولی پدرم شیعیان خودش را از آن معاف کرده است تا اینکه پاک شوند^۱.

۳- از عمر بن یزید روایت است که گفت مسلم را در مدینه دیدم که در آن سال خدمت امام صادق علیه السلام مبلغی پول آورده بود، امام پولش را به خودش برگرداند و فرمود: «یا أبا سيار قد طینناه لك وأحللناك منه فضم إلیك مالك وكل ما فی أیدی شیعتنا من الأرض فهم فیہ محللون حتی یقوم قائمنا». «ابو سيار! ما این خمس را به تو بخشیدیم، و ترا از ادای آن معاف کردیم، این مالت را بردار و تمام آنچه که شیعیان ما دارند تا وقتی که امام قائم ظهور نفرموده برای آنان حلال است»^۲.

۵- از محمد بن مسلم از یکی از دو امام علیها السلام روایت است که فرمود: «سخت ترین حالتی که مردم در آن قرار دارند این است که صاحب خمس برخیزد و بگوید:

«یارب خمسی وقد طیننا ذلك لشیعتنا لتطیب ولاداتهم ولتزکوا ولاداتهم». «پروردگارا! خمس من، درحالی که ما خمس را برای شیعیان خود حلال کردیم تا اینکه نسلشان و فرزندانشان پاک بماند»^۳.

۱- اصول کافی: ۴۹۹/۲.

۲- اصول کافی: ۲۶۸/۲.

۳- اصول کافی: ۵۰۲/۲.

۶- از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند:

«ان الناس كلهم يعيشون في فضل مظلتنا إلا أننا أحللنا شيعتنا من ذلك»^۱.

۷- از یونس بن یعقوب روایت است که گفت:

«خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد و گفت: جانم فدایت بادای امام! مال و سرمایه زیادی از تجارت و راههای دیگر بدست ما می‌رسد و ما می‌دانیم که شما در این مال حق دارید، وما در این حق شما مقصریم فرمودند:

«مأ نصفناكم إن كلفناكم ذلك». «اگر ما شما را به آن مکلف کنیم در حق شما از انصاف کار نگرفته‌ایم»^۲.

۸- از علی بن مهزیار روایت است که گفت:

«در نامه‌ای از امام باقر علیه السلام خواندم که شخصی خدمت ایشان آمد و از ایشان خواست که وی را از پرداخت خمس معاف کنند، امام با خط خودشان نوشتند: «من أعوزه شيء من حقي فهو في حل». «کسی که بر اثر تنگدستی به چیزی از حق من نیاز داشته باشد برایش حلال است»^۳.

۹- مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

مال فراوانی جمع کرده‌ام و حب آن درونم را سوزانده است، آیا توبه من قبول می‌شود؟ فرمودند: خمس مرا احضار کن، وقتی خمس را احضار کرد امام فرمودند:

۱- من لا يحضره الفقيه: ۲/۲۴۳.

۲- من لا يحضره الفقيه: ۲/۲۳.

۳- من لا يحضره الفقيه: ۲/۳۲.

«هولك، الرجل اذا تاب، تاب ماله معه». «این مال، مال توست چونکه هرگاه انسان توبه کند مالش نیز با او توبه می‌کند»^۱.

اینها و بسیاری روایات دیگر همگی با صراحت گویای این حقیقت هستند که شیعه از پرداخت خمس معاف است، هرکس هر جوری که خواسته باشد می‌تواند با اختیار کامل در مال خمس تصرف کند، هیچ فرد شیعه‌ای ملزم به پرداخت خمس نیست تا آنکه امام قائم ظهور فرماید، شگفت اینجاست که وقتی با حضور خود ائمه علیهم‌السلام پرداخت خمس الزامی نبوده اکنون پس از گذشت قرن‌ها چگونه پرداخت آن الزامی است؟!.

لذا در پرتو روایات بسیاری که شیعیان را از پرداخت خمس معاف می‌کند علماء و محققین و مجتهدین زیادیکه در عصر خودشان از مراجع بسیار معتمد جهان تشیع بشمار می‌رفته‌اند همگی فتاوی‌ی صادر کرده‌اند که شیعیان را از پرداخت خمس معاف می‌کند بنابر مفاد این فتاوا پرداخت خمس به هیچ احدی در هر موقعیت و مقامی که باشد پیش از ظهور امام قائم جانشین نیست.

فتاوی عدم وجوب خمس

علامه محقق نجم الدین جعفر بن حسن الحلی متوفی ۶۷۶ ق می‌فرماید:

«لا یجیب إخراج حصة الموجودین من أرباب الخمس منها». «کسانی که

صاحب خمس هستند پرداخت خمس بر آنان واجب نیست»^۲.

۱. علامه یحیی بن سعید الحلی متوفی ۶۹۰ هـ ق:

۱- من لایحضره الفقیه: ۲۲/۲.

۲- شرائع الاسلام: ص ۱۸۲-۱۸۲.

«از نظر ایشان خمس و دیگر وجوهات به عنوان ضیافت و بقایای ما يحتاج أئمة الیهما بر شیعیان حلال است و آنان از پرداخت آن معاف هستند»^۱.

۳- علامه حسن بن المطهر الحلّی که در قرن هشتم می‌زیسته صاحب کتاب معروف «منهاج الکرامۃ» فتوا داده است که:

«خمس برای شیعیان حلال است و آنان از پرداخت آن معاف هستند»^۲.

۴- علامه شهید ثانی، متوفی ۹۶۶ ق: ایشان بطور مطلق خمس را برای شیعیان مباح دانسته و آنان را از پرداخت آن معاف فرموده است، و در پایان می‌فرماید:

«أن الأصح هو ذلك كما في كتاب مسالك الافهام»^۳.

۵- علامه مقدس اردبیلی متوفی ۹۹۳ ق از دانشمندترین فقهای عصر خویش بود لذا مقدس لقب یافت: ایشان تصرف در اموال غائب را برای شیعیان بویژه در صورتیکه احتیاج وجود داشته باشد مطلقاً حلال می‌داند، و می‌فرماید:

«إن عموم الأخبار تدل على السقوط بالكلية في زمن الغيبة والحضور بمعني عدم الوجوب والحتم لعدم وجود دليل قوي على الارباح والمكاسب ولعدم وجود الغنيمة». «عموم اخبار دال بر آن است، که در زمان غیبت خمس بطور کلی ساقط می‌شود یعنی پرداخت آن واجب و حتمی نیست چونکه دلیل محکمی وجود ندارد که از فوائد کسب و کار خمس گرفته شود، غنیمت هم که وجود ندارد».

بنده اضافه می‌کنم که این دیدگاه عالمانه ایشان از آیه کریمه:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ﴾ [الأنفال: ۴۱].

۱- الجامع للشرائع: ص ۱۵۱.

۲- تحریر الاحکام: ص/۷۵.

۳- مجمع الفائدة والبرهان: ۴/۳۵۵-۳۵۸.

استنباط گردیده است، سپس در ادامه می‌فرماید: روایاتی از خود امام زمان ثابت است که می‌فرماید:

«أبحننا الخمس للشيعة». «ما خمس را برای شیعیان مباح قرار دادیم».

۶- علامه سالار می‌فرماید: «ائمه خمس را در زمان غیبت فقط بخاطر نوازشی که بر شیعه داشتند بخشیدند»^۱.

۷- سید محمد طباطبائی که در اوایل قرن یازدهم می‌زیسته می‌فرماید:

«إن الأصح هو الاباحة». درست‌تر همین است که خمس مباح است^۲.

یعنی واجب نیست بلکه بخشیده شده است مگر اینکه کسی با میل خودش خواسته باشد پردازد که باز نصوص گذشته از آن منع می‌کند.

۸- شیخ محمد باقر سبزواری که در اواخر قرن یازدهم وفات کرده می‌فرماید:

«آنچه از روایات زیادی که در مبحث ارباح (یعنی فایده کسب و کار) آمده برمی‌آید مانند صحیح حارث بن مغیره و صحیح الفضلاء و روایت محمد بن مسلم و روایت داود بن کثیر و روایت اسحاق بن یعقوب و روایت عبدالله بن سنان و صحیح زراره و صحیح علی بن مهزیار و صحیح کریب، از همه چنین برمی‌آید که خمس بر شیعه بخشیده شده است».

آنگاه بعضی اشکالاتی را که در این زمینه آمده رد می‌کند و می‌فرماید:

«روایات اباحت صحیح‌تر و صریح‌تر است بنابراین نباید از آنها گذشت و به روایات مذکور توجه کرد. خلاصه اینکه نظریه اباحت خمس در زمان غیبت از قوت خالی نیست»^۳.

۱- کتاب المراسیم: ص/۶۳۳.

۲- مدارك الافهام: ۳۴۴.

۳- ذخیره المعاد: ۲۹۲.

۹- محمد حسن فیض کاشانی این دیدگاه را برگزیده که آنچه به امام زمان تعلق می‌گیرد ساقط است و می‌فرماید:

«زیرا که ائمه علیهم‌السلام آن را برای شیعیان حلال دانسته‌اند»^۱.

۱۰- شیخ جعفر کاشف الغطاء متوفی ۱۲۲۷ ق تصریح فرموده است که:

«خمس برای شیعیان بخشیده شده و پرداخت آن بر آنان واجب نیست»^۲.

۱۱- علامه محمد حسن نجفی متوفی ۱۲۶۶ ق: با قاطعیت می‌فرماید:

«خمس در زمان غیبت برای شیعیان بخشیده است، و اخبار و روایات در این زمینه متواتر است»^۳.

۱۲- مطلب را بادی‌دگاه شیخ رضا همدانی متوفی ۱۳۱۰ ق به پایان می‌برم، ایشان

می‌فرماید:

«خمس در زمان غیبت بخشیده است»^۴.

در حالیکه ایشان خیلی متاخر است و فقط چیزی بیش از یک قرن از عصر ایشان می‌گذرد.

پس ملاحظه فرمودید که معاف بودن شیعه از خمس، و عدم الزام به پرداخت آن در میان فقهای متقدمین و متأخرین شیعه قولی بسیار مشهور و معتبر است، تقریباً تا اوایل قرن چهاردهم قمری یعنی صد و چند سال پیش به آن عمل می‌شده است.

تقلید از ائمه یا آقایان

۱- مفاتیح الشریعة: ص ۲۲۹ مفتاح: ۲۶۰.

۲- کشف الغطاء: ۳۶۴.

۳- جواهر الکلام: ۱۴۱/۱۶.

۴- مصباح الفقیه همدانی: ص ۱۵۵.

بنابراین باتوجه به روایات و فتاوی‌ای که ملاحظه فرمودید چگونه می‌توان خمس پرداخت، وقتی خود ائمه علیهم‌السلام از پذیرفتن خمس انکار فرمودند، و آنرا به صاحبانش برگرداندند و باصراحت کامل شیعیان‌شان را از پرداخت آن معاف نمودند، آیا ما از ائمه علیهم‌السلام نعوذ بالله عالم‌تریم؟! یا بهتر؟! یا به مال و ثروت محتاج‌تر؟!.

قابل ذکر است که فقهاء و مجتهدینی که فتاوایشان را نقل کردیم فقط همینها نیستند که به معاف بودن شیعه از خمس فتوا داده‌اند بلکه چندین برابر این عدد، فتاوایشان در لابلای کتاب‌ها موجود است ما بخاطر آنکه موضوع را بطور فشرده و مختصر عرضه کرده باشیم تقریباً از هر قرنی یک نفر انتخاب کردیم تا برای عموم روشن گردد که شیعه هیچ‌گونه الزامی به پرداخت خمس ندارد، چرا این اعتقاد را مطرح می‌کنیم زیرا که با قرآن و روایات صحیح و عمل ائمه علیهم‌السلام و با عقل سلیم و فتاوی فقهاء و مجتهدین شیعه مطابقت دارد، و همیشه به آن عمل میشده است، اینک به دو فتوای دیگر از فتاوی بزرگ‌ترین علمای جهان تشیع توجه فرمایید:

رای مفصل شیخ مفید

می‌فرماید: «گروهی از اصحاب ما درباره خمس در زمان غیبت اختلاف کرده‌اند، هرگروه دیدگاهی را برگزیده است (سپس دیدگاههای مختلف را ذکر می‌کند از جمله می‌فرماید:) بعضی این دیدگاه را که خمس را باید برای آمادگی ظهور امام زمان پرداخت، نمی‌پذیرند، بعضی ذخیره کردن آن را واجب می‌دانند یعنی آن را در زمین دفن کند، و این روایت را که می‌گوید: (زمین در هنگام ظهور امام زمان، کنزهایش را ظاهر می‌کند و هرگاه امام قیام فرماید خداوند ایشان را راهنمایی می‌کند که آن کنزها را در هر جایی که باشد برگیرند) این روایت را تأویل می‌کند».

آنگاه از میان دیدگاههای مختلف یک دیدگاه را برگزیده است می‌فرماید:

«خمس را برای صاحب أمر- یعنی امام مهدی- کنارگذاشته شود اگر ترسید که قبل از ظهور امام بمیرد و نتواند آنرا به ایشان بسپارد، به شخص دیگری که به عقل و دیانتش اعتماد دارد واگذار کند تا اینکه او به امام بسپارد، او اگر ظهور امام را دریافت که به ایشان بسپارد و الا به شخص دیندار و قابل اعتمادی واگذار کند و به همین ترتیب تا اینکه امام قیام فرماید».

سپس می‌فرماید:

«این قول از دیگر دیدگاهها بنظر من آشکارتر است، چونکه خمس حق غائب است، ایشان هم قبل از غیبت روش مشخصی تعیین نفرمودند که از آن پیروی شود».

سپس می‌فرماید:

«این نیز همانند زکات است که در هنگام فرا رسیدن فرصت، مستحقین آن حاضر می‌شوند، بنابراین وقتی که مستحق آن وجود داشته باشد ساقط نمی‌شود».

و می‌فرماید:

«اگر کسی این بخش از خمس را که سهم خالص امام است به نحویکه ما ذکر کردیم اداء گرداند - یعنی امانت بگذارد وهمچنان اولی به دومی و دومی به سومی.... بسپارد- و قسمت دیگر خمس را برای ایتام آل محمد علیهم السلام و مسافران، و مساکین آنان به ترتیبی که در قرآن کریم آمده مصرف کند از حق دور نگردیده است».

«بل کان علی الصواب». «بلکه او بر حق است».

اما بهر حال: «اختلف أصحابنا في هذا الباب». «اصحاب ما در این باب

اختلاف نظر داشته‌اند»^۱.

رأی مفصل شیخ طوسی

پس از آنکه احکام خمس را بیان می کند می فرماید:

«هذا في حال ظهور الامام». یعنی: خمس در حال ظهور امام حکمی دارد و

در حال غیبت ایشان حکم دیگری، سپس می فرماید:

«فأما في حال الغيبة فقد رخصوا لشيعتهم التصرف في حقوقهم من

المناح والمناجر والمسكن».

و اما در حال غیبت ائمه عليهم السلام برای شیعیان شان اجازه داده اند که در حقوق آنان

اعم از حقوق نکاح و تجارت و مسکن هر جوری که خواستند تصرف کنند در غیر

آنچه عرض کردیم، به هیچ عنوان در خمس که به ائمه عليهم السلام مربوط می شود در زمان

غیبت تصرف جایز نیست، دیدگاههای اصحاب ما در این باره متفاوت است گرچه

نص مشخصی وجود ندارد ولی در مجموع هرکدام از فقهای ما دیدگاهی دارد که

مفاد آن «احتیاط» است.

آنگاه شیخ طوسی دیدگاههای فقهای شیعه را در چهار نکته خلاصه می کند:

۱- خمس در زمان غیبت مانند دیگر چیزها از قبیل حق ازدواج و حق تجارت

و غیره برای شیعیان مباح است، و این صحیح ترین اقوال است چونکه موافق

با نصوصی است که از ائمه عليهم السلام روایت شده، و بسیاری از فقهای ما

بر همین نظرند.

۲- واجب است که شخص صاحب مال، خمس را تا زمانیکه زنده است

حفاظت کند وقتی که نزدیک وفاتش بود به کس دیگری از برادران

مسلمانش که به او اعتماد دارد واگذار کند تا اینکه به صاحب امر اگر

حاضر شد بسپارد و او نیز به همین صورت.

۳- واجب است که خمس دفن گردد، زیرا در هنگام خروج قائم، زمین همه

آنچه را که در خود پنهان دارد آشکار می کند.

۴- واجب است که خمس به شش قسمت تقسیم شود، سه قسمت آن برای امام که یا دفن گردد و یا نزد شخص معتمدی و دیعت گذاشته شود، و سه قسمت دیگر را برای مستحقان - که یتیمان و فقراء و مسافران آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند تقسیم گردد، این چیزی است که باید به آن عمل شود. و این قول موافق بافتوای شیخ مفید است که خمس را برزکات قیاس کرده است.

سپس می‌فرماید:

«اگر انسان جانب (احتیاط) را بگیرد، و به یکی از اقوال گذشته عمل کند گنهکار نخواهد شد».

پایان سخنان شیخ طوسی با اندکی تصرف.

پس شیخ طوسی تصرف در خمس را در زمان غیبت به این دیدگاههای چهارگانه منحصر فرموده است و خودش قول چهارم را برگزیده است که قول بسیاری از فقهاء نیز هست، ملاحظه می‌فرمائید که دیدگاههای چهارگانه مذکور گرچه در تفصیل اندکی باهم تفاوت دارند اما در مجموع همه بریک چیز متفقند که ما می‌خواهیم به آن برسیم و آن اینکه این مال و سرمایه‌ایکه سهم امام غائب است، یا سهم بقیه، به کس دیگری داده نمی‌شود، حتی اشاره‌ای هم نمی‌توان یافت که مؤید پرداخت خمس به امثال بنده باشد.

پرسش این است که خود شیخ طوسی و فقهاء و مجتهدین بی‌شماری که قبل و بعد از ایشان به دیدگاههای چهارگانه عمل کرده‌اند و فتوا داده‌اند و چندین قرن به آن عمل شده آیا همگی در اشتباه بوده‌اند؟!.

چرخش اندیشه!

این بود فتوای اولین رئیس و رهبر و بنیانگذار حوزه علمیه در جهان تشیع شیخ طوسی در قرن پنجم هجری و اینک ملاحظه فرمایید فتوای آخرین رهبر و رئیس

حوزه علمیه استاد بزرگوارمان امام راحل ابوالقاسم خوئی در قرن پانزدهم هجری. ایشان در توضیح مستحقین خمس و چگونگی مصرف آن می‌فرمایند:

خمس در زمان ما که زمان غیبت است به دو قسمت تقسیم می‌شود، «نصف لإمام العصر الحجة المنتظر - عج و جعل أرواحنا فداء - ونصف لبني هاشم أیتامهم و مساکینهم و أبناء السبیل...».

در ادامه می‌فرماید:

«نصف آن به امام (عج) متعلق است، در زمان غیبت به نائب ایشان تعلق می‌گیرد، و نائب ایشان هر فقیه امانت‌داری است که بداند چگونه آنرا مصرف کند (إما بالدفع إليه أو الإستذان منه) یا به او واگذار شود، یا اینکه از او اجازه مصرف آنرا گرفته شود...»^۱.

پس فتوای امام خوئی با فتوای شیخ طوسی مخالف است، شیخ طوسی به هیچ عنوان اجازه نمی‌دهد که خمس یا جزئی از آن به فقیه مجتهد یا نائب امام! داده شود، و این فتوا در زمان ایشان مورد عمل تمامی شیعیان بوده است، امام خوئی برعکس این دیدگاه، راه را برای استفاده از خمس هموار می‌کند!!

خلاصه تحول در دیدگاه خمس

مرحله اول:

پس از انقطاع سلسله امامت و غیبت امام زمان دیدگاه رایج این بود که خمس حق امام غائب است و هیچکس حقی در آن ندارد، به همین دلیل بود که بیش از

۱- ضیاء الصالحین مسئله: ۱۲۵۹، ص/۳۴۷.

بیست نفر ادعا کردند که نائب امام هستند تا بتوانند خمس را بگیرند و در آن تصرف کنند و گفتند ما با امام غائب ملاقات داریم و می‌توانیم خمس را به ایشان برسانیم. این زمان غیبت صغری بود، تا حدود دو قرن پس از آن این دیدگاه همچنان رائج بود و خمس به کسی داده نمی‌شد، در این دوران صحاح چهارگانه پدید آمد، و تمام آنها روایاتی نقل کردند که ائمه علیهم‌السلام خمس را بر شیعیان نشان بخشیده‌اند و آنان را از پرداخت آن معاف کرده‌اند، هیچ فتوایی در این دوران وجود نداشت که خمس باید پرداخت.

مرحله دوم:

سپس مرحله دیگری پدید آمد و پس از مرحله اول که شیعیان از پرداخت خمس معاف بودند عده‌ای آمدند و گفتند: بر شیعیان واجب است که خمس بپردازند، چونکه افراد مغرض و فرصت طلب می‌خواستند از آنچه در مرحله اول بدان عمل می‌شد خودشان را نجات دهند لذا گفتند: اخراج خمس واجب است بشرطی که در زمین دفن گردد تا زمانیکه امام غائب ظهور فرماید.

مرحله سوم:

در این مرحله گفتند بله اخراج خمس واجب است بشرط اینکه نزد شخص امانت‌داری گذاشته شود، و بهترین کسانی که می‌توان در این زمینه به آنها اعتماد کرد فقهاء هستند با این یادآوری که این امر استحباب است و نه واجب و الزامی، و فقیه نمی‌تواند در آن تصرف کند بلکه باید آن را نگهداری کند تا زمانیکه بدست امام زمان برسد.

در اینجا نکته مهمی قابل توجه است و سؤال بسیار بجایی مطرح می‌شود و آن اینکه کسانی که همواره این امانت به آنها تعلق گرفته تاکنون چه کسی آن را سالم به کسان دیگری سپرده، تا اینکه او نیز آنرا به دیگران بسپارد؟!.

تصور نمی‌کنم، بنده نه شینده‌ام و نه در جایی خوانده‌ام که چنین شخصی یا شخصیتی تاکنون این شهادت را از خود نشان داده باشد، و مال امانت خمس را که مردم نزد او امانت گذاشته‌اند به کس دیگری بعد از خود سپرده باشد، بلکه درست و متأسفانه حقیقت تلخ این است که همیشه ورثای این بزرگان بعد از آنان نشسته‌اند و این مال امانت را درست مانند اینکه ملک شخصی! حاجی آقا باشد بین خودشان تقسیم کرده‌اند، بدین ترتیب خمس امام بدون هیچ پرسش و محاسبه‌ای به جیب ما ریخته می‌شود، این در صورتی است که بنده خودم امانت‌دار باشم و شخصا در آن تصرف نکرده باشم و آن را مال خودم نپنداشته باشم!

یک پرسش مهم

قاضی ابن بهراج اولین کسی بود که این امر را از استحباب به وجوب کشاند و گفت: «واجب است سهم امام را نزد کسی از فقهاء و مجتهدین که به وی اعتماد می‌شود گذاشته شود تا اینکه او اگر امام غائب را دریافت به ایشان بسپارد، یا اینکه وصیت کند تا بعد از وی این مال به کسی سپرده شود که معتمد باشد و او این وظیفه را انجام دهد، و به همین ترتیب که بدون شک این گام بسیار مهمی بشمار می‌رود»^۱.

مرحله چهارم:

سپس علمای متاخرین آمدند و گام مهم دیگری برداشتند و گفتند: «پرداخت خمس به فقهاء واجب است تا اینکه بین مستحقین آن که ایتم و مستمندان اهل بیت علیهم‌السلام هستند تقسیمش کنند».

غالباً فقیه ابن حمزه اولین کسی بود که در قرن ششم چنین دیدگاهی را مطرح کرد و اضافه کرد که این روش بهتر از آنست که خود صاحب مال شخصا آن را توزیع کند بویژه اگر وی تقسیم آن را بلد نباشد.^۱

مرحله پنجم:

این تحول در قرون متأخر همچنان ادامه یافت، تقریباً تا حدود یک قرن پیش که آخرین گام برداشته شد و آخرین مرحله از این تحول بزرگ و تاریخی در این بخش از مکتب تشیع تکمیل گردید و راه برای استفاده بهینه! از این دسترنج مردم هموار گردید، بعضی فقهاء گفتند فقیه می‌تواند در سهم امام هر جور که صلاح ببیند تصرف کند، مانند انفاق بر طلبه و اقامت شعائر دینی و غیره «این فتوایی بود که شیخ محسن الحکیم صادر فرمود».^۲

علت تولد خمس

این در حالی است که از سوی دیگر گفتند: در اینکه سهم امام چگونه به مصرف برسد لزومی به پرسش از فقیه و مجتهد نیست، معنی سخن این است که سهم مجتهد مقوله‌ای است که در عصور بسیار متأخر پدید آمده است

پس مقوله خمس از مراحل زیادی عبور کرده تا سرانجام بدینجا رسیده است که پرداخت خمس «کسب و کار» به فقهاء و مجتهدین واجب است، بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که هیچ نصی درباره خمس کسب و کار وجود ندارد، نه کتاب نه سنت و نه قول امام، بلکه این دیدگاهی است که در عصور بسیار متأخر توسط بعضی فقهاء

۱- الوسيلة في نيل الفضلية: ص ۶۸۲.

۲- مستمسك العروة الوثقى: ۵۸۴/۹.

پدید آمده است و کاملاً باقرآن و سنت و اقوال ائمه علیهم‌السلام و فتاوی فقهاء و مجتهدین معتبر مخالف است.

رأی امام خمینی

لازم می‌دانم که قول امام راحل آیه الله العظمی امام خمینی را در اینجا ذکر کنم، ایشان طی سخنرانی‌های فراوانی که سال ۱۳۸۹ق در حوزه علمیه نجف در جمع اساتید و طلبه که بنده نیز افتخار شرکت در آنها را داشتم ایراد فرمودند و سپس آنها را به شکل کتابی نیز بانام حکومت اسلامی (یا ولایت فقیه) منتشر کردند، از جمله فرمودند:

«این کوتاه نظری است اگر بگوییم که تشریح خمس صرفاً جهت تأمین معاش ذریه ی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است».

فرمودند:

«گوشه‌ای از این سرمایه بسیار کلان برای معاش آنان کافی است، خمس بازارهای تجاری بزرگی چون بغداد، تهران، و غیره به نظر شما چه سرمایه هنگفتی را تشکیل می‌دهد این سرمایه چگونه باید مصرف شود؟!».

سپس فرمودند:

«به نظر بنده حکومت اسلامی عادل به سرمایه‌های گزافی احتیاج ندارد که به کارهای پیش پا افتاده و مصالح شخصی مصرف کند».

سپس می‌فرمایند:

«خمس مالیاتی نبوده که صرفاً جهت تأمین ضروریات آل بیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجب شده باشد، یا زکات برای آن فرض نشده که فقط بین فقراء و مساکین تقسیم گردد، بدون شک خمس و زکات خیلی بیشتر از حاجت طبقات مذکور است، پس آیا اسلام ما زاد خمس و زکات و دیگر وجوه شرعی را به مردم واگذار می‌کند یا اینکه به دریا می‌ریزد؟ یا راه حل دیگری وجود دارد؟ تعداد سادات اهل بیت علیهم‌السلام در آن زمان -صدر

اسلام- از صد نفر متجاوز نبوده، اگر فرض کنیم که تعدادشان نیم میلیون هم می‌بود، آیا با عقل جور درمی‌آید که بگویم هدف از مشروعیت خمس، این سرمایه رو به رشد - که هر روز با رشد تجارت و صنعت افزایش می‌یابد چنانکه امروز مشاهده می‌کنیم- فقط بخاطر آن بوده است که آل رسول وآلِهِمُ السَّلَامُ اشباع شوند؟! هرگز نمی‌تواند چنین باشد!'.^۱

اسباب انحراف انسان

پس ملاحظه فرمودید که امام باصراحت می‌فرماید:

«اموال خمس سرمایه بسیار کلانی است».

این سخن در آن زمان بود، امروز پس از حدود سی سال این سرمایه چقدر باید بیشتر شده باشد؟! و همچنین دیدیم که امام تصریح فرمودند که جزء کوچکی - شما فرض کنید یک هزارم ۱/۱۰۰۰ شاید هم کمتر- برای تأمین معاش آل بیت وآلِهِمُ السَّلَامُ کافی است پس بقیه این سرمایه هنگفت و سرسام آور را چه باید کرد؟! انسان از دو راه ممکن است فاسد شود پول و شهوت، کیست که بتواند در مقابل این دو چیز مقاومت کند، بویژه آنانی که متأسفانه جز برای رسیدن به این بهشت برین! در این راه قدم نگذاشته‌اند.

دعای خماس

أمیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الآخرة أولئك اتخذوا الأرض بساطا وترابها فراشا وماءها طيبا، والقرآن شعارا والدعاء دثارا ثم قرضوا الدنیا قرضا علی منہاج المسیح... إن داؤد علیه السلام قام فی مثل هذه الساعة من اللیل فقال إنها ساعة لا یدعو فیها عبدٌ الا استجیب له إلا أن یكون عشارا أو عریفا أو شرطیا». «خوشا

آنان که دل از این جهان گسستند و بدان جهان بستند، آنان مردمی اند که زمین را گسترده خود گرفته اند و خاک آن را بستر. و آب آنرا گوارا. قرآن را به جانشان بسته دارند و دعاء را ورد زبان. چون مسیح دنیا را از خود دور ساخته اند و نگاهی بدان نینداخته - داود در چنین ساعت از شب برون شد و گفت: این ساعتی است که بنده ای در آن دعا نکند جز که از او پذیرفته شود مگر آنکه باج ستاند، یا گذارش کار مردمان را به حاکم رساند، یا خدمتگزار داروغه باشد»^۱.

حالا شما مقایسه کنید بین این ارشاد امیرالمؤمنین علیه السلام و بین حالت امروز ما آنگاه خود قضاوت کنید! باکمال تأسف این نص و هزاران نصوص ارزشمند و طلایی دیگر هیچ تأثیری به حال کسانی که خود را پیروان و عاشقان آل بیت علیهم السلام می خوانند ندارد، زندگی پرنواز و نعمتی که دارند زهد امیرالمؤمنین علیه السلام را از یاد آنان برده است، و با عرض معذرت چشمانشان را کور کرده است که سخنان پرنور حضرت امیر را ببینند و تدبرکنند و بکار بندند.

«عشار» کسی است که عشر جمع می کند چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند دعای او قبول نمی شود، پس «خماس» چگونه دعایش قبول شود، عشر یک وجه شرعی است و عشار آنرا برای بیت المال جمع می کند درحالیکه جمع کردن خمس غالباً چنین نیست پس چگونه می خواهد دعایش قبول شود؟!.

کاش شعر فارسی می گفت!

در پایان مبحث خمس لازم می دانم قوی از دوست عزیز مبارزم شاعر چیره دست آقای احمد صافی نجفی رحمته الله نقل کنم که پس از اخذ مدرک اجتهاد - با توجه به تفاوت سنی ای که بین من و ایشان وجود داشت که چیزی حدود سی سال از من بزرگتر بود - با هم خیلی دوست شده بودیم، می فرمود فرزندم! حسین عزیزم! «خودت را به خمس ملوث نکن که حرام است» آنقدر با من بحث کرد تا سرانجام

قانع شدم که خمس حرام است، آنگاه چند بیتی که در این زمینه سروده بود برایم خواند و نوشته‌اش را به من داد که آن را در کیف یاد داشته‌ایم نگه داشتم اینک آنرا بدون کم وکاست برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنم:

«عجبتُ لقوم شحذهم باسم دینهم وکیف یسوغُ الشحذُ للرجل الشهم؟!»

لئن کان تحصیل العلوم مسوغاً لذلک فإن الجهل خیرٌ من العلم؟!!

وهل کان فی عهد النبی عصابة یعیشون من مال الأنام بذا الاسم؟

لئن أوجب الله الزکاة فلم تکن لتعطي بذل بل لتؤخذ بالرغم.»

ترجمه: «تعجب می‌کنم بحال مردمیکه گدایی‌شان به نام دین است!.

برای مرد باشهامت چگونه مناسب است گدایی کند؟!.

اگر تحصیل علم انگیزه‌اش همین باشد!.

پس جهل بهتر از این علم است!.

آیا در زمان پیامبرهم گروهی بوده‌اند؟

که با این نام از مال مردم امرار معاش کنند؟.

اگر خداوند زکات را واجب کرده است برای آن نبوده!.

که با ذلت پرداخته شود بلکه با زورگرفته می‌شد.»

فصل پنجم: بازی با کتاب‌های آسمانی

هیچ مسلمانی شک ندارد که پس از صحائف آسمانی و سه کتاب معروف دیگر که همگی منسوخ هستند قرآن کریم یگانه کتاب آسمانی است که بر پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، اما بنده طی مطالعاتی که داشته‌ام پی بردم که فقهاء و روحانیون ما از کتاب‌هایی سخن می‌گویند که گویا علاوه از قرآن کریم بر پیامبر بزرگوارمان صلی الله علیه و آله نازل شده و ایشان این کتاب‌ها را به طور اختصاصی در اختیار امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته‌اند! ملاحظه فرمائید:

۱- الجامعة:

أبو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند:

«در نزد ما جامعه است آنها چه می‌دانند که جامعه چیست؟! گفتم جانم فدای شما باد جامعه چیست؟ فرمودند: صحیفه‌ای است که طول آن هفتادگزر است با اندازه‌گیری خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و املائی ایشان و از زبان خود ایشان، که علی علیه السلام آنرا بادست خودش نوشته است، در آن حکم هر حلال و حرامی درج گردیده است و در آن هر چیزی هست که مردم تا روز قیامت بدان احتیاج داشته باشند حتی جزای زخمی که کسی برداشته باشد»^۱.

۱- اصول کافی: ۲۳۹/۱، بحار الانوار: ۲۲/۲۶.

در این باره روایات بسیاری وجود دارد که ما بخاطر اختصار از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم: نگا: کافی-بحار- بصائر الدرجات - وسائل الشیعة و غیره.

اینکه جامعه اکنون در کجاست؟ و با این همه علمی که در آن نهفته، بلکه شامل تمام آن چیزهایی است که مردم تا قیامت به آن محتاجند؟ چرا پنهان داشته شده، چرا میلیون‌ها انسان از استفاده آن محرومند، بنده جوابی برای این سؤالات نیافتیم؟!.

۲- صحیفه الناموس:

از حضرت رضا علیه السلام در حدیث علامات امام آمده است که فرمودند:

«در نزد امام صحیفه‌ای خواهد بود که «فیها أسماء شیعتهم إلى يوم القيامة» «در آن نام تمام شیعیان‌شان تا روز قیامت درج خواهد بود» و صحیفه دیگری که «فیها أسماء اعداءهم إلى يوم القيامة» «در آن نام تمامی دشمنان‌شان تا روز قیامت درج خواهد بود»^۱.

نمی‌دانم چه جور صحیفه‌ای است که بتواند اسمای همه شیعیان جهان را از آغاز تا قیامت در خود جای دهد؟! و نمی‌دانم آن چگونه صحیفه‌ای خواهد بود که بتواند اینهمه دشمنان آل بیت علیهم السلام را در خود جای دهد؟! بنظر شما همه کامپیوترها و عقل‌های الکترونی دنیا می‌توانند این عدد خیالی را بشمارند، و در خود جای دهند؟ اگر معجزه هم خواسته‌اند ثابت کنند، آن فقط در اختیار پیامبران قرار می‌گیرد، آنهم در اشیای ملموس نه چیزهای غیبی؟! اینکه چه لزومی بوده که دروغ به این گنده‌ای از زبان ائمه و اهل بیت علیهم السلام گفته شود ما که سر در نیاوردیم! و خدا کند که این رسوایی‌های ما به دست دشمنان اسلام نیفتد و گرنه بهانه‌های خیلی خوبی برای استهزاء و انتقام بیشتر از اسلام و مسلمین خواهد بود!.

۳- صحیفه العبیطه:

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمودند:

«بخدا قسم در نزد من صحیفه‌های زیادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان موجود است در آن میان صحیفه‌ای است که العبیطه نامیده می‌شود که شدیدتر از آن بر عرب‌ها وارد نشده است در آن اسم شصت قبیله عرب است که خون آنان مباح دانسته شده، و گفته شده که آنها هیچ سهمی در دین خدا ندارند».

این روایت به هیچ عنوان قابل قبول نیست و نه باعقل جور درمی‌آید، اگر اینهمه قبائل هیچ سهمی در دین اسلام نداشته باشند، معنایش این است که در میان تمام عرب‌ها مسلمان وجود ندارد. علاوه بر آن از اختصاص قبائل عرب به این برچسپ ظالمانه بوی ناسیونالیستی به مشام می‌رسد.

۴- صحیفه ذؤابه السیف:

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: «در غلاف شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله صحیفه کوچکی بود که در آن حروف مخصوصی نوشته شده بود که هر یک از آن حروف هزار حرف دیگر را می‌گشود».

ابو بصیر می‌گوید امام صادق علیه السلام فرمودند:

«تاکنون از آن دو حرف بیشتر باز نشده است»^۱.

آیا ما می‌توانیم پرسیم، که حروف دیگر کجاست؟ آیا نباید آنها را نیز بیرون آورند تا اینکه ما شیعیان اهل بیت علیهم السلام از آن استفاده کنیم، یا اینکه تا ظهور امام زمان این علم پوشیده خواهد ماند؟!.

۵- صحیفه علی علیه السلام:

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«در غلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه‌ای یافته شد که در آن نوشته بود «بسم الله الرحمن الرحیم»: سرکش‌ترین مردم در روز قیامت کسی خواهد بود که بجای قاتلش کس دیگری را بکشد، و بجای کسی که او را زده کس دیگری را بزند، کسی که بجای مولایش باکس دیگری دوستی کند یقیناً بر آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کافر گردیده است و کسی که بدعتی پدید آورد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد خداوند هیچ عبادت او را در روز قیامت قبول نخواهد کرد»^۱.

۶- الجفر:

و آن بر دو قسم است جفر سفید و جفر سرخ، از ابوالعلاء روایت است که گفت: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در نزد من جفر سفید است، گفتم در آن چیست؟ فرمودند: زبور داؤد و تورات موسی و انجیل عسی و صحف ابراهیم علیه السلام و حکم حلال و حرام، و فرمود در نزد من جفر سرخ است، گفتم در آن چیست؟ فرمود سلاح، که فقط برای خونریزی باز می‌شود و صاحب شمشیر برای کشتن آن را باز خواهد کرد».

کینه با اهل بیت

عبد الله بن ابی یعفور گفت أصلحك الله:

«آیا فرزندان (امام) حسن (مجتبی) از این امر اطلاع دارند؟ فرمود: بخدا سوگند بله، همچنانکه شب را شب و روز را روز می‌دانند اما حسد و حرص دنیا! آنها را وادار

می‌کند که انکار کنند، اگر حق را باحق جستجو می‌کردند، حتماً برای آنان بهتر بود»^۱.

انتقام از اهل بیت!

از امام راحل امام خوئی پرسیدم که جفر سرخ را چه کسی باز خواهد کرد و خون چه کسی ریخته خواهد شد؟ فرمودند:

«امام زمان عجل الله فرجه الشریف آن را باز خواهند کرد و خون عامه - اهل سنت - را خواهند ریخت، آنها را تکه تکه خواهند فرمود، و چنان کشتاری در آنان براه خواهند انداخت که همچون دجله و فرات خون جاری شود و از دو صنم قریش - ابوبکر و عمر - و دخترانشان - عائشه و حفصه - و نعتل - عثمان - و بنی امیه و بنی عباس انتقام خواهند گرفت و قبرهایشان را یکی یکی نبش خواهند فرمود».

نمی‌دانستم که در جواب امام خوئی چه واکنشی داشته باشم من باور نمی‌کنم که آل بیت علیهم السلام اینگونه اخلاق و رفتاری داشته باشند و اصلاً باطینت پاک آنان جور در نمی‌آید که قبری را که قرن‌ها از آن می‌گذرد نبش کنند و مرده‌اش را بیرون آورند! ائمه علیهم السلام با کسانی که به آنها بدی می‌کردند برخورد خوش داشتند و به آنها احسان می‌کردند و آنها را می‌بخشیدند و از تقصیرات آنها درمی‌گذشتند پس این حدیث قلبی را چگونه باید توجیه کرد. سفاک‌ترین انسانها نیز از این‌گونه کردار زشت إباء می‌ورزند، آن انسان‌های مقدس که خون نبوت در وجود آنان جاری بوده و از منبع زلال رسالت علم و اخلاق آموخته‌اند چگونه ممکن است که چنین حرکت زشتی از آنان سرزنند؟! پس این روایات از کجا آمده؟!.

۷- مصحف فاطمه:

از علی بن سعید روایت است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«در نزد ما مصحف فاطمه است، یک آیه از قرآن هم در آن نیست، رسول الله صلی الله علیه و آله

املاء کرده و علی علیه السلام آنرا با دست خودش نوشته است»^۱.

و از محمد بن مسلم از یکی از دو امام روایت است که:

«حضرت فاطمه سلام الله علیها مصحفی بجای گذاشته که قرآن نیست اما کلام خداوند است که برایشان نازل شده است آن را رسول الله صلی الله علیه و آله املاء کرده و حضرت علی علیه السلام با دست خود نوشته‌اند»^۲.

از علی ابن ابی حمزه روایت است که:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: در نزد ما مصحف فاطمه است که بخدا قسم یک حرف از قرآن در آن نیست، با املائی رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی نوشته شده است»^۳.
اگر این مصحف را رسول الله صلی الله علیه و آله املاء فرموده و علی علیه السلام آن را نوشته است پس چرا از امت پنهانش داشته‌اند، مگر نه این است که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را دستور می‌دهد که آنچه مأمور تبلیغ آن شده برساند و گرنه رسالت او را ابلاغ نکرده است.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷].

پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله این قرآن را از امت پنهان می‌دارد و حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام چگونه آن را از شیعیانشان پنهان داشته‌اند؟!.

۸- تورات و انجیل و زبور:

از امام صادق علیه السلام روایت است که:

«ایشان تورات و انجیل و زبور را بازبان سریانی می‌خواندند»^۱.

۱- بحار الانوار: ۴۱ / ۲۶.

۲- بحار الانوار: ۴۲ / ۲۶.

۳- بحار الانوار: ۴۸ / ۲۶.

۹- قرآن کریم:

در حالی که قرآن کریم بدون هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای کلام خداوند است و خداوند حفاظت آنرا به عهده گرفته است متأسفانه فقهاء و روحانیت ما نصوص و روایاتی ارائه داده‌اند که می‌گوید قرآن کریم تحریف شده و دست خورده است!

با دلیل باید گفتن

محدث بزرگ ما شیخ نوری طبرسی در اثبات تحریف قرآن کتاب ضخیمی نوشته و آنرا (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) نام گذاشته است که در آن حدود دو هزار روایت جمع‌آوری کرده که دال بر تحریف قرآن است و در آن اقوال تمام فقهاء و علمای ما را که باصراحت تحریف قرآن را بیان می‌کنند درج کرده و ثابت نموده است که تمام علماء و فقهای متقدم و متأخر شیعه معتقدند که قرآن کنونی که در دست مسلمین است تحریف شده است!

سید هاشم بحرانی می‌فرماید:

«پس از بحث و بررسی آثار و روایات، بنده به وضوح می‌توانم بر این قول (تحریف قرآن) صحه بگذارم و بلکه باید گفت: که اعتقاد به آن از ضروریات مذهب تشیع است و از بزرگ‌ترین مقاصدی که خلافت بخاطر آن غصب گردیده است، دقت کنید! ^۱»

نعمت الله جزائری در رد کسانی که تحریف قرآن را قبول ندارند می‌فرماید:

«پذیرفتن اینکه قرآن متواتر از وحی الهی است و اینکه همه آن بر جبرئیل علیه السلام نازل شده منجر به این می‌گردد که بسیاری از روایات معتبر ما دور ریخته شوند، در حالی که اصحاب ما بر صحت آنها و باور به آنها تاکید کرده‌اند» ^۲.

۱- اصول کافی: ۲۰۷/۱ (باب أن الأئمة عندهم جميع الكتب التي نزلت من الله وإنهم يعرفونها كلها على اختلاف ألسنته).

۲- مقدمة البرهان: ص/۴۹.

۳- الانوار النعمانية: ۳۵۷/۲.

لذا امام باقر علیه السلام چنانکه جابر از ایشان روایت می کند می فرماید:
 «هیچ کسی از مردم ادعا نکرده که همه قرآن را جمع نموده مگر اینکه دروغگو
 است، آنگونه ای که قرآن نازل شده هیچ کسی جز علی ابن ابی طالب و ائمه بعد از
 ایشان آن را حفظ و جمع آوری نکرده است»^۱.

بدون شک این روایت برای اثبات تحریف قرآنی که اینک در اختیار مسلمانان
 است بسیار صریح و روشن است، لذا قرآن حقیقی بطور کامل فقط در نزد حضرت
 امیر و دیگر ائمه بوده است! تا اینکه سرانجام بدست امام قائم رسیده است!

یک سؤال بی جواب

اگر واقعا این کتابها از طرف خدا نازل شده باشد، وبه راستی حضرت امیر و بقیه
 ائمه علیهم السلام آنها را در اختیار داشته اند، باهمه احتیاج مبرمی که امت به آنها داشته و دارد
 چرا مخفی نگهداشته شده، بنابراین فایده نزول این کتابها چیست؟! بسیاری از فقهای ما
 گفته اند از ترس اینکه مبدا دشمنان به آنها آسیبی وارد کنند آنها را مخفی داشته اند، اما چه
 بهانه پوچی! آیا شخصیت مؤمن و قهرمانی چون امیرالمؤمنین علیه السلام شیر بنی هاشم آنقدر
 ترسو و بزدل بوده که نتواند از کتب آسمانی دفاع کند؟! آیا باور کردنی است که آیات خدا
 را که بخاطر هدایت بشر نازل شده از ترس دشمنان پنهان نگه داشته شود؟!.

هرگز، به خدایی که آسمان را بدون ستون نگه داشته حضرت امیر علیه السلام مردی
 نبوده که جز خدا از کس دیگری بترسد.

اعتراف به یک حقیقت تلخ

سؤال مهم دیگری که مطرح می شود این است که حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام چه
 احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته اند که آنها را دست بدست کنند و مخفیانه

بخوانند؟! وقتی ما مدعی هستیم که قرآن را بطورکامل و چنانکه نازل گردیده جز حضرت امیر و ائمه علیهم‌السلام هیچ کس دیگری حفظ و جمع‌آوری نکرده پس آنها چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته‌اند؟! آنهم کتبی که با آمدن قرآن منسوخ شده است؟!.

راستش را بخواهید حقیقت چیز دیگری است، که باکمال تأسف مجبوریم به آن تن دردهیم و با درد و اندوه فراوان بپذیریم که دستهای شومی در کار بوده که چنین روایاتی را به نام پاک ائمه علیهم‌السلام جعل کرده است، تا آن شخصیت‌های مقدس را بد نام کنند و زیرنام آنان از اسلام انتقام بگیرند، این مطلب را در فصل دیگری انشاء الله توضیح خواهیم داد.

آری، ماهمه می‌دانیم و همه شیعیان ما ایمان دارند که اسلام یک کتاب بیشتر ندارد و آن قرآن کریم است، این کثرت و تنوع کتاب‌های مقدس! ویژگی یهود و نصاری است، بنابراین یک بار دیگر باید این حقیقت تلخ را بپذیریم و اعتراف کنیم که اینگونه دسیسه‌ها و توطئه‌ها دستاورد دشمنان قسم خورده اسلام است که باز متأسفانه تحت نام پاک تشیع و اسم اسلام و ادعای حب اهل بیت علیهم‌السلام فرهنگ اسلام و علوم اهل بیت را ملوث کردند.

فصل ششم: اهل سنت از دیدگاه شیعه

هنگامی که ما شیعیان کتب معتبرمان را می‌خوانیم و به اقوال فقهاء و مجتهدین خودمان برمی‌گردیم می‌بینیم که یگانه دشمن شیعه، اهل سنت هستند، لذا اسماء و القاب زیادی برای آنان گذاشته‌ایم گاهی عامه گاهی نواصب و گاهی با نام‌های دیگری به آنها اشاره می‌کنیم، هنوز بعضی شیعیان ما معتقدند که اهل سنت دم دارند، و اگر کسی خواسته باشد یکی را دشنام دهد، و خشم خودش را براو فرونشاند، می‌گوید: «استخوان سنی در گور پدرت باد»، «یا عمر» و از این قبیل حرفها!

علت این امر آنست که ما سنی را بقدری نجس و پلید می‌دانیم که اگر هزار بارهم شست و شو داده شود نجاستش از بین نمی‌رود و پاک نمی‌شود!

هنوز بیاد دارم که پدر مرحومم مرد غریبه‌ای را در یکی از بازارهای شهر دیده بود و چون دلش به حال او سوخته بود او را باخودش به خانه آورد، تا اینکه شب مهمان ما باشد، پدرم خدایش رحمت کند آدم خیرخواهی بود، به هر حال طبق معمول از او پذیرایی کردیم و بعد از شام سر صحبت باز شد، بنده در آن زمان تازه به حوزه رفته بودم، از خلال صحبت‌ها مشخص شد که بنده خدا سنی است، از اطراف سامرا جهت کاری به نجف اشرف آمده است. خلاصه شب را خوابیدیم، و فردایش بعد از صبحانه مرد، ضمن سپاسگذاری و تشکر خدا حافظی کرد و دنبال کارش رفت، اتفاقاً پدرم مبلغی هم به او کمک کرد، شاید احتیاج داشته باشد، بعد از او پدرم

دستور داد که رختخوابی که او در آن خوابیده بسوزانند، و ظرف‌هایی که در آنها غذا خورده خوب بشویند زیرا معتقد بودیم که سنی نجس است! و این اعتقاد بیشتر شیعیان است، لذا فقهای ما سنی را در ردیف کافر و مشرک و حتی خنزیر شمرده و آن را جزو چیزهای نجس معرفی کرده‌اند! به همین دلیل است که هر کاری آنان می‌کنند واجب است که عکس آنان عمل کنیم!

۱- اختلاف با عامه واجب است!

شیخ صدوق از علی بن اسباط روایت می‌کند که گفت به امام رضا علیه السلام گفتم: «گاهی مسئله‌ای پیش می‌آید که فهمیدن آن لازم است، و در شهری که من هستم کسی از شیعیان شما نیست که از او فتوی بگیرم، امام فرمودند: نزد فقیه همان شهر برو و از او فتوی بخواه، هرچه جواب داد بر عکس آن عمل کن که حق در همین است»^۱.
و از حسن ابن خالد روایت شده که گفت:

«از امام رضا علیه السلام نقل گردیده که فرمودند: شیعیان ما کسانی هستند که حرف ما را می‌پذیرند، و بادشمنان ما مخالفت می‌کنند، کسی که چنین نباشد از ما نیست»^۲.
مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:
«دروغ می‌گوید کسی که مدعی است از شیعیان ماست، در حالی که به ریسمان غیر ما چنگ زده است»^۳.

۲- موافقت عامه جایز نیست!

این عنوان بایی است که حرعاملی در کتاب خودش وسائل الشیعة بسته است، می‌فرماید:
«احادیث در این باره متواتر است از جمله قول امام صادق علیه السلام درباره دو حدیث

۱- عیون اخبار الرضا: ۱/۲۷۵ چاپ تهران.

۲- الفصول المهمة: ۲۲۵ چاپ قم.

۳- الفصول المهمة: ص ۲۲۵.

متعارض که فرمودند:

آنها را با روایات عامه مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان موافق بود ترکش کنید و آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید».

همچنین فرمودند:

«هرگاه دو حدیث متعارض به شما رسید، به آنچه مخالف آنهاست عمل کنید»

نیز فرمودند:

«به آنچه خلاف عامه است عمل کن، و فرمود: آنچه مخالف عامه باشد سعادت

در آن است» همچنین فرمودند:

«بخدا سوگند هرگز خداوند در پیروی از غیر ما برای کسی هیچ خیری نگذاشته است، کسیکه موافق ما عمل کند مخالف دشمن ماست، و کسیکه در گفتار یا کرداری موافق دشمن ما باشد نه او از ماست و نه ما از او هستیم».

امام رضا علیه السلام فرمودند: «هرگاه دو حدیث را متعارض یافتید، ببینید کدام یک با عامه مخالف است به آن عمل کنید، و آنچه با روایات آنان موافق بود آن را بگذارید» همچنین از قول امام صادق علیه السلام نقل شده که: «بخدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها چیزی از حق نمانده است»^۱.

حر عاملی درباره اینگونه روایات می‌فرماید:

«از حد تواتر گذشته است تعحب است که بعضی متأخرین خیال کرده‌اند که

دلیل ما در اینجا خبر واحد است» همچنین می‌فرماید:

«آنچه از این احادیث متواتره ثابت می‌شود این است که اکثر قواعد اصولی‌ای که

در کتب عامه وجود دارد باطل است»^۲.

۱- الفصول المهمة: ص ۳۲۵-۳۲۶.

۲- الفصول المهمة: ۳۲۶.

۳- با عامه مشترک نیستیم!

نعمت الله جزائری می فرماید: «ما با آنان در هیچ اصلی مشترک نیستیم! نه در إله نه در پیامبر و نه در امام، زیرا آنها معتقدند پروردگارشان ذاتی است که پیامبرش محمد و خلیفه اش ابوبکر است، در حالی که ما چنین خدایی را قبول نداریم و نه چنین پیامبری را «لا نقول بهذا الرب ولا بذلك النبي» پروردگاری که خلیفه پیامبرش ابوبکر باشد خدای ما نیست و آن پیامبر هم پیامبر ما نیست «إن الرب الذي خلیفة نبیه ابوبکر لیس ربنا ولا ذلك النبي نبینا»^۱.

شیخ صدوق از ابواسحاق ارجانی روایت می کند که گفت:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا می دانی چرا به شما دستور داده شده برخلاف اهل سنت عمل کنید؟ گفتم نمی دانم فرمود: زیرا که علی علیه السلام هیچ کاری نبوده که انجام دهد مگر اینکه امت! با او مخالفت می کرد، تا اینکه امر او را باطل کنند، از آنچه نمی دانستند از امیرالمؤمنین علیه السلام می پرسیدند، اما هرچه ایشان فتوا می داد آنها از پیش خودشان برای آن ضدی می تراشیدند، تا اینکه حق را برای مردم وارونه جلوه دهند «أندری لم أمرتم بالأخذ بخلاف ما تقوله العامة فقلت لاندري، فقال إن علیا لم یکن یدین بدین الا خالف علیه الأمة! إلی غیره إرادة لإبطال أمره وکانوا یسألون أمیرالمؤمنین علیه السلام عن الشيء الذي لا یعلمونه فإذا أفتاهم جعلوا له ضدا من عندهم لیلبسوا علی الناس»^۲.

اینجا سؤالی مطرح می شود، فرض کنیم که در مسئله ای حق با عامه است آیا با این وجود واجب است که برخلاف قول آنان عمل کنیم؟ باری سید محمد باقر صدر

۱- الأنوار النعمانية: ۲/۲۷۸ (باب نور في حقيقة دين الامامية والعلة التي من اجلها يجب الأخذ

بخلاف ما تقوله العامة).

۲- علل الشرائع: ص ۵۳۱ چاپ ایران.

در جواب این سؤال بنده چنین فرمودند:

«بله واجب است که برخلاف قول آنان عمل کنیم چون مخالفت با آنان حتی اگر برخلاف حقیقت باشد بهتر از آن است که با آنان موافق باشیم!».

دشمنی با صحابه!

دشمنی با اهل سنت امر تازه‌ای نیست بلکه ریشه بسیار طولانی دارد حتی به قرن اول می‌رسد، یعنی با خود صحابه پیامبر که ما معتقدیم همه آنان از دایره اسلام خارجند! بجز سه نفر که ثقة الاسلام کلینی در کتاب ارزشمندش کافی آنها را استثناء کرده است چنانکه می‌فرماید:

«همه مردم بعد از پیامبر ﷺ مرتد شدند بجز سه نفر، مقداد بن اسود، سلمان فارسی و ابوذر غفاری»^۱.

راستش بنده سردر نیاوردم که این چه معمایی است؟! یعنی دستاورد پیامبر در تمام بیست و سه سال زندگی رسالت و دعوت فقط سه نفر بوده؟ چرا پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ با چنین مشکلی مواجه شدند؟!.

اگر از یهود پرسند که در دین شما بهترین افراد پس از پیامبر شما چه کسانی هستند خواهند گفت: یاران حضرت موسی، نصاری خواهند گفت: حواریون حضرت عیسی، ولی اگر از ما شیعیان پرسند که بدترین افراد در دین شما پس از پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟ خواهیم گفت: اصحاب پیامبر ﷺ! برآستی من از این معما سردر نمی‌آورم، بزرگ‌ترین اصحاب پیامبر که در واقع دین را پس از رحلت ایشان نه تنها حفاظت که از آن دفاع کردند و آن را تا اقصی نقاط جهان رساندند، مورد بدترین حمله‌ها قرار گرفته‌اند.

حتی همسران پیامبر که اهل بیت درجه اول ایشان هستند و طبق فرمان الهی مادران مؤمنانند و ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ (از توهین و ناسزا محفوظ نمانده‌اند، لذا در دعای معروف ما که بنام «دعای صنمی قریش» شهرت دارد و در کتب معتبر ما از قبیل بحار الانوار و مفتاح کفعمی و غیره درج گردیده چنین آمده است «اللهم العن صنمی قریش وجبتهما و طاغوتیهما و ابنتیهما» که منظور از دو صنم قریش و دو جبّت و دو طاغوت ابوبکر و عمر پدر زنان پیامبر و منظور از ابنتیهما عائشه و حفصه -سلام الله علیهم اجمعین- همسران پیامبر ﷺ هستند، امام راحل امام خمینی هر روز صبح بعد از نماز این دعا را می‌خواندند!

از حمزه بن محمد طیار نقل شده که فرمود:

«در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که صحبت از محمد پسر ابوبکر بمیان آمد فرمودند: «خدایش رحمت کناد»، روزی خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «دستان را بدهید که با شما بیعت کنم»، پرسیدند: مگر بیعت نکرده‌ای؟ فرمود: چرا بیعت کرده‌ام ولی برای امر دیگری می‌خواهم بیعت کنم، امیر المؤمنین دستشان را دراز کردند، محمد دست حضرت امیر را گرفت و فرمود: «أشهد انک امام مفترض طاعته وأن ابي في النار!» «گواهی می‌دهم که شما امام واجب الاطاعت هستی و پدرم در دوزخ است!»^۱.

از شعیب نقل گردیده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«هیچ خانواده‌ای نیست مگر اینکه در آنها شخص نجیبی از خودشان وجود دارد، و نجیب ترین شخص از بدترین خانواده!، محمد بن ابوبکر است»^۲.

۱- رجال کشی: ص/۶۱.

۲- رجال کشی: ص/۶۱.

و اما مرد شماره دوی اسلام پس از پیامبر ﷺ عمر بن خطاب -رضوان الله علیه-، آقای نعمت الله جزائری می فرماید:

«عمر بن خطاب در عقبش مبتلا به مرضی بود که جز به آب مردان تسکین نمی یافت!»^۱.

علاوه بر آن این واقعیت را حد اقل ایرانیان می دانند که در شهرکاشان زیارتی است که به نام بابا شجاع شهرت دارد و بسیاری از مردم از دور و نزدیک برای دیدن این زیارت می آیند، تقریباً چیزی شبیه قبر سرباز گمنامی است که در بعضی کشورهای غربی وجود دارد این قبرخیالی گویا قبر ابولؤلؤ مجوسی قاتل عمر بن خطاب رضی الله عنه است، بر درو دیوار این زیارت کلماتی از قبیل مرگ بر ابوبکر مرگ بر عمر مرگ بر عثمان را می توانید مشاهده کنید.

بویژه ایرانیان که بسیاری از آنان حقیقت را نمی دانند خیلی به این زیارت می روند و پولها و نذرانه های زیادی هم می ریزند، بنده شخصا این زیارت را دیده ام و در سال های اول انقلاب وزارت ارشاد زیارت بابا شجاع! را توسعه و ترمیم کرده بود، و کارت های تبریکی هم چاپ کرده بودند که عکس زیارت بابا شجاع بر روی آنها مشاهده می شد!

ثقة الاسلام کلینی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«شیخین -ابوبکر و عمر- در حالی از دنیا رفتند که آنچه با امیرالمؤمنین کرده بودند بیاد نیاوردند و از آن توبه نمودند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد»^۲.

«و اما عثمان بن عفان که دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به همسری گرفته بود، از علی بن یونس بیاضی روایت است که: عثمان نامرد بود که با او بازی می شد»^۳.

۱- الانوار النعانیة: ۱/ ۶۳.

۲- روضة الكافي: ۸/ ۲۴۶.

۳- الصراط المستقیم: ۲/ ۳۰.

«و اما عائشه همسر پیامبر که چند آیه از سوره نور در اثبات پاکدامنی ایشان نازل شد، ابن رجب البرسی می گوید: عائشه چهل دینار از خیانت! جمع کرده بود»^۱.

سؤال بنده بعنوان یک مسلمان آزاده این است که اگر خلفای سه گانه دارای چنین صفاتی بودند، پس چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان بیعت کرد، و چرا در تمام مدت خلافت آنان به عنوان یک وزیر مشاور با آنان همکاری کرد، آیا از آنان می ترسید؟! و چرا دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر داد! در حالی که عمر چنین بیماری ای! داشت، یا اینکه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر اطلاع نداشت اما آقای نعمت الله جزائری اطلاع پیدا کرد؟! فقط اندکی فکر و تأمل لازم است، مسأله بسیای روشن است بشرطیکه کسی بخواهد از عقل کار بگیرد.

آقای کلینی حدیث نقل می کند که:

«جز شیعیان ما همه مردم نطفه زنا هستند!!»^۲.

به همین علت است که علمای ما خون و مال سنی ها را مباح دانسته اند! از داود ابن فرقد روایت است که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که نظر شما درباره کشتن ناصبی چیست؟ فرمودند:

«حلال الدم است، ولی می ترسم به تضرری برسانند، اگر بتوانی او را زیر دیوار کنی یا در آب غرق کنی که بر علیه تو گواهی ندهد این کار را بکن»^۳.

خلاصه این بخش از کتاب را با مطلبی جامع و مهم از آقای نعمت الله جزائری درباره حکم نواصب پایان می برم، ایشان می فرماید:

«إنهم كفار! أنجاس! یا جماع! علماء الشيعة الإمامية وإنهم شر من اليهود!

۱- مشارف انوار اليقين: ص/۸۶.

۲- روضة الكافي: ۱۳۵/۸.

۳- وسائل الشيعة: ۴۶۳/۱۸، بحار الانوار: ۲۳۱/۲۷.

والنصاري! وإن من علامات الناصبي تقديم غير علي عليه في الامامة! «آنها به اجماع! علمای شیعه امامی کافر! و نجس! هستند و از یهود! و نصاری! بدترند! از علامات ناصبی این است که غیر علی را در امامت بر او مقدم دارد!»^۱.

جمع بندی

آری کسانی که در تمامی میدان‌های دعوت و جهاد در کنار پیامبر ایستاده بودند! من نمی‌دانم چه بگویم واقعا اگر آنها نبودند پیامبر ﷺ به تنهایی یا حد اکثر با ده نفر چگونه با این همه دشمن اعم از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین و منافقین می‌جنگیدند؟! و اسلام چگونه به سراسر دنیا می‌رسید؟!.

بنده با همه ارادتی که به فقهاء و علمای متقدم و متأخرمان دارم نمیتوانم این ادعای آنان را بپذیرم، بنابراین جسارت می‌کنم که حق برای ما محترم تر از هر کس دیگری است، و بی دلیل خود را بایش از یک میلیارد مسلمان اهل سنت درگیر کردن را به صلاح اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام نمی‌دانم، و بی جهت در مقابل قرآن و سنت پیامبر و سیرت ائمه اطهار موضع گرفتن را جز ضربه به اسلام و کمک به دشمنان اسلام و قرآن چیزی بالاتر نمی‌شمارم.

فصل هفتم: نقش بیگانگان در انحراف تشیع

در فصل اول کتاب، نقش عبدالله بن سبا یهودی را در انحراف تشیع ملاحظه فرمودید، و این حقیقتی است که متأسفانه بیشتر ما شیعیان از آن بیخبریم، سالیانی دراز است که بنده در این باره فکر و مطالعه می‌کنم که چرا باید بسیاری از مندرجات کتاب‌های ما مخالف با قرآن و سنت پیامبر ﷺ و عمل ائمه اطهار علیهم‌السلام باشد؟! سرانجام دریافتم که چهره‌های مشکوک زیادی هستند که در داخل کردن این عقاید باطل و افکار انحرافی به مکتب تشیع نقش کلیدی داشته‌اند.

البته یادآور شوم این لطف خداوند بود که به من مهلت داد این همه مدت طولانی در حوزه علمیه نجف اشرف تحصیل و سپس تدریس کنم و به همه مصادر و مراجع علمی مان دسترسی داشته باشم، حقیقتاً فرصتی بسیار طلایی بود که به مطالعات و تحقیقاتم ادامه دهم، بویژه در این چند سال اخیر به حقایقی دست یافته‌ام که بسیار مهم است، و شخصیت‌هایی را شناسایی کرده‌ام که به طور قطع در منحرف کردن مکتب تشیع نقش بسیار بارز و محوری داشته‌اند.

شاید انگیزه اصلی‌ای که بنده را مجبور کرد در این زمینه به کاوش و جستجو پردازم ظلم و خیانتی بود که احساس کردم شیعیان کوفه به اهل بیت علیهم‌السلام روا داشته‌اند واقعا برای من نه تنها خیلی درد آور که بسیار سؤال برانگیز بود که آخر چرا؟!.

و اکنون خرسندم به عرض برسانم که نه تنها تعجب آور و شگفت‌انگیز بلکه تأسف آور است بدانیم که این همه دشمنی و ستم و خیانت به اهل بیت علیهم‌السلام توسط کسانی بوده که خود را بنام شیعه جا زده بودند و ادعای محبت اهل بیت علیهم‌السلام را داشتند، اینک چند نمونه از این شیعیان دروغین، و دشمنان واقعی اهل بیت علیهم‌السلام را بشناسیم:

هشام بن الحکم

احادیث هشام در کتب صحاح هشت گانه ما بسیار بیچشم می خورد، همین هشام بن الحکم بود که سبب زندانی شدن امام کاظم علیه‌السلام و سپس شهادت ایشان گردید، ملاحظه فرمائید: «هشام بن الحکم گمراه و گمراه کننده بود، در خون امام کاظم علیه‌السلام شریک بود»^۱.

هشام به امام کاظم علیه‌السلام گفت مرا نصیحت کنید، امام فرمودند:

«نصیحت من به تو این است که در باره خون من از خدا بترسی!»^۲.

تاجائیکه امام کاظم علیه‌السلام از او خواسته بودند که حرف نزنند، یکماه صبر کرد، اما مجدداً شروع به حرف زدن کرد، امام به او فرمودند:

«ای هشام! آیا خوشحال می شوی که در خون یک شخص مسلمان شریک شوی؟ گفت خیر، فرمودند: پس چگونه در ریختن خون من داری کمک می کنی، ساکت می شوی یا اینکه راضی هستی مرا سرببرند؟ ساکت نشد تا اینکه امام علیه‌السلام را بشهادت رساندند»^۳.

آیا یک دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام که واقعا مخلص باشد قصداً باعث شهادت امام معصومی می شود؟! ملاحظه فرمائید:

۱- رجال کشی: ص/۲۲۹.

۲- رجال کشی: ص/۲۲۶.

۳- رجال کشی: ص/۲۳۱.

«از محمد بن فرج الرخجی روایت است که گفت به امام کاظم علیه السلام نامه نوشتم و پرسیدم که در باره قول هشام بن الحکم در «جسم» و قول هشام بن سالم جوالیقی در «صورت» چه می فرمایید؟ نوشتند: «دع عنك حيرة الحيران، و استعد بالله من الشيطان، ليس القول ما قال الهشامان» «به سرگردان توجه نکن و از شر شیطان به خداوند پناه بجوی، آنچه دو هشام گفته اند درست نیست»^۱.

هشام بن الحکم معتقد بوده که خداوند جسم است و هشام بن سالم می گفته خداوند صورت است، و از ابراهیم بن محمد الخراز و محمد بن الحسن روایت است که گفتند:

«خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و پرسیدم: درباره روایتی که می گوید حضرت محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را بشکل جوانی شاداب و سی ساله دیده است که «رجلاه في خصره» پاهایش در کمرش!!! بوده چه می فرمایید؟ و گفتیم که هشام بن سالم و شیطان طاق و میثمی می گویند خداوند تا ناف! تو خالی است! و بقیه اش «صمد» است. «إنه أجوف! إلى السرة! والباقي صمد!».

این دقیقاً عقیده یهود است در تورات تحریف شده در سفر تکوین آمده است که «خداوند عبارت از انسانی!! است که ضخامت! بزرگ دارد».

پس این عقاید یهودیت است که توسط هشام بن حکم و هشام بن سالم و شیطان طاق و علی بن اسماعیل میثمی مؤلف کتاب امامت، به تشیع رخنه کرده است، اگر به کتب معتبر ما بویژه صحاح هشت گانه دقت کنیم می بینیم که روایات اینگونه افراد منحرف در راس قرار دارد!.

زُرارَه بن اَعین

شیخ طوسی می فرماید:

«زراره از خانواده‌ای نصرانی است، پدر بزرگش سنسن است که یک راهب نصرانی بود، پدرش غلامی رومی در خدمت مردی از بنی شیبان بود»^۱.

این همان زراره است که می گفت:

«از امام صادق درباره تشهد پرسیدم... چون بیرون آمدم به ریشش گوزیدم! و گفتم هرگز رستگار! نخواهد» *صَرَطْتُ فِي حَيَّتِهِ وَ قُلْتُ لَنْ يُفْلِحَ أَبَدًا*^۲.

همچنین زراره می گوید:

«بخدا سوگند اگر همه آنچه که از امام صادق عليه السلام شنیده‌ام بیان کنم «لا تفتخت ذُكُورُ الرَّجَالِ عَلَي الْحَشَبِ» «آلت تناسل مردان بر چوب نهوض خواهد کرد!!!» یعنی نعوذ بالله امام آنقدر مسائل جنسی تحریک کننده‌ای به این آقا گفته‌اند که اگر روایت کند مردان نمی توانند خود را کنترل کنند و مجبور خواهند شد حتی اگر بر روی چوب هم که شده خودشان را ارضاء کنند!!!»^۳.

از ابن مسکان روایت است که از زراره شنیدم که می گفت:

«خداوند رحمت کند امام باقر را، و اما، امام صادق در باره او در دلم چیزی دارم! گفتم چرا زراره چنین موضعی گرفته؟ گفت: به این دلیل که امام صادق رسوایی‌های او را آشکار کرده است»^۴.

لذا امام صادق عليه السلام فرمودند:

۱- الفهرست: ص/۱۱۴.

۲- رجال کشی: ص/۱۴۲.

۳- رجال کشی: ۱۲۳.

۴- رجال کشی: ص/۱۳۱.

«لعن الله زراره» «خداوند لعنت کند ززاره را» و فرمودند: پروردگارا! اگر دوزخ به اندازه یک بشقاب هم بیشتر نباشد امیدوارم آل اعین بن سنسن را در خود جای دهد»^۱.
همچنین فرمودند:

«لعن الله بریداء، لعن الله زراره». «خداوند بُرید و ززاره را لعنت کند».

همچنین فرمودند:

«زراره نخواهد مرد مگر سرگردان، لعنت خدا بر او باد».

همچنین فرمودند:

«بخدا قسم ززاره بن اعین از کسانی است که خداوند آنها را در کتابش چنین توصیف کرده است:

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳].

«و به هرگونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را هیچ و پوچ می‌گردانیم»^۲.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند:

«زراره از کسانی است که ایمان به آنها امانت داده می‌شود و سپس از آنها سلب می‌گردد، در روز قیامت به آنها «امانت‌داران» (المعارون) گفته می‌شود، بدانید که ززاره ابن اعین از آنها است»^۳.

همچنین فرمودند:

«اگر مریض شد حالش را نپرسید، اگر مُرد در جنازه اش شرکت نکنید، کسی با تعجب پرسید: ززاره؟ فرمودند بله ززاره، از یهود و نصاری بدتر است، کسی که گفته

۱- رجال کشی: ص ۱۳۳.

۲- رجال کشی: ص ۱۲۶.

۳- رجال کشی: ص ۴۱۴.

است خداوند یکی از سه تاست (ثالثُ ثلاثة عقیده مسیحیان است) خداوند سرنگون کند زراره را، و فرمودند: زراره در امامت من شک کرد^۱.

حالا بنده نمی دانم که بعد از درج بخش هایی از زندگی طلایی زراره بن اعین راوی بزرگ و شاید بزرگترین راوی حدیث ما که در تمامی کتب حدیث می توانید روایاتش را ملاحظه کنید چه کنم؟! باور کنید از شرمندگی قلم کشیدن هم برآیم دشوار است! چنین شخصی چه می خواهد برای اسلام تقدیم کند و آنچه او بنام حدیث نقل می کند چگونه می تواند دین قرار بگیرد؟!.

أبو بصیر مرادی

این همان ابوبصیر است که به امام موسی کاظم علیه السلام توهین کرد روزی پرسید اگر مردی بازن شوهرداری ازدواج کند چه حکمی دارد؟ امام فرمودند: «سنگسار می شود البته اگر کسی چیزی نداند عیبی نیست» ابوبصیر استهزاء کنان گفت: «طوری که معلوم می شود دوستان هنوز علمش کامل نشده!»^۲.

روزی ابن ابویعفور با أبو بصیر (لیث ابن البختری) درباره دنیا گفتگو می کردند ابوبصیر گفت:

«اگر دوست شما (امام جعفر صادق علیه السلام) دسترسی پیدا کند دنیا را به کس دیگری نخواهد داد!! ناگهان متوجه شد -ابوبصیر- دید سگی در کنار او پایش را بالا گرفته می خواهد بشاشد، حماد بن عثمان بلند شد که آنرا بترساند ابن ابوالیعفور گفت بگذارش، او آمده است که در گوش ابوبصیر بشاشد!!»^۳.

۱- رجال کشی: ص ۱۳۸.

۲- رجال کشی: ص ۱۵۴.

۳- رجال کشی: ص ۱۴۵.

پس چونکه او به امام صادق علیه السلام توهین کرد و حضرتش را به محبت دنیا و علاقه به جمع‌آوری آن متهم نمود خداوند برای تنبیه او سگی فرستاد که در گوشش بشاشد. از حماد ناب نقل شده که گفت:

«ابوبصیر دم دروازه امام صادق علیه السلام نشسته بود تا اینکه برایش اجازه ورود داده شود، اما اجازه نم‌پرسید گفت اگر ما هم دست پُری می‌داشتیم حتماً به ما اجازه می‌داد، در این اثنا سگی آمد و بر چهره ابوبصیر شاشید!!، ابوبصیر (که نابینا بود) گفت: اُف اُف این چیست؟ کسی که با او نشسته بود گفت این سگی بود که بر چهره‌ات شاشید!»^۱.

ابوبصیر از نظر اخلاقی نیز مرد پستی بود، چنانکه خودش علیه خود گواهی می‌دهد و می‌گوید:

«زنی را درس قرآن می‌دادم، روزی با او شوخی نامناسبی کردم، او خدمت امام باقر علیه السلام آمده و از من شکایت کرد، امام فرمودند: «ابوبصیر به زن چه گفتی؟ بادستم اشاره کردم و گفتم اینطور کردم و چهره‌ام را از خجالت پوشیدم، امام فرمودند: دو باره تکرار نکنی»^۲.

تو خود خوان تفصیل این مجمل. ابوبصیر در روایت حدیث نیز مخلط بود از محمد بن مسعود نقل شده که گفت:

«از علی بن حسن در باره ابوبصیر پرسیدم فرمود: ابوبصیر قبل از این به ابومحمد شهرت داشت و غلام آزاد شده بنی اسد بود و در همان زمان نابینا بود، پرسیدم که آیا به «غلو» هم متهم شده؟ فرمود (غلو) نه هیچ وقت متهم نشده اما (مخلط) بوده است»^۳.

۱- رجال کشی: ص/۱۵۵.

۲- رجال کشی: ص/۱۴۵.

۳- رجال کشی: ۱۴۵.

حالا جای تأمل است که با توجه به احادیث زیادی که این آقایان و امثال اینها روایت کرده‌اند چگونه باید تشخیص داد و فهمید که چقدر عجایب و از آن دست روایات! در دین داخل کرده باشند؟ این سؤالی است که جوابش را چند کتاب تحقیقی مستقل باید بدهد، به امید آنکه علماء و دانشمندان محقق و دلسوز ما که بحمد الله کم نیستند این خالی گاه را نیز پرکنند، البته خالی گاه زیاد است اما از تعداد محققین بیشتر نیست.

دزدی فرهنگی!

این یک پهلوی قضیه است اسالیب دیگری نیز وجود دارد که بیگانگان توانسته‌اند از خلال آن در تشیع رخنه کنند، آنها توانسته‌اند با مهم‌ترین کتب و بزرگ‌ترین مراجع مابازی کنند، اینک چند نمونه ذکر می‌کنم که خواننده می‌تواند از خلال آن حجم این خیانت آشکار به مکتب تشیع را تخمین بزند.

منزلت اصول کافی

همه می‌دانیم که کتاب کافی بزرگ‌ترین مصدر حدیثی شامل در مذهب تشیع است، که از طرف امام زمان هم تأیید شده است چون وقتی ثقة الاسلام کلینی آن را تألیف کردند و به حضرت عرضه شد فرمودند:

«الکافی کاف لشیعتنا». «کافی برای شیعیان ما کافی است»^۱.

علامه محقق شیخ عباس قمی می‌فرماید:

«کافی ارزشمندترین کتاب اسلامی و بزرگ‌ترین مرجع امامیه است که بعد از آن

کتاب مهم‌تری برای امامیه نوشته نشده است».

مولا محمد امین استرآبادی می‌فرماید:

«از علماء و مشایخ‌مان شنیده‌ایم که در اسلام کتابی تصنیف نشده که با کافی رقابت کند یا همدست آن باشد»^۱.

کافی چاق می‌شود!

حالا با توجه به این مکانت رفیع و شأن و منزلت فوق العاده‌ای که کافی دارد ملاحظه فرمائید:

علامه خوانساری می‌فرماید:

«درباره کتاب روضه که مجموعه‌ای از ابواب را در بر می‌گیرد اختلاف نظر وجود دارد، که آیا بخشی از کتاب کافی است که بدست ثقة الاسلام کلینی تألیف گردیده یا اینکه بعدها به آن اضافه شده است»^۲.

شیخ ثقة سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی متوفی ۱۰۷۶ قمری می‌فرماید: «کتاب کافی پنجاه کتاب است که هر حدیث آن باسند متصل به ائمه علیهم‌السلام می‌رسد»^۳.

در حالی که ابوجعفر طوسی متوفی ۴۶۰ قمری می‌فرماید: «کتاب کافی سی کتاب است»^۴.

از اقوال مذکور به روشنی مشخص می‌شود که حدود بیست کتاب که هر کتاب چندین باب را در بر می‌گیرد یعنی چیزی حدود چهل درصد کل کتاب طی قرن‌های پنجم تا یازدهم قمری به اصل کتاب کافی افزوده شده است!! این علاوه بر دیگر

۱- الکنی واللقاب: ۹۸/۳.

۲- روضات الجنات: ۱۱۸/۶.

۳- روضات الجنات: ۱۱۴/۶.

۴- الفهرست: ص ۱۶۱.

تغییراتی است که در کتاب آورده شده از قبیل تبدیل روایات، تغییر الفاظ، حذف بعضی جمله‌ها و اضافه کردن جمله‌های دیگر.

حالا چه کسی کافی را به این روزگار رسانیده است؟! آیا واقعاً کسی یا کسانی که چنین خیانتی کرده‌اند می‌توانند انسان‌های پاکی بوده و دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام باشند؟! این خدمت به اهل بیت و مکتب آنان است؟! آیا بنده یا هر شیعه دیگری حق داریم پرسیم که آیا اکنون هم کافی از نظر حضرت معصوم مورد تأیید است؟! کاش می‌توانستیم از خود معصوم پرسیم!

کدام چاق‌تر است!؟

بیایم نمونه دیگری را بررسی کنیم، کتابی که بعد از کافی بالاترین مرتبه را داراست و یکی دیگر از صحاح اربعه است «تهذیب الاحکام» از شیخ طوسی بنیانگذار حوزه علمیه نجف اشرف: شمار روایاتی که اکنون در تهذیب است بنابر گفته علماء و محققین ما حدود سیزده هزار و پانصدونود (۱۳۵۹۰) حدیث است، در حالی که خود مؤلف کتاب - طوری که در عده الاصول است - می‌فرماید:

«روایات تهذیب چیزی بیش از پنج هزار (۵۰۰۰) حدیث است، پس چه کسی بیش از کل احادیث کتاب را به آن افزوده است؟!».

مسئول کیست؟

علاوه بر آن با توجه به عجایباتی که اکنون در کافی و تهذیب وجود دارد، می‌توان با قاطعیت گفت که دست‌های پنهانی در کار بوده که با نام اسلام و در لباس دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام مرتکب چنین خیانت‌های شگفت‌انگیزی شده و چیزهایی را بنام اسلام در کتاب‌هایمان درج کرده که اسلام از آن بیزار است.

این وضعیت دو تا از چهار مرجع بزرگی است که در قرن‌های چهارم و پنجم نوشته شده و تقریباً تمامی تألیفات دیگر علمای ما که بعد از قرن دهم نوشته شده از

این چهار مرجع سرچشمه می‌گیرد (چون از قرن پنجم تا یازدهم هیچ تألیف مهمی نداشته‌ایم) اگر بقیه را بررسی کنیم چه خواهیم یافت؟!.

اعتراف شجاعانه

۱- لذا سید هاشم معروف حسنی می‌فرماید:

«داستان سرایان شیعه در مقابل روایات دروغینی که دشمنان ائمه علیهم‌السلام جعل کرده بودند داستان‌های دروغین مشابهی به نفع ائمه علیهم‌السلام جعل کردند، که متأسفانه این تعداد بسیار است!!».

۲- همچنین می‌فرماید:

«پس از بحث و بررسی روایات موجود در کتب حدیثی مانند کافی و وافى و غیره در می‌یابیم که کسانی که درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام غلو و افراط می‌کردند، و از آنان کینه به دل داشتند هیچ راهی را نگذاشته‌اند مگر اینکه از آن داخل شده و برای فاسد کردن احادیث ائمه و خراب کردن آبروی آنان تلاش کرده‌اند»^۱.

۳- شیخ طوسی نیز در مقدمه تهذیب به این امر اعتراف کرده و می‌فرماید:

«بعضی دوستان در باره احادیث اصحاب ما با من گفتگو کردند، که چرا اینقدر اختلاف و تفاوت و تضاد و منافات بین روایات وجود دارد، تاجایی که تقریباً هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل آن روایتی در تضاد با آن قرار دارد، و هیچ حدیثی وجود ندارد مگر اینکه در مقابل حدیث دیگری آنرا نفی می‌کند، همین تناقضات باعث شده که مخالفین آنرا به عنوان بزرگ‌ترین وسیله برای طعن بر مذهب ما استعمال کنند».

متأسفانه باهمه حرص شدیدی که شیخ طوسی داشته، کتاب ایشان از تحریفات و تناقضات مصون نمانده است.

۴- آقای دلدار علی از علمای امامیه در هند می‌فرماید:

«احادیث مأثور از ائمه علیهم‌السلام واقعا خیلی متناقض است تقریبا هیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل حدیثی وجود دارد که آنرا نفی می‌کند و هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل روایتی متضاد با آن قرار دارد»^۱.

شاید همین امر باعث شده که بسیاری از آگاهان و روشنفکران و چه بسا از خود روحانیون از مذهب ما دست بکشند.

آری صحبت از نقش بیگانگان در منحرف کردن مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بود.

مسئله تحریف قرآن را نگاه کنید هیچ مسلمانی نیست که معتقد باشد قرآن دست خورده است حتی امروز در تمام جهان تشیع من گمان نمی‌کنم یک فردی هم وجود داشته باشد که بگوید قرآن کریم دستخوش تحریف شده است، با این وجود می‌بینیم در کتب ما روایاتی وجود دارد که ثابت می‌کند قرآن تحریف شده است نه از امروز بلکه از همان قرن اول این روایات وجود دارد.

اولین کتابی که از تحریف قرآن سخن گفت کتاب سلیم بن قیس هلالی متوفی ۷۶ هجری قمری است، این اولین کتابی است که برای مذهب شیعه نوشته شده، در این کتاب دو روایت درباره تحریف وجود دارد، اما اگر به کتب معتبر ماکه قرن‌ها بعد از کتاب سلیم بن قیس نوشته شده برگردیم می‌بینیم پر از روایات تحریف است، چنانکه اشاره کردیم که عالم و فقیه معروف مان شیخ نوری طبرسی توانسته است حدود دوهزار (۲۰۰۰) روایت جمع کند وثابت نماید که قرآن تحریف شده است [فصل الخطاب].

سؤال ما این است که این روایات را چه کسانی جعل کرده‌اند؟ با توجه به مطلبی که قبلا توضیح دادیم و نمونه‌هایی که ارائه دادیم به روشنی در می‌یابیم که همه این روایات خیلی بعد از زمان سلیم بن قیس جعل شده است.

چون شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ ق می‌فرماید:

«هرکس مثل این قول را - تحریف قرآن - به شیعه نسبت دهد دروغگو است».

چونکه این روایات در زمان ایشان وجود نداشته اگر می‌بود حتما می‌شنید ورد می‌کرد. همچنین شیخ طوسی نیز نسبت تحریف قرآن را به شیعه رد می‌کند. اما کتاب سلیم بن قیس در واقع تألیف ابان ابن ابی عیاش است که نوشته و به سلیم بن قیس منسوب کرده است.

ابن مطهر حلی و اردبیلی درباره ابان می‌فرمایند:

«ضعیف جداً، وینسب اصحابنا وضع کتاب سلیم بن قیس إلیه»^۱.

هنگامیکه حکومت صفویان روی کار آمد فرصت مناسبی بود که حدیث جعل شود و به امام صادق و دیگر ائمه علیهم‌السلام نسبت داده شود کتاب‌هایی که در این دوره نوشته شده بهترین دلیل بر این مدعای ماست فعلاً مجال تفصیل نیست.

وجود خارجی ندارد؟!

مسئله دیگری که باید مطرح می‌شد مسئله امام دوازدهم است که برادر محترم‌مان آقای سید احمد کاتب در این باره تحقیق کرده می‌فرماید:

«امام دوازدهم وجود خارجی ندارد».

بنده لزومی نمی‌بینم که جداگانه در این باره بحث کنم، بحث آقای کاتب کافی است. فقط با اختصار عرض می‌کنم که چگونه می‌تواند امام دوازدهمی وجود داشته باشد؟ آنهم فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام باشد؟ درحالی که ایشان بدون فرزند فوت کرد، حتی برای آنکه مطمئن گردند بعد از فوت ایشان در میان همسران و کنیزان‌شان جستجو کردند نه تنها فرزندی نبود که هیچکدام آنها را حامله هم نیافتند، لذا میراث حضرت به برادرشان رسید.

۱- الحلی: ص ۲۰۶، جامع الرواة اردبیلی: ۹/۱.

برای تفصیل بیشتر می‌توانید به کتاب‌های ذیل مراجعه کنید: [کتاب الغیبة از شیخ طوسی ص ۷۴، الارشاد از شیخ مفید ص ۳۵۴، اعلام الوریاز فضل طبرسی ص ۳۸۰، المقالات والفرق از اشعری قمی ص ۱۰۲. اصول کافی: ج ۱ کتاب الحجة ص ۵۰۵].

همچنین برادر عزیزمان آقای سید احمد کاتب در باره نواب امام دوازدهم تحقیق کرده می‌فرماید:

«آنها گروهی دنیا پرست و فرصت طلب بودند، که برای استفاده از اموال خمس و دیگر هدایایی که در قبرستان یا سرداب گذاشته می‌شد خودشان را نواب امام معرفی کردند».

آنچه بیشتر هر مسلمان شیعه را در باره حقیقت امام دوازدهم کنجکاو می‌کند ادعاهای عجیب و غریبی است که تولید کنندگان روایات ما درباره ایشان مدعی هستند اگر چنین شخصیتی وجود می‌داشت بنده اولین غلام حلقه بگوش ایشان می‌بودم اما متأسفانه با عقل جور در نمی‌آید که امامی از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اصلاح جامعه آمده باشد، شغلش شغل پیامبر باشد اما اینگونه عمل کند:

شاهکارهای حضرت (عج)

۱- کشتار عرب‌ها!

علامه ملا باقر مجلسی روایت می‌کند که:

«امام قائم باعرب‌ها همان کاری را خواهد کرد که در (جفراحمر) آمده است، یعنی همه را خواهد کشت»^۱.

همچنین روایت می‌کند: «ما بقي بيننا وبين العرب إلا الذبح». «بین ما و عرب‌ها جز ذبح چیزی نمانده است»^۱.

همچنین روایت می‌کند:

«از عرب‌ها بترسید که عاقبت بدی دارند، حتی یک نفر از آنان هم با امام قائم نخواهد بود»^۲.

چونکه بسیاری از شیعیان ما عرب هستند می‌پرسم آیا امام قائم همه را از دم تیغ خواهد کشید؟! مگر نه این است که پیغمبر و آل پیغمبر همه عرب هستند؟ مگر خودش عرب نیست؟ پدر و پدر بزرگش عرب نیستند؟ پس این چه سری است، آیا نباید احتمال بدهیم بلکه بایقین فریاد بز نیم که نه، نه هرگز نمی‌تواند این کار نوه پیامبر ﷺ و فردی از آل بیت باشد حالا جلوتر ببینید که چه می‌شود:

آقای مجلسی از امیرالمؤمنین حدیث روایت می‌کنند که:

«خداوند کسری را از دوزخ نجات داده است و دوزخ براو حرام است!!!»^۳.

چرا؟! مگر بهشت و دوزخ برچه اساسی تقسیم می‌شود؟ اگر بنده خودم این روایات را ندیده بودم شاید بسیار دشوار بود که باورکنم آیا ممکن است در کتب ما چنین روایاتی وجود داشته باشد؟ این مسؤلیت اول امام قائم بود!

۲- تخریب مسجد الحرام!

مجلسی روایت می‌کند که:

«امام قائم مسجد الحرام را خراب می‌کند تا که آنرا به اصلش برگرداند، همچنین

۱- بحار الانوار: ۳۴۹/۵۲.

۲- بحار الانوار: ۳۳۳/۵۲.

۳- بحار الانوار: ۴/۴۱.

مسجد نبوی را)¹.

همچنین علامه مجلسی در توضیح این امر می فرماید:

«اولین کاری که امام قائم انجام می دهند این است که این دوتا -ابوبکر و عمر- را از قبرهایشان درحالی بیرون می کنند!! که آنها تازه! و شاداب! هستند (رطبین غضّین) آنگاه مثل خاکستر آنها را به هوا می پاشد، سپس مسجد را می شکند!!»².

کعبه جدید!!

طبعاً بعضی ها ممکن است بپرسند که امام زمن چرا این کار را می کند؟! بله متأسفانه باید گفت: بدلیل اینکه از دیدگاه ما کعبه در مقایسه با کربلا اهمیتی ندارد!! و کربلا از کعبه مهم تر و بهتر است!!.

بنابر نصوصی که فقهای ما نقل کرده اند نه تنها کربلا مبارک ترین و مقدس ترین منطقه روی زمین است بلکه این جایگاهی است که خداوند آن را از میان تمامی نقاط جهان برگزیده، لذا از هر جای دیگری بهتر و مهم تر است!! آری کربلا حرم خدا! و رسول! و قبله! اسلام و خاک آن شفاست!!.

استاد بزرگوارمان علامه محمد حسین آل کاشف الغطاء همیشه این بیت را تکرار می کردند:

«وَمِمَّنْ حَدِيثُ كَرْبَلَاءَ وَ الْكَعْبَةِ لَكَرْبَلَاءَ بَانَ عُلُوُّ الرَّتَبَةِ». «آنجایی

که صحبت از کربلاء و کعبه باشد البته بلند بودن منزلت کربلاء آشکاراست!».

شاعر دیگری گفته است:

هي الطُّفُوفُ فَطُفٌ سَبْعًا بِمَعْنَاهَا فَمَا لِمَكَّةَ مَعْنِي مِثْلَ مَعْنَاهَا

۱- بحار الانوار: ۳۳۸/۵۲، کتاب الغيبة از شیخ طوسی ص/ ۲۸۲.

۲- بحار الانوار: ۳۸۶/۵۲.

أَرْضٌ وَلَكِنَّهَا السَّبْعُ الشَّدَادِ لَهَا دَانَتْ وَطَاطَأَ أَعْلَاهَا لِأُذْنَاهَا

«این است مقام بلند پس هفت بار آن را طواف کن!»

زیرا مکه این محتوای را ندارد که اینجا دارد!

زمینی است اما هفت آسمان در مقابل آن بی مقدار شده!

آری بلندیها در برابر آن سرفروید آورده است!

۳- حکم آل داود!

آقای کلینی بابتی بسته که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هرگاه قدرت بیابند موافق با حکم آل داود قضاوت خواهند کرد، و گواه نخواهند طلبید، آنگاه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند که فرمودند:

«إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَلَا يَسْأَلُ بَيْنَةَ». «هرگاه

قائم آل محمد ظهور کند مطابق حکم داود و سلیمان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حکم خواهد کرد و شاهد نخواهد طلبید»^۱.

مجلسی روایت می‌کند که:

«يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٌ جَدِيدٌ وَقَضَاءٌ جَدِيدٌ». «هرگاه قائم بلند شود

امر جدید، و کتاب جدید! و قضاء جدیدی خواهد داشت!»^۲.

اینکه امر جدید چه خواهد بود؟! ما نمی‌دانیم کتابش هم جدید است غیر از

قرآن، و قضاوتش هم جدید است؟!.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «لَكَأَيُّ أَنْظَرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ

النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ» «گویا من الآن دارم ایشان را می‌بینم که در بین رکن حجر

۱- اصول کافی: ۳۹۷/۱.

۲- بحارالانوار: ۳۵۴/۵۲، الغيبة نعمانی: ص/۱۵۴.

اسود و مقام ابراهیمی دارد با مردم بر کتاب جدیدی بیعت می کند»^۱.

این حدیث را حفظ کنید

این مطلب را باروایتی دهشت ناک به پایان می بریم، مجلسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند:

«لو يعلم الناس ما يصنع القائم إذا خرج لأحب أكثرهم ألا يروه مما يقتل من الناس..... حتى يقول كثير من الناس ليس هذا من آل محمد ولو كان من آل محمد لرحم». «اگر مردم بدانند که امام قائم وقتی ظهور کند چه خواهد کرد اکثر آنان آرزو می کردند که کاش او را نبینند از بس که مردم را می کشد..... حتی بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد علیهم السلام نیست اگر از آل محمد می بود رحم می کرد!»^۲.

وقتی از آقای آیه الله صدر در باره این روایت توضیح خواستم فرمودند: قتلی که انجام می گیرد اکثراً در میان مسلمین خواهد بود آنگاه نسخه ای از کتاب خودشان (تاریخ بعد از ظهور) را برایم اهداء کردند، در صفحه اولش باخط خودشان نوشته اند اهداء به فلانی... ایشان در این کتاب این مطلب را توضیح داده اند.

چند پرسش بدیهی

چرا امام قائم در میان عرب شمشیر می کشد مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرب نبودند؟! آیا امیرالمؤمنین و دیگر ائمه اطهار و ذریه طیبه آنان علیهم السلام عرب نبودند؟! مگر خود ایشان عرب و از ذریه امیرالمؤمنین نیست؟! مگر در میان عرب ها میلیون ها نفر شیعه نیست که به خروج ایشان ایمان دارد؟! پس چرا بطور خصوص عربها را می کشد و گفته می شود هیچ فردی از عربها با

۱- بحارالانوار: ۱۳۵/۲، الغیبة: ص/۱۷۶.

۲- بحار الانوار: ۳۵۳/۵۲، الغیبة: ص ۱۵۳.

ایشان بلند نمی شود؟!.

وانگهی چگونه ممکن است که مسجد الحرام و مسجد نبوی را خراب کند؟! در حالی که مسجد الحرام طوری که در قرآن آمده قبله مسلمین است، و اولین خانه‌ای است که برای عبادت در روی زمین بنا شده است، و رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام در آن نماز خوانده‌اند، خصوصاً امام صادق علیه السلام مدتی طولانی در آن اقامت داشته است.

خوشخبری برای عراقیها

ما گمان می‌کردیم که امام قائم مسجد الحرام را به حالت اصلی‌اش که در زمان رسول خدا ﷺ بوده است باز خواهد گرداند ولی بعدها فهمیدم که خیر منظور از «يُرْجَعُهُ إِلَيَّ أَسَاسِهِ» این است که آنرا خراب می‌کند و با زمین همواری نماید، چونکه قبله بسوی کوفه تغییر جهت خواهد داد!

فیض کاشانی روایت می‌کند:

«(يا أهل الكوفة) ای مردم کوفه! خداوند کسی را به اندازه شما دوست ندارد لذا امتیازاتی را به شما اختصاص داده است.

«مصلاکم بیت آدم و بیت نوح و بیت ادريس و مصلي ابراهيم.....».

«مصلاى شما خانه آدم و خانه نوح و خانه ادريس و مصلاى ابراهيم است.».

«ولا تذهب الايام حتى يُنصبَ الحجرُ الأسودُ فيه.» «طولی نمی‌کشد که

سرانجام حجرالاسود در آن نصب خواهد شد»^۱.

بنابراین منتقل کردن حجراسود از مکه به کوفه، و کوفه را مصلاى آدم و نوح و

ادريس و ابراهيم عليهم السلام دانستن دلیل براین است، که پس از خراب کردن مسجد

الحرام کوفه قبله نماز تعیین خواهد شد، با توجه به این روایت تصور اینکه مسجدالحرام را به حالت اصلی قبل از توسعه بازخواهد گرداند تصور درستی نیست، لذا چنانکه در روایات آمده باید خراب گردد و قبله و حجراسود در کوفه باشد.

این است عدالت!

ما به نوبت خود می‌پرسیم راستی امام قائم از کجا شروع خواهند کرد؟ و از چه کسانی انتقام خواهند گرفت؟ و اینهمه خونی که می‌ریزد خون کیست؟ بلی چنانکه روایات گویاست و چنانکه آقای صدر فرمودند، این خون مسلمین است پس ظهور امام قائم بر مسلمین عذابی خواهد بود و نه رحمتی، بنابراین حق دارند بگویند که او از آل محمد نیست! چون آل محمد بر مسلمین رحم و شفقت دارند، اما این امام قائم رحم و شفقت ندارد!

وانگهی مگر نه این است که ایشان زمین را پس از آنکه ظلم و ستم بر آن حاکم بوده، سرشار از عدالت و برابری خواهد کرد؟ پس باکشتن نود در صد (به فرموده شیخ طوسی) مسلمین توسط امام قائم کجاست آن عدالت و برابری؟!.

از زبان امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده که فرمودند: -البته ایشان از این روایت و هزاران روایت دیگری که به نام ایشان دست بدست می‌گردد اطلاعی ندارند.

«مالمن خالفنا فی دولتنا نصیب إن الله قد أحل لنا دماءهم عند قیام قائمنا». «کسیکه با ما مخالفت کند در دولت ما هیچ سهمی ندارد، بدرستیکه خداوند در هنگام ظهور امام قائم خون آنان را برای ما حلال کرده است»^۱.

نماز جمعه چرا تعطیل شد!؟

از بزرگ‌ترین و روشن‌ترین آثاری که نقش بی‌گانگان را در منحرف کردن تشیع از قافله امت اسلامی آشکار می‌کند این ایده است که نماز جمعه باید ترک گردد و جز پشت سر امام معصوم نماز جمعه درست نیست!

در این چند سال اخیر بحمدلله فتاوی‌ی منتشر شده که اقامه نمازهای جمعه را تایید می‌کند، این واقعا گام بسیار بزرگی در جهت تصحیح مذهب شیعه است، بنده بسیار از پروردگارم سپاسگذارم که تلاش‌های مرا بی‌بهره نگذاشت چون به لطف الهی شخصا در تحریک و قانع کردن مراجع محترم جهت برگزاری نمازهای جمعه نقش کلیدی داشته‌ام که امیدوارم خداوند مرا از پاداش بزرگ آن محروم نفرماید.

اما پرسش بنده اینست که چرا ما تاکنون یعنی بیش از هزار سال! به این ترفند خطرناک پی نبردیم و دهها نسل از مسلمانان شیعه ما از نماز جمعه محروم بوده‌اند؟! این چه دست پنهانی درکار بوده که توانسته است با زیرکی و مکاری بر یک مکتب بزرگ چیره شود و ما را از نماز جمعه‌ای که بانص صریح قرآن ثابت است محروم گرداند؟

فصل پایانی

پس از این سفر خسته کننده‌ای که سعی کردم از حقایق مهمی پرده بردارم و لابد شما را هم خسته کردم، با توجه به شناختی که از تشیع تحریف شده! پیدا کردیم و با توجه به اینکه خود امام صادق علیه السلام گواهی می‌دهند که شیعیان نخستین رافضه بوده‌اند و خداوند هم آنان را رافضه خوانده (لرفضهم اهل البيت) «چونکه اهل بیت علیهم السلام را کنار گذاشتند». حد اقل برای خودم مطلب خیلی مهمی باقی مانده است و آن اینکه حالا باید چه کار کنم؟ آیا باز هم به اصطلاح شیعه باشم؟! سرجایم باقی بمانم؟ منصبم را حفظ کنم؟ و همچنان سرمایه‌های هنگفتی را از مردم ساده و بیچاره به نام خمس بگیرم و به جیب بزنم؟ و ماشین‌های مدل بالا سوار شوم؟ و (ببخشید) از زن‌های خشکل کام بگیرم؟ یا اینکه از این محرمات کناره بگیرم و حق را آشکارا بیان کنم زیرا ساکت از حق شیطانی گنگ است؟!.

گرچه تاکنون مخلصانه آن را خوانده‌ام و تدریس کرده‌ام و از آن دفاع نموده‌ام، با این احساس که من از مکتب اهل بیت علیهم السلام دارم پیروی می‌کنم و نه از ترفندهای دشمنان آنان، الحمدلله اکنون هم محبت اهل بیت و پیروی از سیرت ائمه اطهار علیهم السلام البته پس از پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قلبم دارد موج می‌زند، اما به شدت از دروغ‌هایی که به آن سلاله طاهره بسته شده متنفرم و از دشمنان واقعی آنان شدیداً احساس تنفر و انزجار می‌کنم.

ترس از شمشیر قائم؟

از مفضل بن عمر روایت است که گفت:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«لوقام قائمنا بدأ بکذابی الشيعة فقتلهم». «هرگاه امام قائم ظهور کند از شیعیان دروغین شروع خواهد کرد و آنان را خواهد کشت»^۱.

چرا امام قائم از شیعیان دروغین شروع می کند و اول آنان را می کشد؟! زیرا تهمت ها و دروغ هایی که آنان ساخته اند و به نام دین و اهل بیت علیهم السلام به خورد مردم داده اند خیلی زشت است و پیامدهای خطرناکی دارد مانند صیغه و لواط و خمس و تحریف قرآن و بداء و رجعت و غیره که متأسفانه همه جزو ایمان! قرار گرفته است، پس چه کسی از شمشیر امام قائم نجات خواهد یافت؟! عجل الله فرجه الشریف؟! و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند:

«ما انزل الله سبحانه آية في المنافقين الا وهي فيمن ينتحل التشيع!!».

«خداوند پاک هیچ آیه ای درباره منافقین نازل نفرموده مگر اینکه بر پیروان تشیع تطبیق می ورد»!!^۲.

جانم و پدر و مادرم فدای امام صادق علیه السلام باد خوب شناخته است! پس وقتی تمام آیات نفاق برکسانی که از تشیع پیروی می کنند تطبیق می خورد چگونه من با آنان همراه باشم؟! آیا بازهم درست است که ادعا کنند از مذهب اهل بیت علیهم السلام پیروی می کنند؟ و آیا بازهم ادعای محبت اهل بیت علیهم السلام صادق است، اینک پاسخ همه آن پرسش هایی که همواره مرا به حیرت واداشته و ذهنم را به خود مشغول می داشت در یافتم.

۱- رجال کشی: ۲۵۳.

۲- رجال کشی: ص/ ۲۵۴ بیوگرافی ابو الخطاب.

چرا شیعه بودم؟

پس از آنکه این حقایق برایم آشکار گردید و دیگر مسائل روشن شد شروع به بحث و جستجوی دیگری کردم و آن اینکه بنده چرا شیعه هستم؟ و اصلاً خانواده و خویشان من چرا شیعه هستند؟

سرانجام دریافتم که قبیله ما دربست اهل سنت بوده‌اند، تقریباً حدود صد و پنجاه سال پیش دعوتگرانی از ایران به جنوب عراق آمده بودند و با بعضی از رؤسای عشایر تماس گرفته بودند و با استفاده از خوش اخلاقی و کم علمی آنان فرصت را غنیمت شمرده و آنان را فریب می‌دهند، قبیله ما و بسیاری عشایر دیگر فقط به همین علت شیعه شده‌اند، و اصلاً چیزی از حقیقت قضایا نمی‌دانند، بخاطر اینکه امانت علمی را رعایت کرده باشم در اینجا اسمای بعضی از این عشایر را ذکر می‌کنم مثل: بنوریعه، بنوتمیم، الخزاعل، الزبیدات، العمیر (بطنی از تمیم است) خزرج، شمّر، طوکه الدوار، الدفاعة، آل محمد (از عشایر العمارة) عشایر الادیوانیة (آل اقرع و آل بُدیر) عفج، الجبور، الجلیحة، عشیره کعب، بنولام و غیره، اینها همه از عشایر معروف و اصیل عراقی هستند که به شجاعت و کرم‌شان شهرت دارند، و همه نیز عشایر بزرگی هستند که متأسفانه طی همین صد و پنجاه سال به دست داعیان ماهری که از ایران آمده بودند فریب خورده‌اند و هرکس به نحوی به این دام افتاده است.

این عشایر شجاع فراموش کرده‌اند که با وجود شیعه بودنشان شمیشر امام قائم همچنان منتظر است تاگردنشان را ببوسد چون امام قائم تصمیم دارد تمامی عرب‌ها را حتی اگر شیعه باشند به بدترین وضع قتل عام کند! چنانکه در کتب بزرگ‌مان این حقیقت روشن است.

انتخاب کردم

از آنجاییکه خداوند از اهل علم عهد و پیمان گرفته است که حق را بر مردم آشکار کنند، وظیفه خود دانستم که اندوخته‌هایم را به شما خوانندگان عزیز بازگویم (صلاح

مملکت خویش خسروان دانند) من که راه خودم را شناختم و انتخاب کردم و با ابلاغ این مطلب خدمت شما امیدوارم که بخشی از دین خودم را اداء کرده باشم. پروردگارا! به محبتی که به پیامبر خاتمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت اطهارش عَلَيْهِمُ السَّلَام دارم از تو می خواهم که این کتابم را مورد قبول درگاهت قرار دهی و نفع آنرا عام گردانی و مرا از اجر و ثواب آن محروم نفرمایی، و آنرا خالص برای خودت بگردانی. آمین.

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

منابع

- قران كريم
احتجاج طبرسى
اساس الاصول دلدار على هندى
استبصار طوسى
اصل الشيعة واصولها كاشف الغطا
اصول الكافي محمد يعقوب كلينى
اصول الكافي به شرح شيخ مصطفى
اعلام الورى فضل طبرسى
هعيان الشيعة اغا بزرگ تهرانى
ارشاد شيخ مفيد
انوار نعمانيه نعمت الله جزايرى
البرهان في تفسير القران
الجامع للشرائع يحيى بن سعيد حلى
الصراط المستقيم
الغيبه شيخ طوسى
الغيبه نعمانى
الكني والالقب عباس قمى
- روضات الجنات خوانسارى
روضة الكافي كلينى
شرائع الاسلام نجم الدين جعفر حلي
شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد
ضياء الصالحين ابو القاسم خويى
عبد الله ابن سبأ و افسانه هاى ديگر
مرتضى عسكرى
علل الشرائع
عيون اخبار رضا صدوق
غارات ثقفى
فرق الشيعة نوبختى
فروع الكافي كلينى
فصل الخطاب نوري طبرسى
فصول المهمة
فهرست ابن نديم
قاموس الرجال تسترى

كتاب المراسيم سالار	المقالات والفرق اشعري قمى
كتاب سليم بن قيس هلالى	المقنعة شيخ مفيد
كشف الغطاء جعفر كاشف العطاء	الموضوعات
كشف الغمة	المذهب
مجمع الرجال قهبائى	الوسيلة في نيل الفضيله
مجمع الفائدة والبرهان شهيد ثاني	بحار الانوار ملا باقر مجلسى
مدارك الافهام سيد محمد طباطباعى	تحرير الاحكام ابن مطهر حلى
مرآة الانوار محمد بن طاهر عاملى	تحرير الوسيلة امام خمينى
مستمسك العروة الوثقى محسن الحكيم	تحرير طاوسى
مشرف انوار اليقين	تفسير قمى
مصباح الفقيه رضا همدانى	تنقيح المقال مامقانى
معجم رجال الشيعة ابو القاسم خويى	تهذيب طوسى
مفاتيح الشريعة محمد حسن فيض كاشانى	جامع الرواة مقدسى اردبيلى
مقاتل الطالبين اصفهانى	جواهر الكلام محمد حسن نجفى
من لا يحضر الفقيه	حكومت امام خمينى
مناقب ال بيت ابى طالب از ابن شهر اشوب	حل الاشكال بن طاوس
نقد الرجال تفرشى	دائرة المعارف اعلمى حائرى (مقتبس الاثر)
نهج البلاغه ترجمه دكتور شهيدى	ذخيرة المعاد محمد باقر
(مترجم)	رجال كشى
وسايل الشيعة حر عاملى	رجال بن داود
	رجال حلى
	رجال طوسى